

استکبار ستیزی

گفتارهایی پیرامون جبهه استکبار و آمریکا

کمیته آموزش واحد سیاسی

بسیج دانشجویی دانشگاه امام صادق علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- 1- آیا قرآن کریم با شعار مرگ و مرگ خواستن برای برخی افراد مخالفت دارد؟ 6
- تفاوت نهی از سب با "مرگ گفتن" واضح است 7
- قرآن کریم مرگ خواستن برای مستکبرین را ذکر کرده است 7
- قرآن "مرگ بر" را علیه مستکبرین بیان می کند 8
- با اعتقادات دینی مردم بازی نشود 8
- 2- پاسخ رهبر انقلاب به ۱۰ پرسش درباره مبارزه تاریخی ملت ایران با آمریکا 9
- آیا تقابل ملت ایران با دولت آمریکا صرفاً به پس از انقلاب اسلامی برمی گردد؟ 10
- 16 آذر در تاریخ ما با چه ویژگی هایی باید شناخته شود؟ 11
- مصادیق دشمنی دولت آمریکا علیه ملت ما چه بوده است؟ 12
- علت اصلی دشمنی دولت آمریکا با ملت ایران و جمهوری اسلامی چیست؟ 14
- علت بنیادین مقابله ما با دولت آمریکا چیست؟ 15
- آیا رابطه با آمریکا خطر او را برای ما کم می کند؟ 15
- چرا با آمریکا مذاکره نمی کنیم؟ 16
- بعد از این مدت مبارزه کدام کشور پیروز میدان بوده است؟ 16
- آمریکا چه زمانی از دشمنی با ملت ایران دست خواهد برداشت؟ 18
- سرانجام مبارزه تاریخی ملت ایران با دولت مستکبر آمریکا چه خواهد بود؟ 18
- 3- آیا حضرت امام (ره) اگر در زمان حاضر زنده بودند، با مذاکره با آمریکا موافق بودند یا مخالف؟ 19
- 4- ندای مرگ بر آمریکا از مسجد تا کلیسا 21
- آیا امام نیز جزء خانواده ی امام هست؟! 22
- شعار «مرگ بر آمریکا» فحش نیست، ذکر است 23
- نهی امام به آخوند مزدوری که «مرگ بر آمریکا» را خلاف اسلام می داند 23

23 پاسخ به چند شبهه:

24 چرا تنها مرگ بر آمریکا؟!

25 تغییر نظر امام در سال پایانی عمر

26 سؤال و کلام پایانی

26 5- مذاکره با آمریکا از دولت موقت تا دولت روحانی

26 رابطه چگونه آغاز شد؟

27 کودتای 1332؛ اولین شکاف در رابطه

28 وابستگی به شاه، دومین اتهام آمریکا در ایران

28 تسخیر سفارت؛ تیری به قلب رابطه

28 چهار عامل گسست ایران و آمریکا بعد از انقلاب

29 راه پر پیچ و خم رابطه

34 آمریکایی‌ها چه می‌گویند؟

35 ایرانیان چه خاطرات بدی دارند؟

36 رابطه‌ای که ترومن بنا نهاد

37 فصل تحریم و محاصره

37 تراز تجاری به سمت آمریکا مثبت است

38 6- اصلاحات آمریکائی در سیاست خارجی؛ رابطه ایران و آمریکا؛ مذاکره یا مقابله؟

38 خلاصه :

40 الف) ایالات متحده آمریکا

41 ب) جمهوری اسلامی ایران

42 انتظارات و پیش شرط‌های هر یک از دو بازیگر

44 توانائی و اقتدار دو بازیگر

45 توقعات و انتظارات دو بازیگر

45 استراتژی طرفین

46 تصمیم گیرندگان واقعی در دو دولت

7- ایران، آمریکا، پیشینه، حال، آینده 47

47 اشاره

8- نعل وارونه 65

1- آیا قرآن کریم با شعار مرگ و مرگ خواستن برای برخی افراد مخالفت دارد؟

قرآن کریم در مواضع متعددی نه تنها لعن و طرد و نفرین بر دشمنان حق و حقیقت را ذکر کرده است بلکه صراحتاً فریاد مرگ را نیز روا داشته و ذکر نموده است.

وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيْنًا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٠٨﴾ (سوره انعام)

این آیه در واقع از سب و ناسزا نهی می‌فرماید ولی از لعن در مواردی که شایسته است و نیز از (مرگ گفتن) در جای خود نهی نکرده و نمی‌کند. چرا که قرآن کریم خود در مواضع متعددی به لعن و (مرگ گفتن) بر مستکبرین و دشمنان حق اقدام کرده است که مواردی از آن را در آیات زیر مشاهده می‌کنید:

1. وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ ﴿البقرة: ٨٨﴾
2. وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَهُ اللَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿البقرة: ٨٩﴾
3. إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ ﴿البقرة: ١٥٩﴾

4. إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿البقرة: ١٦١﴾
 5. فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ ﴿آل عمران: ٦١﴾
 6. أُولَٰئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنْ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿آل عمران: ٨٧﴾
- مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَاسْمِعْ غَيْرَ مُسْمِعٍ وَرَاعِنَا لَيًّا بِأَلْسِنَتِهِمْ وَطَعْنًا فِي الدِّينِ وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاسْمِعْ وَانظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ وَأَقْوَمَ وَلَكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿النساء: ٤٦﴾

9. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا الْكِتَابَ آمَنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَىٰ أَدْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا ﴿النساء: ٤٧﴾
10. أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا ﴿النساء: ٥٢﴾
11. وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا ﴿النساء: ٩٣﴾

12. لَعَنَهُ اللَّهُ وَقَالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا ﴿النساء: ١١٨﴾

13. فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿المائدة: ١٣﴾
14. قُلْ هَلْ أَنْبِئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْفِرْدَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ ﴿المائدة: ٦٠﴾
15. وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَلَيزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَالَّذِينَ بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ ﴿المائدة: ٦٤﴾
16. لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿المائدة: ٧٨﴾

آنچه ذکر شد فقط موارد اندکی از آیاتی است که در قرآن کریم به لعن دشمنان حق و حقیقت دست زده است.

تفاوت نهی از سب با "مرگ گفتن" واضح است
آنچه از مطالب بالا قابل استفاده است این است که کسی که اندک ممارستی با قرآن کریم داشته باشد متوجه می شود که در آموزه های قرآنی میان سب و لعن و میان سب و (مرگ گفتن) فرق است. فرق بین سب و مرگ گفتن به حدی واضح و مشخص است که بعید می نماید کسی که خود را نویسنده چندین جلد تفسیر قرآن معرفی می کند از آن بی اطلاع باشد و از آقای هاشمی نیز بعید است که توجه یا اطلاع ندارند و چنین چیزی را به قرآن کریم نسبت می دهند.

قرآن کریم مرگ خواستن برای مستکبرین را ذکر کرده است
برای آنکه مطلب به صراحت کامل برای همه خوانندگان روشن شود شایان ذکر است که قرآن کریم در 4 موضع به صراحت ندای (مرگ بر) را بلند کرده است که این چهار مورد عبارتند از:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ * وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ * وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ * قَتَلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ *
النَّارِ ذَاتِ الْوُقُودِ * إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ * وَهُمْ عَلَى مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ (سوره بروج آیات اول الی هفتم)

قتل الخراصون ﴿10﴾ الذين هم في غمره ساهون ﴿11﴾ يسألون أيان يوم الدين ﴿12﴾ يوم هم على النار يفتنون ﴿13﴾ (سورة الذاریات)

إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ ﴿١٨﴾ فَقَتَلَ كَيْفَ قَدَّرَ ﴿١٩﴾ ثُمَّ قَتَلَ كَيْفَ قَدَّرَ ﴿٢٠﴾ ثُمَّ نَظَرَ ﴿٢١﴾ ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ ﴿٢٢﴾ ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ ﴿٢٣﴾ (سوره مدثر)

قَتَلَ الْإِنْسَانَ مَا أَكْفَرَهُ ﴿١٧﴾ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ ﴿١٨﴾ مِنْ نُطْقِهِ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ ﴿١٩﴾ ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرَهُ ﴿٢٠﴾ (سوره عبس)

بر خوانندگان گرامی پوشیده نیست که عبارت قَتَلَ در عربی معادل فارسی (کشته باد) (مرگ بر) می باشد و قرآن کریم نه تنها از این عبارت به طور مطلق نهی نکرده است بلکه خود در چهار مورد افراد و گروه هایی را شایسته این سخن دانسته و علیه آنها چنین مطلبی را آورده است.

قرآن "مرگ بر" را علیه مستکبرین بیان می کند
مجال ضیق کنونی جای بحث تفسیری جدی در باب این آیات نیست اما شایسته است خوانندگان گرامی توجه داشته باشند که در هر 4 آیه مذکور در قرآن کریم که «کشته باد» و «مرگ بر» آمده است، طرف خطاب آیه و کسانی که مورد این خطاب قرار گرفته اند دارای خوی استکباری بوده اند و به عبارت دیگر همه موارد مرگ خواستن در قرآن به استکبار ربط دارد و برای مقابله با مستکبرین است. و این خود از آموزه های جالب توجه قرآنی است و برای ما درس آموز است.

در برابر این افرادی که شعار «مرگ بر» را مخالف آموزه های قرآن کریم می دانند البته بزرگان دیگری نیز هستند که این شعار را عین دستور قرآن می دانند و امر پیامبر اکرم می دانند. به عنوان مثال امام راحل عظیم الشان ملت ایران که خود مفسر قرآن بود و برخی از کسانی که امروز مدعی هستند که مرگ بر آمریکا گفتن خلاف اصل قرآنی است ادعای شاگردی او را هم دارند. امام راحل در باب شعار مرگ بر آمریکا در مواضع متعددی ابراز نظر کرده اند و از جمله بیان داشته اند: «...فریاد برائت از مشرکان در مراسم حج و این یک فریاد سیاسی عبادی است که رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) به آن امر فرمود. حال باید به آن آخوند مزدور، که فریاد مرگ بر آمریکا و اسرائیل و شوروی را خلاف اسلام می داند، گفت تأسی به رسول خدا و متابعت از امر خداوند تعالی خلاف مراسم حج است؟» (صحیفه ای امام، جلد ۱۸، ص ۹۱).

با اعتقادات دینی مردم بازی نشود
هدف این نوشتار این نیست که اثبات کنیم که امروز باید شعار مرگ بر آمریکا گفت یا خیر. این امری ثانوی است که البته در جای خود مهم است. هدف این نوشتار آن است که به افراد مختلف تذکر دهد که قرآن کریم را بهانه بازی های سیاسی و حزبی و گروهی خود قرار ندهند و برای اهداف سیاسی و حزبی خود استفاده نابجا از قرآن کریم ننمایند.

به عبارت بهتر استناد به قرآن در جایی شایسته است که واقعا قرآن کریم چنان دستوری داده باشد و یا از آیات قرآن چنین امری استفاده شود. اما اگر نویسنده یا شخصیت سیاسی‌ای برای اهداف حزبی و سیاسی و جناحی خود با اعتقادات دینی مردم بازی کند و نابجا به قرآن کریم استناد نماید، نه تنها شایسته نیست بلکه باید فریاد اعتراض را بلند کرد.

2- پاسخ رهبر انقلاب به ۱۰ پرسش درباره مبارزه تاریخی ملت ایران با آمریکا

از نظر حضرت آیت‌الله خامنه‌ای مبارزه‌ی ملت ایران با سیاست‌های سلطه‌طلبانه‌ی آمریکا از سابقه‌ای تاریخی برخوردار است. این مقابله از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ آغاز شد و در ۱۶ آذر همان سال با سرکوب حرکت ضدآمریکایی دانشجویان ادامه یافت.

متن زیر مروری است بر دیدگاه‌ها و مواضع حضرت آیت‌الله خامنه‌ای درباره تقابل ملت ایران و دولت آمریکا، که پایگاه اطلاع‌رسانی KHAMENEI.IR آن را در قالب پرسش و پاسخ و به مناسبت روز دانشجو، تنظیم و منتشر کرده است.

سؤال	پاسخ
۱ آیا تقابل ملت ایران با دولت آمریکا صرفاً به مبارزه از زمان کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ آغاز شده و تا کنون ادامه دارد؟	پس از انقلاب اسلامی برمی‌گردد؟
۲ ۱۶ آذر با چه ویژگی‌هایی باید شناخته شود؟	۱۶ آذر متعلق به دانشجوی ضدآمریکا و ضدسلطه است.
۳ چه بوده است؟	مصادیق دشمنی دولت آمریکا علیه ملت ما کمک به صدام در جنگ با ایران، شلیک به هواپیمای مسافربری، اهانت به ملت ایران، تحریم‌های همه‌جانبه.
۴ علت اصلی دشمنی دولت آمریکا با ملت ایران سکولاریزم و جمهوری اسلامی چیست؟	یک: نفی سلطه‌پذیری، وابستگی سیاسی و اخلاقی؛ دو: پافشاری ما بر هویت ملی و اسلامی، دفاع از مظلومان و فتح قله‌های علمی
۵ علت بنیادین مقابله ما با دولت آمریکا چیست؟	طبق آیات قرآن پای‌بندی به ایمان بالله و کفر به

	طاغوت واجب است و امروز طاغوت اعظم در دنیا آمریکاست.	
۶	آیا رابطه با آمریکا خطر او را برای ما کم می‌کند؟	به دو دلیل خطر آمریکا را کم نمی‌کند. یک: آمریکا به عراق حمله کرد؛ در حالی که با هم رابطه‌ی سیاسی داشتند. دو: رابطه، برای آمریکائی‌ها، همیشه وسیله‌ای برای نفوذ در قشرهای مستعد مزدوری بوده است
۷	چرا با آمریکا مذاکره نمی‌کنیم؟	مذاکره در سایه‌ی تهدید و فشار و از موضع ابرقدرتی، مذاکره نیست.
۸	بعد از این مدت مبارزه کدام کشور پیروز میدان بوده است؟	بقاء و پیشرفت انقلاب نشانه‌ی پیروزی ملت ایران است؛ ارزش‌های آمریکایی در دنیا افول کرده‌اند.
۹	آمریکا چه زمانی از دشمنی با ملت ایران دست خواهد برداشت؟	تا زمان تحقق اقتدار همه‌جانبه‌ی سیاسی، اقتصادی و علمی ایران این دشمنی ادامه دارد.
۱۰	سرانجام مبارزه‌ی تاریخی ملت ایران با دولت مستکبر آمریکا چه خواهد بود؟	سنت‌های الهی پیروزی جبهه حق را تضمین می‌کند.

آیا تقابل ملت ایران با دولت آمریکا صرفاً به پس از انقلاب اسلامی برمی‌گردد؟

مبارزه از قبل از سال ۴۳ شروع شد؛ یعنی از سال ۳۲ با کودتای ۲۸ مرداد که به وسیله‌ی آمریکائی‌ها در ایران انجام گرفت و حکومت دکتر مصدق را سرنگون کردند. مأموران آمریکائی رسماً آمدند ایران، با چمدانهای پر از دلار، الواط و اوباش و اراذل و بعضی از سیاستمداران خودفروخته را تطمیع کردند و کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲ را در اینجا راه انداختند و حکومت مصدق را سرنگون کردند. جالب این است که بدانید حکومت مصدق که به وسیله‌ی آمریکائی‌ها سرنگون شد، هیچگونه خصومتی با آمریکائی‌ها نداشت. او در مقابله‌ی با انگلیسی‌ها ایستاده بود و به آمریکائی‌ها اعتماد کرده بود؛ امیدوار بود که آمریکائی‌ها به او کمک کنند؛ با آنها روابط دوستانه‌ای داشت، به آنها اظهار علاقه میکرد، شاید اظهار کوچکی میکرد. با این دولت، آمریکائی‌ها این کار را کردند. اینجور نبود که دولتی که در تهران سر کار است، یک دولت ضد آمریکائی باشد؛ نه، با آنها دوست بود؛

اما منافع استکباری اقتضاء کرد، آمریکائی‌ها با انگلیسها همدست شدند، پولها را برداشتند آوردند اینجا و کار خود را کردند.

تقریباً ده سال از این قضیه گذشت، حادثه‌ی قیام مردم در پانزده خرداد و انقلاب اسلامی و مبارزات اسلامی و نهضت اسلامی پیش آمد. یعنی اینها ده سال فشار آوردند، کتک زدند، زندان کردند، اعدام کردند، هر کار خواستند در این کشور کردند؛ بالاخره یک انفجاری در ده سال بعد از این قضیه در خرداد 42 اتفاق افتاد. اینجا هم طرف قضیه اگرچه حکومت ظالم طاغوت و حکومت پهلوی بود، اما آمریکائی‌ها پشت سر این حکومت قرار داشتند؛ آنها بودند که آن را تقویت میکردند و به وسیله‌ی او بر همه‌ی امور کشور ما مسلط شده بودند. این مبارزه ادامه پیدا کرد تا سال 43؛ آمریکائی‌ها ناگزیر شدند مستقیماً داخل مسائل بشوند. امام بزرگوار را در سال 43 تبعید کردند. اینجا هم به حسب ظاهر، آنها توانستند حرف خودشان را پیش ببرند و به خیال خودشان ملت ایران را مغلوب کنند؛ اما ملت ایران مغلوب نشد.

بعد از سال 43 که حکومت مطلقه‌ی محمدرضا پهلوی به پشتیبانی آمریکائی‌ها در کشور هزاران فاجعه آفرید و آمریکائی‌ها هم هرچه توانستند، به غارت و چپاول و توسعه‌طلبی و تجاوز در ایران ادامه دادند؛ ده‌ها هزار مستشارشان در ایران بردند، خوردند، پول گرفتند، شکنجه تعلیم دادند، هزاران جنایت در ایران کردند، بالاخره در سال 56 و دنبال‌های سال 57 این حرکت عظیم ملت ایران به رهبری امام بزرگوار شروع شد. این دفعه، این مبارزه دیگر مبارزه‌ای نبود که امید پیروزی برای دشمن وجود داشته باشد. ملت ایستاد، مقاومت کرد، فداکاری کرد؛ مردانش، زنانش، حتی دانش‌آموزانش در خیابانها کشته شدند؛ اما سرانجام در سال 1357 ملت ایران پیروز شد. یعنی در این مبارزه‌ی طولانی از سال 32 تا سال 57 - در طول مدت بیست و پنج سال مبارزه - بالاخره آن که پیروز میدان شد، ملت ایران بود.¹

16 آذر در تاریخ ما با چه ویژگی‌هایی باید شناخته شود؟ جنبش دانشجویی خصلت و خاصیتش در کشور ما لااقل اینجور است - شاید در خیلی از کشورهای دیگر هم باشد - که ضد استکباری، ضد سلطه، ضد دیکتاتوری و طرفدار عدالت است. شروع این حرکت یا مقطع شناخته شده‌ی این حرکت، همین 16 آذر است.

جالب است توجه کنید که 16 آذر در سال 32 که در آن سه نفر دانشجو به خاک و خون غلتیدند، تقریباً چهار ماه بعد از 28 مرداد اتفاق افتاده؛ یعنی بعد از کودتای 28 مرداد و آن اختناق عجیب - سرکوب عجیب همه‌ی نیروها و سکوت همه - ناگهان به وسیله‌ی دانشجویان در دانشگاه تهران یک انفجار در فضا و در محیط به وجود می‌آید. چرا؟ چون نیکسون که آن وقت معاون رئیس جمهور آمریکا بود، آمد ایران. به عنوان اعتراض به

¹ بیانات در دیدار دانش‌آموزان و دانشجویان ۱۳۹۱/۰۸/۱۰

آمریکا، به عنوان اعتراض به نیکسون که عامل کودتای 28 مرداد بودند، این دانشجویها در محیط دانشگاه اعتصاب و تظاهرات میکنند، که البته با سرکوب مواجه میشوند و سه نفرشان هم کشته میشوند. حالا 16 آذر در همه‌ی سالها، با این مختصات باید شناخته شود. 16 آذر مال دانشجویی ضد نیکسون است، دانشجویی ضد آمریکاست، دانشجویی ضد سلطه است.²

مصادیق دشمنی دولت آمریکا علیه ملت ما چه بوده است؟
کمک به حرکت‌های تروریستی

دولت آمریکا از اول با این انقلاب با روی عبوس و چهره‌ی ترش و با لحن مخالفت روبه‌رو شد. البته آنها با محاسبات خودشان حق هم داشتند. ایران قبل از انقلاب در مشت آمریکا بود؛ منابع حیاتی‌اش در اختیار آمریکا، مراکز تصمیم‌گیری سیاسی‌اش در اختیار آمریکا، عزل و نصب مراکز حساس در اختیار آمریکا؛ مرتعی بود برای چرای آمریکائیان و نظامیان آمریکائی و غیر آنها. خوب، این از دستشان گرفته شد. میتوانستند مخالفت خود را اینجور خصمانه ابراز نکنند؛ اما از اول انقلاب دولت آمریکا - چه رؤسای جمهور جمهوری خواهشان، چه رؤسای جمهور دمکراتشان - با نظام جمهوری اسلامی بدرفتاری کرد؛ این چیزی نیست که بر کسی پوشیده باشد. اولین کاری که از طرف امریکائی‌ها انجام گرفت، تحریک مخالفین پراکنده‌ی جمهوری اسلامی و کمک به حرکت‌های تجزیه‌طلب و تروریستی در کشور بود؛ از اول این کار را شروع کردند. در هر نقطه‌ای از نقاط کشور که حرکت‌های تجزیه‌طلب در آنجا زمینه‌ای داشت، انگشت آمریکائی‌ها را ما دیدیم؛ گاهی پول آنها را، و حتی در مواردی عناصر آمریکائی را ما در آنجا دیدیم؛ این برای مردم ما خسارت زیادی داشت. متأسفانه این کار هنوز هم ادامه دارد.

تصرف دارائی‌های ایران

بعد تصرف و حبس دارائی‌ها و اجناس ایران. رژیم گذشته پول بی‌حسابی را در اختیار آمریکائی‌ها گذاشته بود، برای اینکه از آنها هواپیما بگیرد، بالگرد بگیرد، سلاح بگیرد. بعضی از این وسائل، آنجا تهیه هم شده وقتی انقلاب شد، آن وسائل را ندادند؛ آن پولها را که میلیاردها دلار بود، ندادند؛ و عجیب‌تر اینکه این وسائل را در یک انباری جمع کرده بودند، نگه داشته بودند، انبارداری برای خودشان قائل شدند، خود را طلبگار کردند و از حساب قرارداد الجزائر انبارداری برداشتند! مالی را از یک ملت غصب کنند، پیش خودشان نگه دارند، ندهند، بعد انبارداری‌اش را هم بگیرند! این رفتاری بوده که از آن روز شروع شده، الان هم ادامه دارد. هنوز اموال ملت ایران آنجاست.

چراغ سبز به صدام و کمک به او در جنگ با ایران

به صدام چراغ سبز دادند؛ این یک اقدام دیگر دولت آمریکا بود برای حمله‌ی به ایران. صدام اگر چراغ سبز آمریکا را نمیگرفت، بعید بود به مرزهای ما حمله کند. هشت سال جنگ را بر کشور ما تحمیل کردند؛ قریب سیصد هزار جوانهای ما، مردم ما در این جنگ به شهادت رسیدند. در طول این هشت سال - بخصوص در سالهای آخر - همیشه آمریکائی‌ها پشت سر صدام بودند و به او کمک میکردند - کمک مالی، کمک تسلیحاتی، کمک کارشناسی سیاسی - خبرهای ماهواره‌ای میدادند و امکانات خبررسانی داشتند. تحرک نیروهای ما را در جبهه در ماهواره‌هایشان ثبت میکردند، بعد آن را همان شبانه برای قرارگاه‌های صدام میفرستادند که از آنها علیه جوانهای ما و نیروهای ما استفاده کند. در مقابل جنایات صدام چشم‌هایشان را بستند

شلیک به هواپیمای مسافربری ما

بعد در آخر جنگ، هواپیمای مسافربری ما را در آسمان خلیج فارس افسر آمریکائی با موشکی که از ناو جنگی شلیک کرد، ساقط کرد. قریب سیصد نفر مسافر در این هواپیما بودند، که همه‌شان کشته شدند. بعد به جای اینکه آن افسر توبیخ شود، رئیس جمهور وقت آمریکا به آن افسر پاداش و مدال داد. ملت ما اینها را فراموش کند؟ میتواند فراموش کند؟

اهانت به ملت ایران

از تروریستهای جنایتکاری که در داخل کشور ما مرد را، زن را، جماعت را، فرد را کشتند، علمای بزرگ تا بچه‌های خردسال را ترور کردند و کشتند، حمایت کردند؛ به اینها اجازه دادند که در کشورشان فعالیت کنند؛ دائما علیه کشورمان تبلیغات خصمانه کردند. رؤسای جمهور آمریکا در طول این سالها - بخصوص در دوره‌ی هشت ساله‌ی رئیس جمهور زائل‌شده‌ی قبلی - هر وقت علیه ملت ایران، علیه کشور ما، علیه مسئولین ما، علیه نظام جمهوری اسلامی صحبتی کردند و حرف مهمل و چرندی گفتند، اهانتی به ملت ایران کردند. در طول این سالها همیشه همین جور بوده است.

آشفته‌سازی امنیت منطقه ما به خاطر دشمنی با جمهوری اسلامی

امنیت منطقه‌ی ما را، امنیت خلیج فارس را، افغانستان را، عراق را دچار اغتشاش و آشفتگی کردند؛ برای مقابله‌ی با جمهوری اسلامی - و البته در واقع برای پر کردن جیب کمپانی‌های سلاح - سیل سلاحها را به کشورهای منطقه سرازیر کردند؛ از رژیم صهیونیستی بی‌قید و شرط حمایت کردند...

هر وقت شورای امنیت خواست علیه رژیم صهیونیستی قطعنامه‌ای بگذرانند، آمریکا سینه‌اش را سپر کرد، آمد جلو و دفاع کرد و نگذاشت.

تهدید و توهین نسبت به ملت و مسئولین ایران

در هر مناسبتی و بی‌مناسبت کشور ما را تهدید کردند. دائم گفتند حمله میکنیم، گفتند طرح نظامی روی میز ماست، چنین میکنیم، چنان میکنیم. هر وقت علیه کشور ما حرف زدند، ملت ما را تهدید کردند. البته این تهدیدها در ملت ما اثر نکرد، اما آنها دشمنی خودشان را از این راه نشان دادند. به ملت ایران، به دولت ایران، به رئیس‌جمهور ایران بارها اهانت کردند. یکی از آمریکائی‌ها چند سال قبل گفت ریشه‌ی ملت ایران را باید کند! در همین سالهای اخیر یکی از مسئولین آمریکائی گفت ایرانی خوب و معتدل ایرانی‌ای است که مرده باشد! به این ملت بزرگ، به این ملت با شرف، به این ملتی که فقط گناهش این است که از هویت و استقلال خود دفاع میکند، اینجور اهانتها کردند.

تحریم ما به قصد دشمنی

سی سال کشور ما را تحریم کردند، که البته این تحریم به سود ما تمام شد. ما باید از آمریکائی‌ها از این بخش تشکر کنیم. اگر ما را تحریم نمیکردند، ما امروز به این نقطه‌ای از علم و پیشرفت که رسیده‌ایم، نمیرسیدیم. تحریم همیشه ما را وادار کرده که به خود بیاییم، به خود فکر کنیم، از درون خود بجوشیم. ولی آنها قصدشان این خدمت نبود، آنها میخواستند دشمنی کنند.^۳

علت اصلی دشمنی دولت آمریکا با ملت ایران و جمهوری اسلامی چیست؟

علت دشمنی عمیق و آشتی‌ناپذیر استکبار و در رأس آنها آمریکا و شبکه‌ی صهیونیستی دنیا با جمهوری اسلامی، این حرفهائی که گاهی گوشه و کنار گفته میشود - چه چیزهائی که آنها شعارش را میدهند، چه تصوراتی که بعضی در داخل میکنند - نیست. مسئله این است که جمهوری اسلامی یک «نفی» با خود دارد، یک «اثبات».

نفی استثمار، نفی سلطه‌پذیری، نفی تحقیر ملت به وسیله‌ی قدرتهای سیاسی دنیا، نفی وابستگی سیاسی، نفی نفوذ و دخالت قدرتهای مسلط دنیا در کشور، نفی سکولاریسم اخلاقی؛ اباحیگری؛ اینها را جمهوری اسلامی قاطع نفی میکند.

یک چیزهائی را هم اثبات میکند: اثبات هویت ملی، هویت ایرانی، اثبات ارزشهای اسلامی، دفاع از مظلومان جهان، تلاش برای دست پیدا کردن بر قله‌های دانش؛ نه فقط دنباله‌روی در مسئله‌ی دانش، و فتح قله‌های دانش؛ اینها جزو چیزهائی است که جمهوری اسلامی بر آنها پافشاری میکند. این نفی و این اثبات؛ اینها دلیل دشمنی آمریکا و دشمنی شبکه‌ی صهیونیستی دنیاست.^۴

^۳ بیانات در جمع زائران و مجاوران حضرت امام رضا (ع) ۱۳۸۷/۰۱/۰۱

^۴ دیدار اساتید و دانشجویان در دانشگاه علم و صنعت ۱۳۸۷/۰۹/۲۴

علت بنیادین مقابله ما با دولت آمریکا چیست؟
آیه‌ی شریفه‌ی قرآن می‌فرماید: «فمن يكفر بالطاغوت و يؤمن بالله فقد استمسك بالعروة الوثقى». این، اعتصام به حبل‌الله را برای ما معنا می‌کند. تمسک به حبل‌الله چگونه است؟ با ایمان بالله و کفر به طاغوت. امروز طاغوت اعظم در دنیا، رژیم ایالات متحده امریکاست؛ زیرا صهیونیسم را او به وجود آورده است و آن را تأیید می‌کند. امریکا جانشین طاغوت اعظم قبلی یعنی انگلیس است. امروز تجاوز رژیم ایالات متحده و همفکرانش و همکارانش، دنیای اسلام را در وضعیت دشواری قرار داده است و دنیای اسلام در پیشرفت خود، در موضعگیری خود، در ترقی مادی و معنوی خود، زیر فشار امریکا و همکاران و همفکران اوست.
در بسیاری از بخشهای امت اسلامی ایمان بالله هست؛ اما کفر به طاغوت نیست. کفر به طاغوت لازم است. بدون کفر به طاغوت، تمسک به عروه‌ی وثقای الهی امکانپذیر نیست. ما کشورها و دولت‌ها و ملت‌ها را به این که به جنگ با امریکا بشتابند، دعوت نمی‌کنیم؛ ما دعوت می‌کنیم که تسلیم امریکا نشوند.⁵

آیا رابطه با امریکا خطر او را برای ما کم می‌کند؟
رابطه‌ی سیاسی با امریکا برای ما مضر است. اولاً خطر امریکا را کم نمی‌کند. امریکا به عراق حمله کرد؛ در حالی که با هم رابطه‌ی سیاسی داشتند، سفیر داشتند؛ این آنجا سفیر داشت، آن هم اینجا سفیر داشت. رابطه که خطر جنون‌آمیز و سیطره‌طلبانه‌ی هیچ قدرتی را از بین نمی‌برد. ثانیاً وجود رابطه برای آمریکائی‌ها - نه امروز، همیشه اینطور بوده - وسیله‌ای بوده است برای نفوذ در قشرهای مستعد مزدوری در آن کشور. انگلیسی‌ها هم همین طور بودند. انگلیسی‌ها هم در طول سالیان متمادی سفارتخانه‌شان مرکز ارتباط با سفلگان ملت بود؛ کسانی که حاضر بودند خودشان را به دشمن بفروشند. سفارتخانه‌ها یکی از کارهایشان این است...
اینها این خلأ را در ایران دارند؛ احتیاج به پایگاه دارند، و پایگاه ندارند؛ این را می‌خواهند. احتیاج به رفت و آمد آزاد و بی‌دغدغه‌ی مأموران جاسوسی و مأموران اطلاعاتی‌شان و ارتباطات نا مشروع آنها با عناصر سفله و مزدور دارند؛ اما این را ندارند. ارتباط، این را برای آنها تأمین می‌کند. حالا مینشینند آقایان وراجی کردن و حرف زدن و استدلال کردن، که نبود رابطه‌ی با امریکا برای ما مضر است. نه آقا! نبود رابطه‌ی با امریکا برای ما مفید است. آن روزی که رابطه‌ی با امریکا مفید باشد، اول کسی که بگوید رابطه را ایجاد بکنند، خود بنده هستم.⁶

⁵ بیانات در دیدار شرکت کنندگان در همایش کنفرانس وحدت اسلامی ۱۳۸۵/۰۵/۳۰

⁶ بیانات در دیدار دانشجویان دانشگاه‌های استان یزد ۱۳۸۶/۱۰/۱۳

چرا با آمریکا مذاکره نمی‌کنیم؟
مذاکره‌ی در سایه‌ی تهدید و فشار، مذاکره نیست. یک طرف مثل ابرقدرتها بخواهد تهدید بکند و فشاری بیاورد و تحریمی بکند و یک دست آهنی‌ای را نشان بدهد و از آن طرف هم بگوید خیلی خوب، بنشینیم پشت میز مذاکره! این مذاکره، مذاکره نیست. اینجور مذاکره‌ای را ما با هیچ کس نمی‌کنیم. آمریکا همیشه با این چهره برای مذاکره وارد میدان شده است.

آمریکا صادقانه مثل یک مذاکره‌کننده‌ی معمولی وارد میدان نمیشود، مثل یک ابرقدرت وارد مذاکره میشود. ما با چهره‌ی ابرقدرتی مذاکره نمی‌کنیم. ابرقدرتی را بگذارند کنار، تهدید را بگذارند کنار، تحریم را بگذارند کنار، برای مذاکره یک هدف و نهایت مشخصی فرض نکنند که باید مذاکره به آنجا برسد. جمهوری اسلامی زیر بار این فشارها نخواهد رفت؛ او هم به سبک خود به هر فشاری پاسخ خواهد داد. به زورگوئی متوسل نشوند، از نردبان ابرقدرتی که نردبان پوشیده‌ای هم هست، پائین بیایند، اشکالی ندارد؛ اما تا وقتی که آنجور است، امکان ندارد.^۷

بعد از این مدت مبارزه کدام کشور پیروز میدان بوده است؟

ماندن انقلاب، نشانه پیروزی ملت ایران

این در خور تأمل است. وقتی ما فهمیدیم که در اینجا آن که پیروز شده است، اراده و تصمیم قاطع یک ملت همراه با ایمان و توکل به خداست، این درسی میشود برای همه‌ی ملتها؛ این یک اصلی میشود در همه‌ی تحولات تاریخی؛ فلسفه‌ی جدید تاریخ، مبتنی بر اصول اسلامی، با نگاه کردن به این حادثه، به بار می‌نشیند، تدوین میشود و مورد قبول همه قرار میگیرد؛ و این واقعیت اتفاق افتاده است؛ یعنی ملت ایران در تمام این مدت و تا امروز، پیروز این میدان عظیم است. به چه دلیل؟ به طرف ایران نگاه کنید؛ دلیلش این است که اینها میخواستند انقلاب را از بین ببرند، اما انقلاب ماند؛ انقلاب نه فقط ماند، بلکه روزبه‌روز قوی‌تر شد. امروز نسل جوان ما که در زمان انقلاب نبوده است، در دوره‌ی جنگ تحمیلی نبوده است، امام را ندیده است، با همان انگیزه و با همان عزم و تصمیمی درس میخواند، کار میکند، زندگی میکند و نفس میکشد که جوان دوران انقلاب با آن عزم و تصمیم، انقلاب را به وجود آورد. اینها نشانه‌های بارز زنده بودن انقلاب است.

پیشرفت روز به روز ایران اسلامی

علاوه‌ی بر همه‌ی اینها، نظام اسلامی را ملاحظه کنید؛ نظام اسلامی استحکام پیدا کرد، ریشه دوانید، حرف خودش را به دنیا منتقل کرد، ملتها را در مقابل عظمت خود وادار به اذعان و اعتراف کرد، خود را در چشم ملتهای مسلمان و غیر مسلمان بزرگ کرد. امام بزرگوار ما حتی در چشم دشمنان خود، یک شخصیت عظیم و عالیرتبه است. ملت ایران به عنوان یک ملت پولادین، یک ملت مقاوم، یک ملت مؤمن، یک ملت با بصیرت، در دنیا معرفی شده است و در کشور، نظام اسلامی توانسته کشور را متحول کند.

ایرانی که امروز شما می‌بینید، ایرانِ دوران قبل از انقلاب نیست. ایرانِ دوران قبل از انقلاب، یک کشورِ عقب مانده بود؛ یک کشورِ فراموش شده بود؛ یک ملتِ بی‌ابتکار بود. با این همه استعداد، با این همه موارث تاریخی، با این فرهنگ غنی، این ملت هیچ بروز و ظهوری نه در صحنه‌ی علم دنیا داشت، نه در صحنه‌ی سیاست دنیا داشت، نه در صحنه‌ی فناوری دنیا داشت، نه حرف نوئی برای دنیا داشت، نه ابتکاری در زمینه‌ی مسائل منطقه و مسائل دنیا داشت؛ تابع محض بود. در داخل کشور، بجز یک مناطق معدودی که مورد توجه مسئولان و سردمداران رژیم بود، بقیه‌ی مناطق کشور دچار ویرانی و دچار نابادانی بود...

ایرانِ امروز این پیشرفته‌ها را دارد؛ این کارها، این ابتکارات، این بروز جوانها در میدان علم و سازندگی و حضور قوی در همه‌ی بخشها. این حرفها آن زمان وجود نداشت. کشور پیش رفته؛ این پیروزی است. انقلاب زنده ماند، نظام روزه‌روز بارورتر و ریشه‌دارتر شد، ملت روزه‌روز آگاهی‌اش بیشتر شد.

افول ارزشهای آمریکائی

در دنیا هیچ کس نیست که شک داشته باشد در این که آمریکا در این سی سال، بیش از سی رتبه از لحاظ اقتدار و وجاهت جهانی سقوط کرده؛ همه این را می‌بینند و میدانند؛ خود آمریکائی‌ها هم به همین اقرار میکنند. همین سیاستمداران قدیمیِ کهنه‌کارِ آمریکائی، دولتها و دولتمردان فعلی را - که باید گفت دولتمردان و دولترزان (!) فعلی را - مسخره میکنند که شما آمریکا را از آنجا رساندید به اینجا. راست هم میگویند؛ امریکا سقوط کرده. امروز هیچ دولتی در دنیا به قدر دولت آمریکا منفور نیست. اگر امروز دولتهای منطقه‌ی ما و دولتهای دیگر جرأت کنند و یک روزی را به عنوان روز برائت و نفرت از دولت آمریکا معین کنند و به مردم بگویند در این روز بیاید راهپیمائی کنید، بزرگترین راهپیمائی تاریخ در دنیا اتفاق خواهد افتاد! این از موقعیت آبرویی آمریکا.

از لحاظ موقعیت منطقی و فکری آمریکا: بالاخره یک دولت و یک ملت متکی است به آن فکر و منطقی که ارائه میدهد. ملتها فقط با پول که در دنیا اعتبار پیدا نمیکند؛ باید فکر و منطقی وجود داشته باشد. آمریکائی‌ها میگفتند ما یک اصولی داریم - به قول خودشان - ارزشهایی داریم؛ ارزشهای آمریکائی. برای این اصول و ارزشها، در دنیا هی سر و صدا میکردند. امروز نگاه کنید ببینید وضعیت ارزشهای آمریکائی به کجا رسیده...

میشود اینجور نتیجه‌گیری کرد که قدرت آمریکا، دولت آمریکا، استکبار آمریکا که در مقابل ملت ایران قرار گرفته بود و این مبارزه‌ی طولانی را از سال 32 با ملت ایران شروع کرده بود - که امسال سال 91 است - در این مبارزه، آن که شکست خورده، همان دولت مستکبر متکبر خودبزرگ‌بین آمریکاست؛ و آن که پیروز شده، ملت سرافراز مصمم مقتدر ایران است.⁸

آمریکا چه زمانی از دشمنی با ملت ایران دست خواهد برداشت؟ توطئه‌ها ادامه پیدا خواهد کرد، تا یک مقطعی؛ آن مقطع عبارت است از اقتدار همه‌جانبه‌ی کشور که این، کار شما دانشجویها، کار شما نسل جوان است. آن وقتی که توانستید کشور را به اقتدار علمی و به اقتدار اقتصادی برسانید و آن وقتی که توانستید عزت علمی را برای کشور فراهم کنید، آن روز البته توطئه‌ها کم خواهد شد؛ مایوس خواهند شد. تا وقتی به آن نقطه نرسیده‌ایم، منتظر توطئه‌ها باید بود و آماده‌ی مقابله‌ی با این توطئه‌ها باید بود. و این شاء الله هرروزی که بگذرد، شما قوی‌تر خواهید بود، دشمن شما ضعیف‌تر خواهد شد و آن روزی که پیروزی نهائی نصیب ملت بشود، این شاء الله روز دوری نخواهد بود.⁹

سرانجام مبارزه‌ی تاریخی ملت ایران با دولت مستکبر آمریکا چه خواهد بود؟

ما یقین داریم که در این کارزاری که بین حق و باطل، امروز راه افتاده است - کارزار بین اسلام و معارف اسلامی و بیداری اسلامی از یک سو، و طمع‌ورزیهای استکباری سیاستهای شیاطین عالم و در رأس آنها شیطان بزرگ یعنی دولت امریکا از یک طرف دیگر - پیروزی با ماست؛ پیروزی با طرف حق است. در این، هیچ تردیدی وجود ندارد. همه‌ی قرائن این را نشان میدهند و تأیید میکنند. طبیعت سنن الهی هم همین است؛ یعنی غیر از این معنی ندارد. آن گروهی که طرفدار حقند اگر بایستند و اقدام نکنند، شکی نیست که بر باطل پیروز خواهند شد. سنتهای الهی در جهت تقویت حق است و انتظار طبیعی از جریان سنن الهی در تاریخ، اقتضاء این را دارد. ما هم داریم به تجربه این را مشاهده میکنیم.¹⁰

⁸ دیدار مسئولان نظام 10/08/1391

⁹ دیدار اساتید و دانشجویان در دانشگاه علم و صنعت ۱۳۸۷/۰۹/۲۴

¹⁰ بیانات در دیدار میهمانان شرکت کننده در چهارمین مجمع جهانی اهل بیت (ع) ۱۳۸۶/۰۵/۲۸

3- آیا حضرت امام (ره) اگر در زمان حاضر زنده بودند، با مذاکره با آمریکا موافق بودند یا مخالف؟

در خصوص این پرسش توجه به عملکرد گذشته و حال آمریکا و فضای حاکم بر روابط بین الملل چه در زمان حضرت امام (ره) و چه در زمان فعلی ضروری است بدیهی است اگر دلایل قطع مذاکره و رابطه با آمریکا در زمان حضرت امام تا زمان فعلی نیز ادامه یافته باشد و یا علاوه بر استمرار آن دلایل، ادله دیگری نیز بر آن افزوده شده باشد، فرض تصور موافقت حضرت امام نسبت به مذاکره با آمریکا در شرائط کنونی نیز منتفی خواهد بود.

نکته‌ای که در بدو امر باید به آن اشاره داشت این است که به طور کلی مواضع رهبر انقلاب و مسئولین نظام جمهوری اسلامی در برابر همه مسائل از جمله مسئله برخورد با آمریکا تابع استدلال و منطق بوده است که پایه منطق این نظام را به تعبیر مقام معظم رهبری یکی منافع ملی و مصالح کشور تشکیل می‌دهد و دیگری اصول و عقاید و باورهای این ملت مسلمان که در راه آن قیام و برای استقرار آن ایستادگی نموده‌اند.¹¹

در خصوص عملکرد گذشته و حال آمریکا آنچه مسلم است رفتار این دولت در زمان فعلی نسبت به زمان حضرت امام (ره) بسیار غیر قابل قبول و غیر منطقی‌تر نیز شده است زیرا بررسی تاریخ روابط بین‌الملل نشان می‌دهد از زمانی که دوره حاکمیت دکترین مونروئه پایان یافت، یعنی پس از اتمام دوره‌ای که از سال 1823 (زمان اعلام دکترین مونروئه) آغاز شده و انزوای این کشور را به مدت یک قرن به دنبال داشت، و پس از آن که این کشور منافع ملی خود را جهانی توصیف کرد.¹²

هیچ زمانی را نمی‌توان سراغ داشت که این کشور از دخالت در امور دیگر کشورها و تضییع حقوق و منافع آنان به بهانه تأمین منافع خویش خودداری نموده باشد. عملکرد این دولت پس از خاتمه جنگ جهانی دوم که جهان به دو قطب استعماری شرق و غرب تقسیم شد نسبت به مناطق مختلف جهان از جمله ایران از زمان کودتای 28 مرداد 32 تا زمان انقلاب و نیز دشمنی‌های گسترده این دولت نسبت به انقلاب اسلامی و دیگر انقلابهای رهایی بخش جهان و تشدید این دشمنی‌ها پس از فروپاشی قطب استعماری کمونیسم بهترین شاهد این مدعاست. حضرت امام (ره) در بیان معروف خویش رابطه ایران و آمریکا را به رابطه گرگ و میش تشبیه نمودند.¹³

آنچه در این بیان آشکار است آن است که رابطه‌ای که در آن یک طرف با سوء نیت و گرگ صفتانه خواهد طرف مقابل را زیر سلطه خود درآورد به عقیده حضرت امام مردود خواهد بود. حال اگر ثابت شد که این رابطه

¹¹ خامنه ای، سید علی، خطبه‌های نماز جمعه تهران، روزنامه جمهوری اسلامی، 76/10/27.

¹² ذاک هونتزینگر، در آمدی بر روابط بین الملل، عباس آگاهی، انتشارات آستان قدس رضوی، 1368، ص 269.

¹³ صحیفه نور، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، 1361، ج 10، ص 58.

گرگ و میش نه تنها به قوت خود باقی است بلکه دولت آمریکا بیشتر از گذشته به دشمنی‌های خود ادامه می‌دهد، تصور عقیده حضرت امام (ره) نسبت به این مسئله در زمان حاضر (در فرض وجود ایشان در زمان کنونی) چندان دور از ذهن نیست زیرا زمانی حضرت امام این رابطه را به رابطه گرگ و میش تشبیه نمودند که دو قطب استعماری شرق و غرب رو در روی هم قرار داشتند و تا حدی قدرت یکدیگر را تعدیل می‌نمودند. لکن پس از فروپاشی قطب کمونیسم که دولت آمریکا خود را مدعی بلا منازع جهان می‌داند و بدون توجه به حقوق بین‌الملل و خواست سایر دولت‌ها و ملت‌ها؛ این گونه در جهان یک‌تازی می‌کند، نمی‌توان گفت که بدتر از سابق نشده است؟ آنچه مسلم است اختلافات ایران و آمریکا تنها بر سر یکسری مسائل حاشیه‌ای از قبیل دارائی‌های بلوکه شده ایران و مواردی از این دست نیست که با گذشت زمان قابل تغییر و حل و فصل باشد، بلکه اختلافات بین این دو کشور بسیار ریشه‌ای‌تر و مبنائی‌تر از اینهاست، بطوری که تصور رفع این اختلافات تنها در تغییر ماهیت نظام اسلامی و یا نظام حاکم بر دولتمردان آمریکا متصور است. این اختلافات اساسی همان مواردی است که مقامات رسمی آمریکا نیز هر از چند گاهی به زبان می‌رانند، از جمله مواضع ایران در قبال مسئله فلسطین و سازش با رژیم غاصب اسرائیل، که حضرت امام همواره بر غاصب بودن اسرائیل تاکید داشتند¹⁴

مواضع ایران در قبال سلطه آمریکا در خلیج فارس و خاورمیانه که حضرت امام مخالف جدی پایگاه دادن به آمریکا در منطقه بودند¹⁵ و مواضع ایران در قبال مسلمانان تحت ستم در سراسر جهان و سلطه آمریکا بر مسلمین،¹⁶ مواضع ایران در قبال توهین‌هایی که به ساحت مقدس اسلام و قرآن و رسول خدا - صلی الله علیه و آله - می‌شود (مانند کتاب آیات شیطانی) که حضرت امام بر توطئه آمریکا و ایادی‌اش در نابودی اسلام همواره هشدار می‌دادند.¹⁷

مواضع ایران در قبال حج و اعلام برائت از مشرکان که امام (ره) برائت از مشرکین، آمریکا و اسرائیل را وظیفه مسلمین می‌دانستند.¹⁸ مواضع ایران در رابطه با محرومان و مستضعفان جهان و دفاع از کشورهای اسلامی که حضرت امام معتقد بودند جهان اسلام به دست آمریکا گرفتار است¹⁹ و بالاخره مواضع ایران در قبال دشمن

¹⁴ همان، ج 8، ص 233.

¹⁵ همان، ج 5، ص 133.

¹⁶ همان، ج 11، ص 138.

¹⁷ همان، ص 12.

¹⁸ همان، ج 20، ص 202.

¹⁹ همان، ج 9، ص 226.

خواندن آمریکا که امام همواره بر آن تاکید داشتند،^{۲۰} از جمله اختلافات ریشه‌ای و مبنائی بین ایران و آمریکا است که تغییر آن‌ها جز به تغییر حکومت، عملی نخواهد شد و بر این اساس تفاوتی بین زمان حضرت امام (ره) با زمان حاضر وجود نخواهد داشت.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

- 1- یوسف ترابی، روابط ایران و آمریکا، نشر عروج چاپ اول 1379
- 2- سید علی بنی لوحی، ایران و آمریکا امام خمینی و تبیین سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، موسسه فرهنگی دانش چاپ اول 1378.
- 3- موسسه فرهنگی قدر ولایت، مذاکره با آمریکا، ماهیت و عملکرد آمریکا، چاپ اول 1378.

4- ندای مرگ بر آمریکا از مسجد تا کلیسا^{۲۱}

هاشمی رفسنجانی اخیراً مدعی شده است که امام خمینی (رحمت الله علیه) در اواخر عمر شریفشان مخالف شعار «مرگ بر آمریکا» بوده است. یادداشت حاضر به واکاوی این ادعای هاشمی رفسنجانی می‌پردازد. آیا به واقع امام تمایل به حذف شعار علیه آمریکا داشت؟!

سید روح الله امین آبادی: هاشمی رفسنجانی، در گفت‌وگویی که سایت رسمی مرتبط با ایشان آن را منتشر کرده، مدعی شده است که امام خمینی موافق حذف شعار «مرگ بر آمریکا» بوده است. ابتدا آنچه را که هاشمی مدعی آن شده است عیناً و بی‌کم‌وکاست نقل می‌کنیم و سپس به نقد آن می‌پردازیم.

بر اساس گزارش پایگاه اطلاع‌رسانی هاشمی رفسنجانی، وی با یادآوری حذف شعار «مرگ بر آمریکا» و اینکه امام با حذف این شعار موافق بودند و واکنش‌های تند بعدی و جوسازی‌های به‌عمل‌آمده در این خصوص، تأکید می‌کند: «تمام مطلب همان بود که نوشته بودم. الآن هم دقیقاً یادم نیست که چه نوشتم. به هر حال، موافق نبودیم که در مجامع عمومی مرگ کسی را شعار دهیم. مثلاً در اجتماعات ما مرگ بر بنی‌صدر شعار داغ مردم بود که در نماز جمعه خواهش کردم که نگویند. مرگ بر بازرگان بود که خواهش کردم نگویند. مرگ بر شوروی بود که گفتم الآن با شوروی مشکل آن‌چنانی نداریم. درباره‌ی آمریکا هم گفته بودم. من ذاتاً با حرف‌های تند و فحاشی‌ها مخالفم و آن‌ها را مفید نمی‌دانم.»

در ادامه‌ی این گزارش آمده است رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام، در پاسخ به اینکه چرا شعار مرگ بر این و آن را نمی‌پسندید، گفت: مرا یک اصل قرآنی به این روحیه رسانده است. قرآن از زبان خداوند به

^{۲۰} همان، ج 6، ص 229.

^{۲۱} سید روح الله امین آبادی / تبیین بیانات امام (ره) در پاسخ به ادعای هاشمی؛

مسلمانان صدر اسلام، که به بت‌ها فحش می‌دادند بت که مهم نیست- می‌گوید: «حق ندارید به بت‌های آن‌ها فحش بدهید: و لا تسب الذین یدعون من دون الله. می‌فرماید: بت‌ها را سب نکنید، چون آن‌ها هم متقابلاً به خدا بد می‌گویند و باعث گمراهی بیشتر آن‌ها می‌شوید.»^{۲۲}

آیا امام نیز جزء خانواده‌ی امام هست؟! اینکه این ادعا از سوی چه کسی مطرح می‌شود بخش مهمی از ماجراست. بسیاری این گونه گمان می‌کنند که هاشمی به دلیل سوابق انقلابی خود و از آنجا که یکی از محارم انقلاب بوده است، در نتیجه قابل اعتمادترین فرد برای نقل تاریخ انقلاب نیز خواهد بود؛ بی‌آنکه به جوانب دیگر ماجرا نیز نگاهی هرچند گذرا داشته باشند. هاشمی هر سال خاطراتی را منتشر می‌کند و این به غیر از خواب‌هایی است که هر روز و شب می‌بیند و منبع تاریخی بسیاری از هواداران او می‌شود! تا این جای قضیه، خواب و بیداری هاشمی تبدیل به تاریخ شفاهی انقلاب شده است و آنچه گفتن آن ضرورت دارد و از شدت وضوح، به قول منطقیون، به محض تصور تصدیق می‌شود خود سخنان امام خمینی است.

در طول فتنه‌ی 88، بسیاری به سخنان و مواضع نوه‌ی امام استناد کردند و گفتند او نوه‌ی بنیان‌گذار انقلاب است و طبیعتاً مواضع او مواضع امام است و کسی نبود که بگوید آیا شخص امام خمینی نیز جزء خانواده‌ی امام محسوب می‌شود یا نه؟ و اگر امام خمینی نیز جزء این خانواده است، پس آیا سخنان آن بزرگوار دارای حجت برای شناخت مسیر ایشان هست یا نه؟!

زمانی که سند مکتوب و هم‌زمان صوتی از مواضع یک شخص وجود دارد، چرا بایستی به مواضع پشت‌پرده و ادعایی رجوع شود؟! از این مقدمه‌ی نه چندان کوتاه که بگذریم، به ادعای هاشمی می‌رسیم: «امام خمینی موافق حذف شعار مرگ بر آمریکا بوده‌اند!»

این ادعا به راحتی با توجه به سخنان حضرت روح‌الله، که در «صحیفه‌ی امام» موجود است، نفی و ابطال می‌شود؛ بی‌آنکه نیازی به استدلال‌های پیچیده‌ی دیگری باشد.

ندای مرگ بر آمریکا؛ از مسجد تا کلیسا

امام خمینی در سال 1367 و کمتر از یک سال قبل از وفات، در پیامی تاریخی به مناسبت پذیرش قطعنامه، تأکید می‌کنند: «دست‌نشانندگان آمریکا آتش زدن پرچم آمریکا را به حساب آتش زدن حرم و شعار مرگ بر شوروی و آمریکا و اسرائیل را به حساب دشمنی با خدا و قرآن و پیامبر گذاشته‌اند.»

امام خمینی در این پیام تاریخی ادامه می‌دهند «ان شاء الله ما نخواهیم گذاشت از کعبه و حج، این منبر بزرگی که بر بلندای بام انسانیت باید صدای مظلومان را به همه‌ی عالم منعکس سازد و آوای توحید را طنین اندازد،

صدای سازش با آمریکا و شوروی و کفر و شرک نواخته شود و از خدا می‌خواهیم که این قدرت را به ما ارزانی دارد که نه تنها از کعبه‌ی مسلمین، که از کلیساهای جهان نیز ناقوس مرگ آمریکا و شوروی را به صدا درآوریم.^{۲۳}

از منظر امام، همه‌ی بدبختی‌های ملت مظلوم ایران و سایر ملت‌های تحت سلطه، از آمریکاست و کسانی که آمریکا را بهتر از شوروی ملحد می‌دانند اشتباه می‌کنند.

شعار «مرگ بر آمریکا» فحش نیست، ذکر است طبیعی است که امام خمینی یک سال پیش از وفات، شعار «مرگ بر آمریکا» و «مرگ بر شوروی» را به عنوان مانیفست انقلابی یک مسلمان مطرح کرده و آرزو می‌کنند ای‌کاش این ندا نه تنها از مأذنه‌ی مساجد که از ناقوس کلیساها نیز به صدا درآید. از منظر امام خمینی، شعار «مرگ بر آمریکا» نه تنها فحش نیست آن گونه که هاشمی می‌گوید- بلکه ذکری است تاریخی که هر مسلمان باید ذهن و قلب خود را با آن جلا دهد.

نهیب امام به آخوند مزدوری که «مرگ بر آمریکا» را خلاف اسلام می‌داند

البته این تنها گفتاری از امام نیست که در آن به شعار «مرگ بر آمریکا» اشاره شده است. حضرت روح‌الله به آنانی که می‌گویند شعار «مرگ بر آمریکا» مخالف اسلام است نهیب زده و تأکید می‌کنند: «...فریاد برائت از مشرکان در مراسم حج و این یک فریاد سیاسی عبادی است که رسول‌الله (صلی الله علیه و آله و سلم) به آن امر فرمود. حال باید به آن آخوند مزدور، که فریاد مرگ بر آمریکا و اسرائیل و شوروی را خلاف اسلام می‌داند، گفت تأسی به رسول خدا و متابعت از امر خداوند تعالی خلاف مراسم حج است؟»^{۲۴}

پاسخ به چند شبهه:

آیا شعار مرگ فایده‌ای دارد؟ امام پاسخ می‌دهند.

شاید گفته شود که آیا شعار «مرگ بر آمریکا» باعث نابودی آمریکا می‌شود؟ امام خمینی در یکی از پیام‌های خود، به این شبهه نیز پاسخ می‌دهند؛ آنجا که می‌فرمایند: «وقتی یک میلیارد جمعیت فریاد کرد، اسرائیل نمی‌تواند، از همان فریادش می‌ترسد. اگر همه‌ی مسلمینی که در دنیا الآن هستند، که قریب یک میلیارد هستند، اگر در روز قدس، همه بیرون بیایند از خانه، فریاد بکنند مرگ بر آمریکا و مرگ بر اسرائیل و مرگ بر شوروی،

همین قول مرگ بر شوروی، برای آن‌ها مرگ می‌آورد. جمعیت‌شان یک میلیارد، ذخایرشان این همه زیاد که همه‌ی دولت‌ها محتاج به ذخایر شما هستند. مع‌ذلک، شما را وادار می‌کنند با هم مختلف باشید، اختلاف کنید و ذخایرتان را ما ببریم و هیچ کدام صحبت نکنید.»^{۲۵}

چرا تنها مرگ بر آمریکا؟! شاید گفته شود امام خمینی هم‌زمان با شعار «مرگ بر آمریکا»، از شعار «مرگ بر شوروی» نیز سخن گفته‌اند و لازم است بر این نکته تأکید شود که شوروی اندک‌زمانی پس از پیش‌بینی تاریخی حضرت روح‌الله مبنی بر به تاریخ پیوستن تفکر کمونیسم، دچار مرگ شد و امروز با مرگ شوروی، دیگر نیازی به گفته شدن این ذکر نیست؛ چنان که بعد از کشته شدن صدام دیگر نیازی به شعار «مرگ بر صدام» نبوده و نیست!

اگر از پاسخی که به این سؤال داده شد عبور کنیم، به نکات دیگری در بیانات امام خمینی می‌رسیم که نشان می‌دهد از منظر حضرت روح‌الله، دشمن اصلی مسلمانان و مستضعفان جهان نه شوروی، که آمریکاست.

امام خمینی در نامه‌ی تاریخی به محتشمی‌پور، وزیر کشور وقت، می‌نویسند: «در موضوع نهضت به اصطلاح آزادی، مسائل فراوانی است که بررسی آن محتاج به وقت زیاد است. آنچه باید اجمالاً گفت آن است که پرونده‌ی این نهضت و همین طور عملکرد آن در دولت موقت اول انقلاب، شهادت می‌دهد که نهضت به اصطلاح آزادی طرفدار جدی وابستگی کشور ایران به آمریکاست و در این باره از هیچ کوششی فروگذار نکرده است و حمل به صحت اگر داشته باشد، آن است که شاید آمریکای جهان‌خوار را، که هر چه بدبختی ملت مظلوم ایران و سایر ملت‌های تحت سلطه‌ی او دارند از ستمکاری اوست، بهتر از شوروی ملحد می‌دانند و این از اشتباهات آن‌هاست.»

از منظر امام، همه‌ی بدبختی‌های ملت مظلوم ایران و سایر ملت‌های تحت سلطه از آمریکاست و کسانی که آمریکا را بهتر از شوروی ملحد می‌دانند اشتباه می‌کنند.

امام خمینی، در جای دیگر، به این سؤال و شبهه پاسخ دندان‌شکن دیگری می‌دهند و می‌فرمایند: «خط این بود که اصلاً آمریکا منسی بشود. یک دسته شوروی را طرح می‌کردند تا آمریکا منسی بشود، یک دسته الله‌اکبر را کنار می‌گذاشتند، سوت می‌زدند و کف می‌زدند، آن هم روز عاشورا. خط این بود که این قضیه‌ی مرگ بر آمریکا منسی بشود...»^{۲۶}

^{۲۵} همان، جلد ۱۳، ص ۸۰.

^{۲۶} همان، جلد ۱۵، ص ۲۹.

تغییر نظر امام در سال پایانی عمر
از سوی دیگر، شاید این گونه استدلال شود که امام خمینی در یک سال پایانی عمر شریف خود، دچار تغییر در افکار و عقاید خود شده‌اند. در این زمینه، توجه مدعیان را به چندین نکته باید جلب کرد:

1. حضرت امام خمینی از چنان شجاعتی برخوردار بودند که اگر امری را به صلاح اسلام و مسلمین می‌دیدند، بی‌شک خود پیش از هر فرد دیگری اقدام می‌کردند. حضرت روح‌الله از کسی جز خدا نمی‌ترسید و این نکته مورد اتفاق همه‌ی دوستان و دشمنان بنیان‌گذار انقلاب است و حال سؤالی که مطرح است؛ امامی که از چنین شجاعتی برخوردار بود از چه کسی هراس داشت که این تفکر خود را پیش از وفات علنی نکرد و تنها این هاشمی است که از آن اطلاع دارد؟!

لازم است که به ذکر خاطره‌ای از آیت‌الله شهید بهشتی که به کرات نقل شده است توجه کنیم و آن اینکه روزی این شهید بزرگوار، خسته از ناملایمات و توهین‌ها، نزد امام می‌رود و حضرت روح‌الله می‌گویند: اگر همه‌ی مردمی که در جماران «درود بر خمینی» می‌گویند، هم‌زمان شعار مرگ بر خمینی دهند، ذره‌ای نگران نمی‌شوم (نقل به مضمون).

حال اینکه امام چرا ادعای مطرح‌شده مبنی بر موافقت خود با حذف شعار «مرگ بر آمریکا» را تا روز وفات علنی نمی‌کنند سؤالی است که هاشمی باید بدان پاسخ دهد.

2. اگر گفته شود نظر امام در یک سال پایانی تغییر کرده است، می‌شود پرسید چرا این نظر تاریخی در وصیت‌نامه‌ی بنیان‌گذار انقلاب دیده نمی‌شود و نه تنها به تصریح، بلکه به تلویح نیز اشارتی بدان نشده است. برعکس به موارد زیر دقت کنید:

امام خمینی در مقدمه‌ی وصیت‌نامه‌ی تاریخی خود تأکید می‌کنند: ملت ما، بلکه ملت‌های اسلامی و مستضعفان جهان مفتخرند به اینکه دشمنان آنان، که دشمنان خدای بزرگ و قرآن کریم و اسلام عزیزند، درندگانی هستند که از هیچ جنایت و خیانتی برای مقاصد شوم جنایتکارانه‌ی خود دست نمی‌کشند و برای رسیدن به ریاست و مطامع پست خود، دوست و دشمن را نمی‌شناسند و در رأس آنان، آمریکا این تروریست بالذات دولتی است که سرتاسر جهان را به آتش کشیده و هم‌پیمان او صهیونیست جهانی است که برای رسیدن به مطامع خود، جنایاتی مرتکب می‌شود که قلم‌ها از نوشتن و زبان‌ها از گفتن آن شرم دارند.

بنیان‌گذار انقلاب در بخش دیگری از وصیت‌نامه‌ی سیاسی‌الهی خود خاطر نشان می‌کنند: «اگر ما با دست جنایتکار آمریکا و شوروی از صفحه‌ی روزگار محو شویم و با خون سرخ شرافت‌مندانه با خدای خویش ملاقات کنیم، بهتر از آن است که در زیر پرچم ارتش سرخ شرق و سیاه غرب زندگی اشرافی مرفه داشته باشیم و این سیره و طریقه‌ی انبیای عظام و ائمه‌ی مسلمین و بزرگان دین مبین بوده است و ما باید از آن تبعیت کنیم

و باید به خود بیاورانیم که اگر یک ملت بخواهند بدون وابستگی‌ها زندگی کنند، می‌توانند و قدرتمندان جهان بر یک ملت نمی‌توانند خلاف ایده‌ی آنان را تحمیل کنند.»

امام خمینی (رحمت الله علیه) در جایی به این سؤال و شبهه پاسخی دندان‌شکن می‌دهند و می‌فرمایند: «خط این بود که اصلاً آمریکا منسی بشود. یک دسته شوروی را طرح می‌کردند تا آمریکا منسی بشود، یک دسته الله‌اکبر را کنار می‌گذاشتند، سوت می‌زدند و کف می‌زدند، آن هم روز عاشورا. خط این بود که این قضیه‌ی مرگ بر آمریکا منسی بشود...»

و حال دو نکته از فحوای وصیت‌نامه‌ی امام روشن می‌شود:

الف) آمریکا از منظر حضرت روح‌الله تروریست بالذات است که در رأس همه‌ی جنایتکاران بین‌المللی قرار دارد.

ب) امام خمینی معتقدند اگر ما توسط آمریکا و شوروی از عرصه‌ی روزگار محو شویم، بهتر از آن است که زیر پرچم این دو ابرقدرت طاغوتی، زندگی اشرافی داشته باشیم.

سؤال و کلام پایانی

آیا باید وصیت‌نامه‌ی امام خمینی را نیز مشمول ادعای شما کرده و آن را از دسترس مسلمانان دور کنیم؟!

و در پایان به سخن و فرمایش مقام معظم رهبری می‌رسیم که خلف صالح خمینی بت‌شکن است. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، درباره‌ی شعار «مرگ بر آمریکا» می‌گویند: «بعضی خیال می‌کنند که اگر ملت ایران می‌گوید مبارزه با آمریکا یا مرگ بر آمریکا یا عدم رابطه با آمریکا و از این قبیل حرف‌ها، این یک مسئله‌ی شعاری و احساسی محض است؛ نه. این اشتباه است. این یک مسئله‌ی اساسی مبنی بر پایه‌های منطقی و کاملاً خردمندانه و درست منطبق بر مصالح ملی این کشور است. این را باید توجه کنید. ظاهر قضیه سیاسی است؛ اما باطن قضیه، یک مسئله‌ی ملی، انسانی، تاریخی، وابسته به سرنوشت این کشور و این ملت و شما نسل جوان و نسل‌های آینده است.»^{۲۷}

5- مذاکره با آمریکا از دولت موقت تا دولت روحانی

رابطه چگونه آغاز شد؟

تاریخ می‌گوید 130 سال پیش بود که رابطه دیپلماتیک بین دو کشور آغاز شد، حدود سال 1260 هجری شمسی. بنجامین آمریکایی از آن‌سو آمد و میرزا ابوالحسن شیرازی و حاج حسینقلی خان صدرالسلطنه از این‌سو

رفتند. این دومی را ایرانیان حاجی واشنگتن نامیدند چون نخستین سفیرشان به کشور تازه تاسیس آن روزهای جهان بود. ایرانی‌ها البته دو لقب دیگر هم از همان اوایل به آمریکا دادند؛ ینگه دنیا گفتند که ظاهراً لغتی ترکی است به معنای دنیای جدید و اتازونی که واژه‌ای فرانسوی است به معنای ایالات متحده آمریکا. بعدها البته آمریکا القاب دیگری هم در ایران یافت.

داستان ایران و آمریکا در آن روزهای نخست، اهمیت‌دار نبود. کدخدای جهان در آن روزها بریتانیا و شوروی بودند و از این‌رو ایرانیان بیش از آن که به دوردست‌ها توجه کنند به همسایه شمالی چشم می‌دوختند و به جنوب. چشم دوختن البته سودی نداشت، چرا که این دو ابرقدرت آن روزهای جهان دو بار ایران را به دو نیم قسمت کردند. با این حال پای آمریکا به سیاست ایرانی به طور مشخص از جنگ جهانی دوم باز شد. بعد از جنگ بود که آمریکا در ردیف پیروزی‌های این جنگ استقلال ایران را به رسمیت شناخت. از آن روز به بعد بود که کم‌کم پای آمریکا به معادلات داخلی و خارجی ایران باز شد.

کودتای 1332؛ اولین شکاف در رابطه
اولین بغض ایرانی‌ها از آمریکا هم همین‌جا شکل گرفت. بعد از لغو قرارداد عهد قجری با انگلیس برای نفت و نیز قرارداد نبستن با شوروی برای نفت شمال، سیاست دولت وقت ایران یعنی دولت مصدق بر موازنه منفی قرار گرفت. موازنه منفی به این معنا بود که به سمت هیچ ابرقدرتی نچرخیم، استقلال خود را حفظ کنیم و به هیچ‌کس امتیازی ندهیم. موضوعی که در نهایت باعث شد دولت وقت به سقوط کشیده شود. اما نقش آمریکا در سقوط دولت مصدق چه بود؟ آمریکایی‌ها بسیار تلاش کردند میان ایران و انگلستان توافقی صورت گیرد. با این حال وقتی ایستادگی دولت وقت را دیدند چاره را در سقوط دولت مصدق تشخیص دادند. علت این بود که به قول آنها دولت مصدق داشت به سمت حزب توده و شوروی چرخش می‌کرد. کودتای بیست و هشتم مرداد که باعث سقوط دولت مردم نهاد وقت ایران بود اولین غده چرکین را در رابطه ایران و آمریکا به وجود آورد.

البته این نظر مردم ایران بود، چرا که شاه جوان ایران، پادشاهی مجدد خود را بعد از کودتا مدیون آمریکایی‌ها بود. به همین علت و البته به دلیل عدم نزدیکی او به شوروی و ترسی که از انگلیس داشت، جا پای ایالات متحده در 25 سال بعد از آن تا سقوط نظام شاهنشاهی، در جای جای کشور باز شد. از وام‌ها و کمک‌هایی که در قالب «اصل چهار ترومن» می‌شد تا تجهیز نظامی ایران به حدی که بتواند ژاندارم منطقه باشد و تا حضور هزاران مستشار آمریکایی در ایران از ارتش گرفته تا نهادهای دولتی. قرارداد مودت ایران و آمریکا در این دوره تنظیم شد و مشاور خارجی شاه بیش از آن که سفارت انگلیس باشد، سفارت ایالات متحده بود.

وابستگی به شاه، دومین اتهام آمریکا در ایران این وابستگی شدید شاه به آمریکا دومین تخم کینه را در زمین احساسات مردم ایران کاشت. ماجرا به‌طور مشخص از زمان تصویب کاپیتولاسیون در مجلس ایران شروع شد. آن هنگام که به قول امام خمینی (ره)، رهبر کبیر انقلاب، «اگر یک خادم آمریکایی، مرجع تقلید شما را در وسط این بازار ترور کند، پلیس ایران حق ندارد جلوی او را بگیرد. دادگاه‌های ایران حق ندارند محاکمه کنند. حق ندارند. باید برود آمریکا، آنجا در آمریکا ارباب‌ها تکلیف را معین کنند. ملت ایران را از سگ‌های آمریکا پست‌تر کردند. چنانچه کسی سگ آمریکایی را زیر بگیرد مأخذ از او می‌کنند. اگر شاه ایران یک سگ آمریکایی را زیر بگیرد مأخذ می‌کنند. چنانچه یک آشپز آمریکایی شاه ایران را زیر بگیرد، بزرگ‌ترین مقام را زیر بگیرد، هیچ‌کس حق تعرض ندارد.»

بعد از آن هم موج حمایت به حدی بود که مراکز آمریکایی‌ها در ایران مورد حمله مبارزان مسلح قرار می‌گرفت (مثل حمله به رستوران خوان‌سالار در تهران توسط گروه توحیدی صف) و شعار مرگ بر آمریکا، یکی از شعارهای مردم بخصوص در سال 1357 شده بود.

تسخیر سفارت؛ تیری به قلب رابطه

همین وابستگی بعد از انقلاب اسلامی هم کار دست آمریکا داد. دولت آمریکا پس از فرار شاه از ایران و پیروزی انقلاب هم دست از حمایت شاه برنداشت. با وجود این که این کشور چهارمین کشوری بود که انقلاب مردم ایران را به رسمیت شناخت، بعد از مدتی به علتی که درمان شاه ذکر شد او را به کشور خود راه داد. مردم از این اقدام آمریکا بسیار خشمگین شدند و عده‌ای از دانشجویان انقلابی به تلافی این کار و نیز باز پس ندادن اموال ایران و اموالی که شاه از ایران برده بود، تصمیم گرفتند سفارتخانه آمریکا در تهران را تسخیر کنند. کاری که در فضای آن روز جهان مثل بمب منفجر شد. بخصوص این که عده‌ای از کارمندان سفارت 444 روز در اختیار ایرانیان بودند. بعد از حمله دانشجویان و خواندن اسناد سفارت معلوم شد دخالت آمریکا در ایران و امور داخلی آن ورای آن چیزی است که تصور شده است. این حمله باعث شد اسنادی از دخالت آمریکا در برخی درگیری‌های قومی و فرقه‌ای ایران آشکار و همچنین مذاکرات آمریکایی‌ها با برخی عوامل دولت موقت ایران روشن شود. اتفاقی که در کنار مخالفت دولت با اقدام دانشجویان به استعفای دولت مهدی بازرگان انجامید.

چهار عامل گسست ایران و آمریکا بعد از انقلاب

بعد از این حادثه و فارغ از حمله طبس و پس از آن توافق سه جانبه در الجزایر (که هیچ‌گاه به طور کامل عملی نشد)، حمایت آمریکا از دولت عراق در جنگ تحمیلی باز هم دو ملت را از هم دور کرد. اکثر مردم ایران دست

آمریکا را در خون بیش از چندصد هزار شهید این جنگ دیدند. بخصوص اواخر جنگ که رویارویی ایران و آمریکا در خلیج فارس مستقیم شد و حتی کار به جایی رسید که آمریکا هواپیمای مسافربری ایران در خلیج فارس را ساقط کرد. با این حال حوادثی چون مک فارلین یا همان ایران کنترا هم پیش آمد که نشان می داد دستی از طرف آمریکا به طرف ایران دراز شده؛ ولی ایران انقلابی آن روزها تمایلی برای گرفتن آن دست نداشته است.

جنگ که تمام شد، درگیری نظامی میان ایران و آمریکا ایجاد نشده بود، اما سایه جنگ همیشه بر سر رابطه ایران و آمریکا بود. آمریکا همیشه می گفت همه گزینه ها روی میز است و ایران با تجهیز دفاعی خود می گفت جنگ ایران و آمریکا به همه منافع آمریکا در منطقه گسترش خواهد یافت. به طور مشخص منظور از این حرف اسرائیل بود. رژیم جعلی که اگر نگوییم تنها مانع، باید بگوییم مهم ترین مانع در مسیر رابطه مجدد ایران و آمریکا بوده و هست. ایران به صورت مکرر حمایت خود از فلسطینیان را اعلام کرده و موجودیت اسرائیل را زیرسوال برده و در مقابل، اسرائیل که حیاتش با تنش ممکن است، با لابی قوی خود آمریکا را از نزدیکی به ایران هراس داده است. آمریکا هم البته خود مقصر بزرگی است که از رژیمی حمایت می کند و منافع خود را در حیات او قرار می دهد که هیچ مبنای حقوقی را در دنیای امروز قبول ندارد و فقط به فکر خود و شهروندان (!) خویش است. در کنار اسرائیل، تمدید سالانه تحریم ها هم باعث می شد داغ نفرت ایران از آمریکا تازه شود. آمریکا از سال 1358 که روابط سیاسی خود با ایران را قطع کرد؛ تحریم های جدی علیه کشورمان اعمال کرد و حتی به قراردادهای وقت میان دو کشور هم احترام نگذاشت. این تحریم ها در چند سال اخیر به بهانه برنامه هسته ای و مساله حقوق بشر شدت گرفت. البته آمریکا حامی اصلی فشار بر ایران در مورد برنامه هسته ای در شورای امنیت ملل متحد هم بوده است. این را هم باید در نظر داشت که آمریکا در همه سال های پس از پیروزی انقلاب اسلامی، بودجه هایی برای حمایت از مخالفان نظام جمهوری اسلامی تصویب می کرده و به انحای مختلف در جنگ سیاسی و رسانه ای علیه ایران حضور فعال داشته است.

راه پر پیچ و خم رابطه مجموع اینها باعث شد برقراری رابطه و دیالوگ میان ایران و آمریکا سخت شود. از سال 1368 که ندای مذاکره با آمریکا از زبان یک عضو دولت سازندگی تا همین چند وقت پیش، این مساله یکی از دغدغه ها در سیاست خارجی ایران بوده است.

دولت هاشمی به گفته خود او نتوانست در این زمینه کاری از پیش ببرد. دولت محمد خاتمی هم اگرچه تنش زدایی در خارج را سیاست خود کرده بود، اما موفق نشد به این کار دست بزند و حتی اواخر دوره خاتمی

وضع از آن سو بدتر هم شد و ایران در محور شرارت قرار گرفت. دولت نهم و دهم میل خاصی به مذاکره و البته مناظره با روسای جمهور آمریکا نشان دادند و حتی نامه‌ای از طرف آقای احمدی‌نژاد به رئیس‌جمهور وقت آمریکا، جورج بوش فرستاده شد اما پاسخی دریافت نکرد تا قفل رابطه 34 سال باقی بماند. حالا در چارچوب سیاست کلی عزت، حکمت و مصلحت به عنوان چارچوب سیاست تعیینی رهبری در دیپلماسی و نیز تاکتیک نرمش قهرمانانه، ایران و آمریکا با یکدیگر گفت‌وگو را آغاز کردند.

گفت‌وگوی نیم ساعته وزرای خارجه و بعد از آن روسای جمهور مهلت کوتاهی است برای تاریخی پر از بی‌اعتمادی و دشمنی. برای این تاریخ پر از حادثه نباید به گفت‌وگو با تلفن همراه دل‌خوش کرد. باید واقع‌بینانه به مطالبات دو طرف نگاه کرد و حفظ اصول و اقتدار ملی را فراموش نکرد.

این تعداد دفعاتی است که در سخنرانی‌ها و مکتوبات حضرت امام خمینی (ره)، رهبر کبیر انقلاب واژه آمریکا به کار رفته است. مسلم است در این میان شاید نتوان جمله‌ای یافت که بدون نکوهش آمریکا و دولتمردان آن به پایان برسد. همه جمله معروف امام خمینی مبنی بر شیطان بزرگ بودن آمریکا را به یاد دارند. حالا در آستانه فصل جدیدی از رابطه میان دو کشور بد نیست نگاهی شود به موضع امام خمینی درباره این کشور و مذاکره با آن.

یکی از واکنش‌های مهم و قاطع امام در مورد آمریکا هنگام تسخیر سفارت آمریکا بود. ایشان در شانزدهم آبان 1358 سخنرانی کردند و یکی از جمله‌های معروف خود درباره آمریکا را به زبان آوردند. امام در این سخنرانی ضمن حمایت ضمنی از اقدام دانشجویان گفتند: «شما می‌بینید که الآن مرکز فساد آمریکا را جوان‌ها رفته‌اند گرفته‌اند، و آمریکایی‌هایی هم که در آنجا بوده گرفتند و آن لانه فساد را به دست آوردند و آمریکا هم هیچ غلطی نمی‌تواند بکند و جوان‌ها هم مطمئن باشند که آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند.»

اما چرا امام خمینی تا این حد روی آمریکا حساس بودند و تا این اندازه برخورد تندی با این کشور داشتند. از نظر امام خمینی، آمریکا دشمن شماره یک مردم محروم و مستضعف جهان است و همه مصیبت‌ها و گرفتاری‌های ما در ایران از جانب این کشور است. ایشان در تعبیری ساده و گیرا می‌گفتند: «ما آن‌قدر صدمه که از آمریکا دیدیم از هیچ‌کس ندیدیم.» و به این ترتیب معلوم می‌شد که واکنش ایشان نسبت به مذاکره یا رابطه چه بود.

«آنهایی که خواب آمریکا را می‌بینند خدا بیدارشان کند»، «با آمریکا روابط ایجاد نخواهیم کرد، مگر این‌که آدم بشود و از ظلم کردن دست بردارد.» و «روابط ما با آمریکا روابط یک مظلوم با ظالم است، روابط یک غارت شده با غارتگر است.» این سه جمله از میان جملاتی انتخاب شده که رهبر فقید انقلاب درباره رابطه با آمریکا

گفتند و شاید همین جمله‌ها برای نشان دادن مخالفت شدید ایشان با هرگونه مذاکره و رابطه در آن برهه زمانی کافی باشد. در زمانی که هر کنشی از این دست به چشم یک سازش دیده می‌شد.

اما اگر از سیزدهم آبان در بدو انقلاب اسلامی صحبت کردیم، بد نیست واکنش امام به ساقط کردن هواپیمای مسافربری ایران را که اواخر عمر ایشان انجام شد، هم ببینیم. آنجا که ایشان در پیامی گفتند: «مردم آزاده جهان همیشه از ابرقدرت‌ها بخصوص آمریکای جنایتکار صدمه دیده‌اند و تا عزم خود را برای رویارویی با کفر و شرک جهانی و آمریکای سلطه‌گر جزم ننمایند، هر روز شاهد جنایتی تازه خواهند بود.» امام در ادامه سخن از یک نبرد تازه گفتند و افزودند: «جنگ امروز ما، جنگ با عراق و اسرائیل نیست؛ جنگ ما، جنگ با عربستان و شیوخ خلیج فارس نیست؛ جنگ ما، جنگ با مصر و اردن و مراکش نیست؛ جنگ ما، جنگ با ابرقدرت‌های شرق و غرب نیست؛ جنگ ما، جنگ مکتب ماست علیه تمامی ظلم و جور؛ جنگ ما جنگ اسلام است علیه تمامی نابرابری‌های دنیای سرمایه داری و کمونیزم؛ جنگ ما جنگ پابرهنگی علیه خوشگذرانی‌های مرفهین و حاکمان بی‌درد کشورهای اسلامی است. این جنگ سلاح نمی‌شناسد، این جنگ محصور در مرز و بوم نیست، این جنگ، خانه و کاشانه و شکست و تلخی کمبود و فقر و گرسنگی نمی‌داند. این جنگ، جنگ اعتقاد است، جنگ ارزش‌های اعتقادی - انقلابی علیه دنیای کثیف زور و پول و خوشگذرانی است. جنگ ما، جنگ قداست، عزت و شرف و استقامت علیه نامردمی‌هاست. رزمندگان ما در دنیای پاک اعتقاد و در جهان ایمان تنفس می‌کنند و مسلمین جهان هم که می‌دانند جنگ بین استکبار و اسلام است، جهان‌خواران را آرام نخواهند گذاشت و ضربه‌های خود را بر همه کاخ نشینان وارد می‌کنند.» به این ترتیب امام خمینی اواخر عمر خود این نظر را مورد تاکید قرار دادند که مشکل ایران و آمریکا بیش از آن‌که در رویدادها و حوادث تاریخی باشد در ایدئولوژی و مکاتب اعتقادی است و مسلم است که مذاکره در این مسیر کاری است بسیار دشوار.

130 سال پس از آغاز روابط سیاسی میان ایران و ایالات متحده آمریکا، اکنون بار دیگر موضوع روابط دو کشور به بحث داغی در محافل سیاسی و دیپلماتیک تبدیل شده است.

رابطه ایران و آمریکا چنان که در مطالب دیگر این پرونده مورد اشاره قرار گرفته، فراز و نشیب‌های بسیاری را تجربه کرده است و مرور آن دست‌کم برای ایرانی‌ها همیشه با خشم و تاثیری عمیق همراه است؛ روندی از وابستگی همه جانبه اقتصادی و سیاسی از سوی ایران که با وقوع انقلاب اسلامی مورد خدشه قرار گرفت و از آن پس جایش را به یک دشمنی عمیق از سوی طرف آمریکایی داد. با هر معیار و میزان که حساب کنیم انقلاب اسلامی نقطه عطف روابط تهران و واشنگتن است، انقلابی که به بیش از سه دهه وابستگی پایان داد.

همین پایان دادن به بیش از سه دهه وابستگی باعث شد تا از سال **1357** آمریکا تمام تلاش خود را برای شکست انقلاب و براندازی نظام سیاسی برآمده از آن به کار گیرد.

بلوکه کردن دارایی‌های ایران، حمایت تمام‌قد از گروهک‌های تروریستی مخالف جمهوری اسلامی، حمایت از عراق در جنگ تحمیلی و حضور نظامی در منطقه با هدف تحت فشار قراردادن تهران، تصویب تحریم‌های یکجانبه علیه کشورمان و تحریک دیگر کشورها به همراهی با این نبرد اقتصادی، فشار تبلیغاتی و رسانه‌ای در چارچوب طرح کلی ایران‌هراسی، ایجاد درگیری‌های مذهبی و قومی در منطقه با هدف تضعیف نظام جمهوری اسلامی و جلوگیری از پیشرفت‌های علمی و تکنولوژیکی ایران از جمله در انرژی هسته‌ای، همه و همه از جمله گام‌های عملی برداشته شده از سوی واشنگتن برای مقابله با گفتمان انقلابی ایران و جلوگیری از رشد این تفکر در سطح منطقه و در میان دیگر ملت‌هاست.

با این همه، بیش از سه‌دهه دشمنی واشنگتن با تهران که با قطع یک‌سویه رابطه با ایران آغاز شده و در قالب تاکتیک‌های نظامی، اقتصادی، سیاسی و تبلیغاتی ادامه یافت، تاکنون نه فقط نتوانسته به فروپاشی نظام جمهوری اسلامی ایران منجر شود که بازتولید ادبیات انقلابی در کشورهای عربی طی سال‌های اخیر نشان داد نفوذ شاخص‌های گفتمانی انقلاب اسلامی از جمله صیانت از استقلال و مقاومت در راه آزادی محبوبیتی کم‌نظیر میان ملت‌های منطقه دارد.

چنین است که اکنون رئیس دولتی دست دوستی خود را به سوی ایران دراز کرده که زمانی رئیس پیشین آن، ایران را محور شرارت می‌دانست و کم نیستند کسانی که می‌دانند راه طی شده از آن دشمنی‌ها تا این داعیه دوستی و نزدیکی فقط با ایستادگی و مقاومت به‌دست آمده است. ایستادگی و مقاومتی که باعث شده دولتی که زمانی، چرخش حتی یک سانتریفیوژ را در جمهوری اسلامی ایران بر نمی‌تافت امروز مجبور به پذیرش حقوق هسته‌ای ایران شود.

اما در این‌سو، چنان‌که آن تهمت‌های آشکار درباره حمایت ایران از تروریسم هیچ‌گاه به کنشی نسنجیده و شتاب‌زده در عرصه دیپلماسی منجر نشد، امروز تعارفات دیپلماتیک درباره نزدیکی به تهران هم ذوق‌زدگی میان سیاستمداران کشورمان ایجاد نمی‌کند، چراکه تهران براساس عرف سیاست‌ورزی، روابط خود با واشنگتن را بر اساس مشاهده رفتار این کشور تنظیم می‌کند، نه گفتار.

هرچند نمی‌توان از نخبگان سیاسی کشوری که تاریخ استقلال آنها تنها با بخشی از تاریخ معاصر ایران برابری می‌کند، انتظار ثبات سیستماتیک در برقراری ارتباط با دیگر ملت‌ها را داشت، اما از دستگاه دیپلماسی کشورمان انتظار می‌رود در پاسخ به تغییر رویکرد جدید این کشور و سیاست لبخند واشنگتن که به تعبیر برخی، ارتقا یافته همان سیاست هویج در کنار چماق امپریالیستی است، تجربه دوری و نزدیکی دو کشور طی 130 سال گذشته را مرور کند؛ تجربه‌ای که از حاجی واشنگتن در عهد قجر آغاز شده و اکنون به محمدجواد ظریف رسیده است.

مکالمه تلفنی 15 دقیقه‌ای روحانی و اوپاما به قول برخی رسانه‌ها تابوی مذاکره میان ایران و آمریکا را شکست. با این حال قبل از این مکالمه هم تلاش‌هایی برای شکستن این تابو انجام شده بود، اما هر بار به دلایلی به نتیجه نرسیده بود.

سفارت آمریکا حدود یک سال بعد از انقلاب اسلامی ایران باز بود. در این مدت هم کارمندان سفارتخانه از جمله سفیر و هم فرستادگان دولت آمریکا با مسئولان ایرانی دیدار داشتند. مهم‌ترین اینها، دیدار مقامات دولت موقت مهدی بازرگان، عباس امیرانتظام و ابراهیم یزدی با آمریکایی‌ها بود. طبق اسناد تازه منتشر شده حتی در این دیدارها خبر حمله قریب‌الوقوع عراق به ایران هم داده شده بود. در این دوران شهید بهشتی هم به عنوان یک عضو ارشد شورای انقلاب با یک مقام ارشد سفارت آمریکا در تهران دیدار کرده بود.

مذاکره بعدی دو کشور در فضایی کاملاً متفاوت بود. دولت قبلی ایران به دلیل تسخیر سفارت آمریکا کنار رفته بود و حالا دیگر مسئولانی انقلابی‌تر روی کار آمده بودند. همان‌ها که در مذاکرات سه‌جانبه الجزایر شرکت کردند. معاهده‌ای که بعدها سند موسس دیوان داوری خاصی در جهان برای رفع اختلاف میان اتباع دو کشور ایران و آمریکا بود.

ماجرای مک فارلین مذاکره بعدی ایران و آمریکاست. دولت آمریکا در میانه جنگ ایران و عراق با در اختیار گذاشتن مقداری اسلحه نظامی سعی می‌کند ایران را به استفاده از قدرت منطقه‌ای خود در حل گروگانگیری اتباع آمریکا در لبنان وادارد. حاصل حضور بدون دعوت دیپلمات‌های آمریکایی در ایران و هفت دور مذاکره هیچ نیست مگر رسوایی کشوری که ظاهراً پرستیژ بالایی در عرصه روابط بین‌الملل برای خود قائل است.

در دوران هاشمی رفسنجانی تلاش‌هایی برای مذاکره صورت می‌گیرد. هاشمی می‌گوید او می‌خواسته با پیش‌شرط‌های خودش وارد مذاکره شود، اما نتوانسته و بعد از آن خاطرنشان می‌کند که نتوانستن با نخواستن فرق دارد. محمد جواد لاریجانی هم که در این دوره در وزارت خارجه حضور دارد می‌گوید طرح این موضوع حتی به شورای امنیت ملی هم رفت ولی به دلایلی کنار گذاشته شد.

کسب کرسی ریاست جمهوری توسط سیدمحمد خاتمی فرصت دیگری برای دیپلماسی دو کشور بود، بخصوص این که رئیس‌جمهور ایران در سال نخست ریاستش به آمریکا رفت و از گفت‌وگوی تمدن‌ها سخن گفت و در مصاحبه‌ای با سی.ان.ان. از دوستی ملت‌های ایران و آمریکا حرف زد. بعدها اما شرایط داخلی به گونه‌ای پیش رفت که امکان گفت‌وگو ممتنع شد. روی کار آمدن دولت جمهوریخواه بوش پسر در آمریکا هم شرایط را دشوارتر از قبل کرد. در این دوره البته در کنفرانس بن برای افغانستان مذاکره‌ای میان دو کشور صورت گرفت کما این که گفته می‌شود رابطه میان دو کشور در جریان جنگ علیه القاعده هم وجود داشته است.

محمود احمدی‌نژاد، رئیس‌جمهور بعدی بود. او تئوری مدیریت جهانی داشت و از این رو تلاش کرد ابتدا با نامه و سپس با دعوت به مناظره روسای جمهوری ایران و آمریکا بنیادهای نظری آنان را به چالش بکشد. با این حال از آن سو جوابی نیامد. اینها البته مانع این نیست که دو تحول بزرگ در این دوره به چشم نیاید؛ مذاکره سه جانبه ایران و آمریکا با حضور عراق در این کشور و حضور آمریکا در جمع مذاکره‌کنندگان هسته‌ای. دولت حسن روحانی از همان روزهای اول نشان داد سیاست خارجی متفاوتی دارد. او ظریف را به وزارت خارجه انتخاب کرد که ید طولایی در شناخت آمریکا دارد و در روزهای اول ریاست جمهوری خود با ارائه تاکتیک نرمش قهرمانانه رهبری به نیویورک رفت تا ابتدا در دیداری کوتاه دو وزیر خارجه یکدیگر را ببینند و بعد از آن در مکالمه‌ای دو رئیس‌جمهور پای حرف هم بنشینند.

حتما برای شما هم پیش آمده که از دست کسی ناراحت بوده و رابطه خود را با او قطع کرده باشید. در این مدت قطع رابطه یا قهر معمولا انسان‌ها به این فکر می‌افتند که فلانی در کدام بخش از زندگی من چه ظلمی به من کرد و چگونه با من بدرفتاری کرد. فهرستی از این ظلم‌ها و بدرفتاری‌ها در یک دادگاه یکجانبه در ذهن انسان ردیف می‌شود و سرانجام به ادامه قهر یا قطع رابطه می‌انجامد و نفرت را طولانی‌تر می‌کند. این مطلب نگاهی دارد به چند حادثه یا رفتار که در طول سال‌های اخیر باعث شده دیوار رابطه میان ایران و آمریکا همچنان بلند باقی بماند. این توضیح لازم است که در این مطلب از هر دو نظرگاه ایرانی و آمریکایی به ماجرا نگاه شده است.

آمریکایی‌ها چه می‌گویند؟
برای آمریکایی‌ها نخستین ماجرا در سیزدهم آبان ۱۳۵۸ رخ می‌دهد، وقتی که دانشجویان پیرو خط امام سفارت آمریکا در تهران را تسخیر می‌کنند. آنها می‌گویند این کار خلاف قواعد بین‌المللی و اخلاقی بوده و در صورت تخلف کارکنان سفارتخانه، آنها باید اخراج می‌شدند نه این که گروگان گرفته شوند. همین موضوع از نظر آمریکایی‌ها نخستین خشت بی‌اعتمادی است. البته ایرانیان در مقابل می‌گویند در شرایط انقلابی آن روزهای ایران تسخیر محلی که به عنوان جاسوسی و اقدام علیه انقلاب نوپای مردم شناخته شده امری طبیعی و حق ملت ایران بوده است. با این حال هنوز بعد از ۳۴ سال گذشتن از ماجرای تسخیر سفارت آمریکا، این برهه از تاریخ به عنوان اولین خاطره تلخ آمریکایی‌ها از ایرانیان شناخته می‌شود.

دومین خاطره تلخ آمریکا باز هم مربوط به گروگانگیری است. آمریکایی‌ها معتقدند دست ایران در اسارت چند گروگان غربی و آمریکایی که در سال‌های پایانی دهه ۱۹۷۰ و کل دهه ۱۹۸۰ در منطقه خاورمیانه بخصوص در لبنان ربوده شدند، دیده می‌شود. البته ایران این موضوع را رد کرده است و می‌گوید گروگانگیری این آمریکایی‌ها بخشی از تنش بوده که در آن سال‌ها در لبنان وجود داشته است. البته در خاطرات برخی مسئولان

ایرانی همچون هاشمی رفسنجانی تلاش‌هایی برای آزادی این گروگان‌ها دیده می‌شود که با استفاده از عمق استراتژیک ایران در این کشور و جامعه شیعی آن انجام شده است.

اما چند بمبگذاری هم باعث شد که رابطه میان ایران و آمریکا شکرآب شود. سه بمبگذاری مهم، یکی در برج‌های خبر عربستان، دیگری در پایگاه نیروهای آمریکایی در لبنان و یکی هم در سفارت این کشور در بیروت باعث شد که باز هم انگشت اتهام آمریکایی‌ها به سوی ایران نشانه رود. با این حال این مسائل هم صرفاً در حد اتهام باقی ماند و هیچ‌گاه در یک رویه دادرسی عادلانه بین‌المللی ثابت نشد. جالب این که بعدها به دلیل مسائلی مانند این بمبگذاری‌ها و چند اتهام دیگر، اموالی از ایران (مثل لوح‌های باستانی در موسسه شرق‌شناسی دانشگاه شیکاگو) توقیف شد تا غرامت شهروندان آمریکایی با آن پرداخت شود.

انتهای جنگ تحمیلی، اما حادثه دیگری باعث شد قفل چهارم بر رابطه ایران و آمریکا بخورد. جنگ نفتکش‌ها در خلیج فارس که از سوی عراق شروع شد؛ ایران و ایالات متحده را روبه‌روی هم قرار داد. آمریکا در پوشش برقراری امنیت خلیج فارس به عراق کمک می‌کرد تا بتواند ایران را از نظر تجاری ضعیف کند و مانع فروش نفت شود. ایران هم از طریق مین‌گذاری وسیع در خلیج فارس به این کنش، واکنش نشان داد و بعد از این، درگیری‌های مستقیمی میان قایق‌های تندروی ایران و ناوهای آمریکایی رخ داد. در عین حال آمریکایی‌ها بهانه‌های دیگری هم دارند. امنیت اسرائیل، موضوع حقوق بشر در ایران و مساله هسته‌ای سه موضوع دیگری است که از سوی آمریکایی‌ها دیده می‌شود و مانع اصلی در برقراری رابطه دو کشور است.

ایرانیان چه خاطرات بدی دارند؟

اما در طرف ایران وضع چگونه است. اولین کینه ایرانیان مدت‌ها قبل از آمریکایی‌ها شکل گرفت. وقتی در صبح بیست و هشتم مرداد بیدار شدند و دیدند آمریکایی‌ها و عده‌ای عناصر ایرانی به همراه اراذل و اوباش، کار نیمه تمام بیست و ششم مرداد را تمام کردند و دولت قانونی و منتخب محمد مصدق را از کار برکنار کردند. این کینه آن‌قدر عمیق و آشکار بود که مادلین آلبرایت، وزیر خارجه وقت آمریکا در سال ۲۰۰۰ از چنین کاری ابراز تأسف کند و باراک اوباما دو بار در فاصله کوتاهی در همین سال جاری میلادی به چنین کاری اعتراف کند. البته اسناد سیا از این ماجرا چیزی را ناگفته نگذاشته است. در فاصله سال‌های ۱۳۵۷ تا ۱۳۵۹ شش حادثه و رفتار نفرت ایرانیان از آمریکا را عمیق کرد. حمایت از دیکتاتوری شاه، پناه دادن به او، قطع رابطه سیاسی و وضع تحریم اقتصادی و محدودیت‌های مالی و سپس حمله به ایران برای نجات گروگان‌ها. از این میان حمله به ایران در طبرستان با توفان شن مهار شد، اما قطع رابطه سیاسی و تحریم اقتصادی و محدودیت مالی تا همین روزها هم ادامه دارد. عاقبت حمایت از شاه هم در جریان تسخیر سفارت آمریکا دیده شد. این در حالی است

که دخالت آمریکا در مناطق حاشیه‌ای و مرزی ایران را هم باید به این فهرست اضافه کنیم و البته بگوییم که آمریکا در جریان جنگ تحمیلی به صورت بارزی از عراق حمایت کرد.

آمریکایی‌ها اگر از مین‌گذاری در دریا برای ناوهای جنگیشان ناراحتند؛ ایرانیان از ساقط کردن هواپیمای ایرباس پرواز ۶۵۶ به مقصد دبی در انتهای جنگ نفتکش‌ها ناراحتند که باعث شد بیش از ۲۰۰ انسان بی‌گناه روی آب‌های خلیج فارس به شهادت برسند. ایرانی‌ها در سال‌های اخیر هم به نفرت خود از آمریکا افزودند. وقتی رئیس‌جمهور آمریکا، ایران را در محور شرارت قرار داد، وقتی به بهانه حقوق بشر و حمایت از مخالفان جمهوری اسلامی تمایل دولت آمریکا برای فشار به دولت ایران و ایرانیان را دیدند.

با وجود همه اینها می‌توان در عالم سیاست این نفرت‌ها را کنار گذاشت و پای یک میز نشست. در جایی که گفت‌وگو کردن بهتر از حرف نزدن و اضافه کردن تنفرها در ذهن است؛ به نظر می‌رسد برای گفت‌وگو بتوان توجیهی پیدا کرد، اما هیچ‌گاه این توقع صحیح نخواهد بود که به همین زودی‌ها نفرت‌های عمیق سی و چند ساله بخشیده شود و از خاطر جمعی برود. گو اینکه کفه ظلم‌ها به سمت طرف آمریکایی خیلی سنگینی می‌کند و این طبیعی است که ایرانیان در برقراری مجدد این رابطه احتیاط بیشتری به خرج دهند.

میان انسان‌ها رسم بر این است که اگر دو نفر مدتی با یکدیگر قهر باشند مبادلات اقتصادی‌شان هم تعطیل می‌شود؛ نه از هم قرض می‌گیرند و نه قرض می‌دهند. چیزی نمی‌دهند و چیزی نمی‌ستانند. رسم عرصه بین‌المللی اما این نیست.

وجود مزیت‌های نسبی در هر یک از کشورهای جهان باعث می‌شود این کشورها در عرصه خاصی متخصص باشند و کالای بهتری تولید کنند و خریداران هم که دنبال بهترین کیفیت و کمترین قیمت هستند از این مزیت‌های نسبی استقبال می‌کنند. این‌گونه است که ایران و آمریکا اگرچه سال‌هاست با یکدیگر قطع رابطه سیاسی هستند، اما مبادلات بازرگانی و اقتصادی خود را قطع نکرده‌اند. حتی شرایط تحریم اقتصادی هم باعث نشده مبادله قطع شود اگرچه اقتصاد بی‌تأثیر از وضع سیاسی هم نبوده است.

رابطه‌ای که ترومن بنا نهاد

در دایره‌المعارف ویکی‌پدیا نامی از کتاب «تحفه عالم» آمده که ظاهراً در عصر صفوی نوشته شده و در آن ذکری از لباس‌های ینگه دنیا رفته است. با این حال رابطه اقتصادی ایران و آمریکا به طور جدی از سال ۱۳۲۰ آغاز شد، وقتی که ایالات متحده در چارچوب برنامه اقتصادی خود بعد از جنگ جهانی دوم و با هدف مقابله با خطر کمونیسم سعی کرد به ایران کمک اقتصادی مالی و مشاوره‌ای دهد تا ایرانی قوی از نظر اقتصادی در منطقه وجود داشته باشد. آن موقع غیر از حضور دولت آمریکا در عرصه اقتصاد ایران، شرکت‌های آمریکایی هم در کشور ما جایگاه مناسبی داشتند. انقلاب اما همه چیز را تغییر داد.

فصل تحریم و محاصره

نخستین گام اقتصادی آمریکا بعد از انقلاب، مصادره اموال ایران و بعد از آن لغو قراردادهایی بود که با ایران بسته بود. با این حال آنچه بعد از تسخیر سفارت آمریکا در تهران پیش آمد به واقع یک محاصره اقتصادی بود. تحریم‌های آمریکا از سال 1979 آغاز شد، اما سنگین‌ترین آن سال ۱۹۹۵ بود که اکنون هر ساله هم تمدید می‌شود. به حکم این قانون محدودیتی برای معامله شرکت‌های آمریکایی با ایران وضع شده است. همین قانون است که مانع فروش هواپیما و قطعات آن به ایران می‌شود. برنامه هسته‌ای و حقوق بشر هم بهانه‌ای برای وضع تحریم‌های بیشتر علیه ایران بوده است. تحریم‌هایی که حتی در این اواخر یقه کالایی چون فرش را هم گرفت، هر چند با بی‌تدبیری برخی در داخل هنوز هم خودروهای لوکس آمریکایی در این شرایط سخت اقتصادی در حال گردش در خیابان‌های تهران هستند. البته نباید فراموش کرد آمریکا برای مدتی طولانی، وتوکننده درخواست عضویت ایران در سازمان تجارت جهانی بود که این مساله بی‌تأثیر بر وضع تجارت خارجی ایران نبوده است.

تراز تجاری به سمت آمریکا مثبت است

آمارهای گمرک جمهوری اسلامی ایران نشان می‌دهد در طول سال ۱۳۹۱، 132 میلیون دلار کالا از آمریکا وارد ایران شده است. این میزان در پنج ماهه نخست امسال، 43 میلیون دلار بوده است. تفاوت امسال و سال گذشته در این است که اگر سال گذشته، گندم بیشترین واردات ایران از آمریکا بود؛ امسال گندمی وارد نشده و جای آن را کره گرفته است. نکته قابل توجه، وجود یک کالای غیرمعارف در ردیف صادرات آمریکایی‌ها به ایران است. پنجمین کالا در ردیف کالاهای وارداتی ایران از آمریکا در هر دو سال ۱۳۹۱ و ۱۳۹۲، اسپرم گاو بوده است که برای اقدامات ژنتیکی و باروری دام مورد نیاز است. این موضوع برای مدتی، سوژه‌ای برخی رسانه‌ها هم شده بود. نکته جالب‌تر این است که بدانید ابتدای دهه ۱۳۷۰ که سیاست‌های ضدآمریکایی در ایران در دوران اوج خود بوده میزان واردات ایران از آمریکا 750 میلیون دلار بوده است و به این ترتیب مجموع حوادث 20 سال اخیر باعث شده میزان واردات 600 میلیون دلار کمتر شود یعنی کاهش ۸۰ درصد مبادله طی 20 سال.

در آن سو، آمارها نشانگر این است که تراز تجاری به شکل عجیبی به سمت آمریکا کج شده است. ایران در طول سال ۱۳۹۱، یک میلیون و 400 هزار دلار صادرات به آمریکا داشته است. انگور خشک در رأس صادرات ایران به این کشور بوده و پس از آن فرش قرار دارد. نکته جالب در صادرات ایران این است که کتاب و مطبوعات، جزو چهارمین کالای صادراتی از ایران بوده است. از سمت ایران هم میزان صادرات در طول 20

سال اخیر بسیار کم شده است به نوعی که از 13 میلیون دلار در سال ۱۳۷۱ به یک میلیون دلار در حال حاضر رسیده است.

حالا در این شرایط که باب گفت‌وگو میان ایران و آمریکا باز شده است برخی از آینده اقتصادی ایران و آمریکا می‌گویند. فرصت‌های مهمی در این رابطه وجود دارد. عضویت کامل در سازمان تجارت جهانی، بالا رفتن تجارت خارجی میان دو کشور و نیز استفاده از سرمایه ایرانیان مقیم آمریکا از جمله این فرصت‌هاست، اما کیست که نداند گام اول در برقراری رابطه تجاری ایران و آمریکا، لغو تحریم‌هاست.

6- اصلاحات آمریکائی در سیاست خارجی؛ رابطه ایران و آمریکا؛ مذاکره یا مقابله؟²⁸

خلاصه :

برخی مدعیان اصلاح‌طلبی که گرایشات سکولار و نزدیکی به آمریکا را جزء اهداف استراتژیک بلکه ایدئولوژیک خود قرار داده‌اند، موضوع اصلی این مقاله‌اند و نویسنده بررسی می‌کند که حتی با چرتکه‌اندازی سیاسی (گذشته از موانع ارزشی)، سازش با آمریکا، مقرون به صرفه نیز نمی‌باشد.

در دوره ریاست جمهوری جناب آقای خاتمی و طرح مسائلی از قبیل گفتگوی تمدن‌ها و ایجاد جامعه مدنی بدون توجه به توضیحات تکمیلی ایشان، امیدهایی در آمریکا و ایران برای نزدیکی و آغاز دوره‌ای از مذاکرات جهت برقراری روابط دیپلماتیک که با اشغال سفارت آمریکا در تهران قطع شده بود، ایجاد شده و به زعم برخی از ناظرین دولت آمریکا نیز به‌ویژه در سخنرانی خانم آلبرایت، چراغ سبزی در تغییر سیاست خارجی کشورش نشان داده است.

با مطالعه اجمالی آنچه تا کنون گفته و نوشته شده است، می‌توان راه‌های توصیه شده را در مورد برقراری ارتباط میان دو کشور، به دو دسته تقسیم کرد:

عده‌ای با مطالعه زمینه‌های تاریخی روابط دو کشور و با توجه به فراز و نشیب این روابط اعم از سابقه حمایت‌های آمریکا از رژیم پهلوی و معارضة با انقلاب اسلامی و از طرف دیگر منافع اقتصادی ایران در این روابط، توصیه‌هایی به جمهوری اسلامی ارائه داده، به نوعی آینده روابط دو کشور را پیش‌بینی و ترسیم می‌کنند. این توصیه‌ها بعضاً تشویقی و بعضاً تحذیری است.

عده‌ای دیگر بدون توجه به سابقه تاریخی، صرفاً با لحاظ منافع سیاسی خود و ادعای مصلحت‌اندیشی برای ایران، مسئله را بررسی کرده، توصیه‌هایی در مورد آن مطرح نموده‌اند.

اما برخورد هیچیک از این دو گروه با این مسئله مهم واقع‌بینانه و علمی نبوده است و تنها آتش خشم و کشمکش مخالفین و موافقین را دامن زده است. در این مقاله سعی خواهیم کرد در عین پرهیز از کلی‌گویی و برخوردهای شعارگونه و با استفاده از چارچوبه‌های تئوریک که به تصمیم‌گیری در سیاست خارجی و بررسی روابط میان کشورها اعم از منازعه و یا تفاهم و نزدیکی، مربوط می‌شوند و در غرب به‌ویژه در امریکا رایجند، موضوع روابط میان این دو کشور مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار دهیم.

از دیدگاه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، مذاکره، برقراری روابط دیپلماتیک و نهایتاً تحکیم روابط سیاسی میان دو کشور، سه مقوله جداگانه می‌باشند ولی در مورد این دو کشور این سه مقوله چنان با یکدیگر گره خورده‌اند که تفکیک یکی از دیگری حداقل در شرایط فعلی مقدور نیست و باید آنها را در یک مجموعه مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار داد.

در این مقاله با استفاده از تئوری بازی‌ها و تکیه بر مفاهیم اساسی این نظریه سعی خواهد شد تصویر روشن و واقع‌بینانه‌ای از امکان یا عدم امکان مذاکره و تفاهم و برقراری روابط سیاسی و دیپلماتیک میان دو کشور ارائه شود. به منظور تجزیه و تحلیل جامع و سیستماتیک و با استفاده از چارچوب تئوریک فوق، لازم است نمونه‌های رفتاری این دو بازیگر را در نظام بین‌الملل و همچنین عواملی که به صورت مستقیم و یا غیرمستقیم در تصمیم‌گیری آنها دخالت دارد مورد بررسی قرار دهیم.

در اینجا ذکر این نکته نیز لازم است که اگرچه همه نظریه‌پردازان تئوری بازی‌ها، بر عقلانیت بازیگران تکیه می‌کنند، اما باید توجه داشت که عقلانیت تنها زمانی معنا پیدا می‌کند که با سیستم‌های ارزشی بازیگران مرتبط باشد و از آنجا که در این بررسی مسئله دو دولت مطرح است، اهداف سیاسی آن دو دولت مبنا و پایه محاسبه عقلانیت آنها خواهد بود.

به منظور اعمال این چارچوبه تئوریک، عناصر زیر باید بررسی و مشخص گردند:

- 1- بازیگران این صحنه چه کسانی هستند و سیستم ارزشی آنها چگونه است؟
- 2- انتظارات و پیش‌شرط‌های هر یک از دو بازیگر برای برقراری رابطه چیست؟
- 3- توانایی و قدرت هر یک از دو بازیگر و ابزاری که برای اعمال نفوذ در طرف مقابل در اختیار دارند چیست و با چه امکاناتی درصدد پیشبرد نظرات و خواسته‌های خود می‌باشند؟
- 4- استراتژی‌ها هر یک در پیشبرد اهداف خود چگونه است؟

5- تصمیم گیرندگان واقعی و اساسی در هر یک از دو کشور، اعم از مقامات رسمی و غیررسمی چه افراد یا نهادهائی می‌باشند؟

الف) ایالات متحده امریکا

اگرچه از عمر این دولت بیش از دو قرن نمی‌گذرد ولی با آغاز قرن بیستم و انتشار اعلامیه سیاست درهای باز در سال 1900، این کشور به‌عنوان یکی از بازیگران قدرتمند در صحنه روابط بین‌الملل ظاهر شد و درصدد توسعه سلطه خود بر اقطار عالم برآمد و در این خصوص با دولت‌های امپریالیستی اروپا به رقابت پرداخت. اگرچه بعد از جنگ جهانی اول پیروزی انزوآگریان(1) در امریکا برنامه دولتمردان این کشور را برای دو دهه به چالش کشیده و به تعویق انداخت ولی بعد از جنگ جهانی دوم، پیروزی متفقین و اقتدار نظامی و اقتصادی فزاینده امریکا این کشور را به‌عنوان یکی از دو ابرقدرت جهانی و به عبارت دیگر بزرگترین ابرقدرت جهان، در صحنه روابط بین‌الملل ظاهر نمود و به این ترتیب نظامی دو قطبی در جهان شکل گرفت که یکی از قطب‌های آن ایالات متحده امریکا و دیگری اتحاد جماهیر شوروی بود. جامعه جهانی نیز سلطه و برتری این دو ابرقدرت را پذیرفت و به واقع تصمیم‌ها و رفتارهای خود را در قالب تصمیم‌ها و رفتارهای این نظام تنظیم می‌کردند و تابعی از این دو متغیر بودند. فروپاشی اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی در اواخر دهه هشتاد، خلأئی را به‌وجود آورد که موجب درهم ریختگی نظام دو قطبی شد و امریکا مدعی رهبری نظام جهانی جدیدی گردید که نظام تک قطبی و یا سلسله مراتبی(2) نامیده می‌شود. دولتمردان امریکا مدعی شدند که با کناره‌گیری و استعفاء یکی از دو ابرقدرت، رهبری نظام جهانی برعهده ایالات متحده امریکا خواهد بود و هر دولتی باید بر اساس میزان توانایی و قدرت خود، در نظام سلسله مراتبی جایگاهی بیابد. این نظریه در عمل برای مدت کوتاهی در دوران جنگ خلیج فارس اعمال گردید ولی نهایتاً با به چالش کشیده شدن آن توسط سایر دولت‌ها و کشورها، معلوم شد که نظامی مستاجل است و دوام ندارد.(3)

اگرچه امریکایی‌ها مایل نیستند به شکست خود در برقراری نظام تک قطبی اقرار نمایند ولی با طرح نظریه جدید ساموئل هانتینگتون(4) تحت عنوان برخورد تمدن‌ها، به‌طور ضمنی پذیرفته‌اند که چون نظریه نظام تک قطبی کارآیی نداشته است، برای حفظ سلطه و برتری خود و جلوگیری از فروپاشی اتحاد دول غربی موضوع برخورد تمدن‌ها را مطرح کنند و خود را به‌عنوان حافظ و منادی تمدن غرب که به‌وسیله سایر تمدن‌ها به‌ویژه تمدن اسلام به چالش کشیده شده است، مطرح نمایند. امریکا در تداوم سیاست توسعه‌طلبی و سلطه‌جویی خود که از آغاز قرن بیستم شروع شده، همچنان مصر است و علیرغم اینکه نظام جهانی درواقع به سمت نظامی چند قطبی پیش می‌رود، حاضر به قبول این واقعیت نبوده و اصرار دارد که سایر دولت‌ها به‌ویژه دولت‌های جهان سوم که از موقعیت ضعیف‌تری برخوردار هستند، جایگاه ابرقدرتی این کشور را پذیرفته، در مقابل آن تمکین

نمایند و این امر حتی در برخورد امریکا با کشورهای صنعتی همچون انگلستان و فرانسه نیز مشهود است که نمونه آن مخالفت شدید با تشکیل جامعه اروپا بود. امریکا طبیعتاً در برخورد با جمهوری اسلامی نیز همچون گذشته از چنین موضعی برخورد می‌نماید و به‌نظر نمی‌رسد حتی با وجود اعترافات آبرایت به دخالت‌های ناروای امریکا در امور داخلی ایران، تغییر خاصی در این زمینه بوجود آمده باشد.

(ب) جمهوری اسلامی ایران
این دولت که در سال 1357 و بعد از پیروزی انقلاب عظیم و تاریخ‌ساز اسلامی و برخلاف قوانین حاکم بر نظام جهانی و علیرغم منافع آنان، به پیروزی رسید، ارزش‌ها و معیارهای جدیدی ارائه نمود که با معیارها و ارزش‌های رایج و حاکم در جهان متفاوت و مغایر بود. این انقلاب نه‌تنها نظام تحت سلطه پهلوی را سرنگون کرد، بلکه به سرعت به‌عنوان یک بازیگر مدعی و جدید، با برخورداری از امکانات و اهرم‌های مادی و معنوی متفاوت، در صحنه روابط بین‌الملل ظهور پیدا کرد و به تأثیرگذاری در ماورای مرزهای رسمی اقدام نمود. این کشور بطور کلی نظام جهانی، را هم در صحنه عمل و هم در صحنه نظر به چالش طلبید و در مواردی توانست بر نظام جهانی تأثیر گذارد. انقلاب اسلامی فی‌نفسه چالشی برای نظام دو قطبی بود که علیرغم حمایت دو ابرقدرت و دیگر قدرت‌های بزرگ جهانی از رژیم پهلوی به پیروزی رسید و توطئه‌ها و ترفندهای جهانی نتوانست در پیروزی و تداوم آن خدشه‌ای ایجاد کند. اشغال مرکز جاسوسی امریکا، جنگ تحمیلی و فتوای امام در مورد سلمان رشدی از مواردی بود که هم نظام دوقطبی و هم نظام تک‌قطبی را به چالش طلبید و ناکارآمدی آنها را در صحنه عمل به اثبات رساند. در عین حال این انقلاب با تکیه بر ارزش‌های اسلامی و بازگشت به ایده‌های دینی و اینکه تنها راه سعادت بشریت را در توسل و پیروی از آئین الهی اسلام می‌توان دید، نه‌تنها مارکسیسم و سوسیالیسم را به‌عنوان نظریه‌های انقلابی از صحنه خارج کرد بلکه جهان سکولاریزم و لائسیسم را نیز به مقابله طلبید. ادعا می‌شد که جامعه جهانی در حال حرکت فزاینده به طرف سکولاریزم می‌باشد و دوره‌های مدرنیسم (و پسمدرنیسم) آخرین حلقه از تحولات جهانی امروز هستند و به گفته فوکویاما این عصر پایان تاریخ می‌باشد اما علیرغم این ادعا انقلاب اسلامی خیزش عظیمی در بازگشت به دین و خدا در جهان اسلام ایجاد نمود و به علاوه موجب شد که سایر ملت‌های دربند نیز با تکیه بر الهیات رهایی‌بخش، برای خروج از سلطه و یوغ امپریالیسم جهانی تلاش نمایند.

انتظارات و پیش شرط‌های هر يك از دو بازیگر بر مبنای نظریه عقلانیت، طبیعتاً هر یک از دو دولت تحت شرایط و انتظاراتی مایل به ورود به صحنه مذاکره برای برقراری رابطه می‌باشند. در اینجا با تکیه بر نوشته‌ها و اظهار نظرهای کارگزاران سیاست خارجی دو کشور میتوان به این شرایط دسترسی پیدا کرد.

1- ایالات متحده امریکا:

اگرچه در بعضی از اظهار نظرهای کارگزاران سیاست خارجی امریکا مسئله مذاکره مستقیم و بدون پیش شرط مطرح شده است اما با توجه به تعیین موضوع‌های مورد علاقه امریکا و در حقیقت ارائه دستور جلسه مذاکرات، دولت امریکا چهار شرط اساسی برای برقراری رابطه و به عبارت دیگر ترک مخالفت با ایران تعیین نموده است. اول) رسمیت یافتن حقوق بشر به تقریر آمریکا در ایران: دولت امریکا بارها ادعاً نموده است که در جمهوری اسلامی حقوق بشر رعایت نمی‌گردد و هر ساله نام دولت جمهوری اسلامی را در لیست کشورهای ناقض حقوق بشر درج می‌نماید. تجربه عینی از سیاست خارجی امریکا، نشان می‌دهد که هدف سران این کشور از طرح موضوعاتی هم‌چون رعایت حقوق بشر حتی از لحاظ معیارهای غربی نیز امری واقع‌بینانه و جدی نیست بلکه دست‌آویزی برای اعمال سیاست‌های بین‌المللی و منطقه‌ای این کشور است. در روابط امریکا با دولت ایران قبل از انقلاب که پامال کننده همه حقوق انسانی بود، حرفی از حقوق بشر در میان نبود. امروز نیز بسیاری از کشورهای دوست امریکا حقوق بشر را رعایت نمی‌نمایند. مثلاً در عربستان سعودی، نه انتخابات دموکراتیکی وجود دارد و نه زنان از حقوق اولیه منجمله حق رانندگی برخوردار هستند. البته ناگفته نماند زمانی که امریکاییها از رعایت حقوق بشر در ایران دم می‌زنند هدف دیگری را دنبال می‌کنند. آنها از اعمال و رعایت ارزش‌های اسلامی نگران هستند و به عبارتی دیگر از ایران می‌خواهند که در اجرای موازین اسلامی سیاست تساهل و تسامح را پیش گیرد تا به این طریق امکان حضور لیبرال‌ها، سکولارها، و غرب‌زده‌ها که امکان سازش با آنها به مراتب بیشتر است، در صحنه تحولات سیاسی - اجتماعی ایران و به‌ویژه در حاکمیت نظام فراهم گردد.

دوم) عدم حمایت از تروریسم: یکی از پیش شرط‌های دولت امریکا این است که جمهوری اسلامی از حمایت خود از گروه‌های مقاومت اسلامی که مشخصاً امریکا آنها را تروریست می‌داند دست بردارد. در اینجا نیز موضوع مقابله با تروریسم بین‌المللی حتی با مفهوم پذیرفته شده آن در غرب مطرح نیست بلکه هدف این است که جمهوری اسلامی از نهضت‌های آزادی‌بخش بالخصوص در لبنان و فلسطین که موجب شکست‌های اساسی برای امریکا و اسرائیل شده، دست بردارد و این پدیده جدید که بر پایه دو اصل تکیه بر شعائر اسلامی و ایثار و شهادت به‌وجود آمده است و به عبارتی دیگر از آثار و بازتاب‌های برون‌مرزی انقلاب اسلامی می‌باشد با از

دست دادن حمایت مادی و معنوی خود رنگ باخته و این مشکل و دغدغه خاطر که برای امریکا و اسرائیل فراهم شده است حل شود.

سوم) عدم مخالفت با روند سازش خاورمیانه: به دنبال پیمان کمپ دیوید، روند سازش و تسلیم‌پذیری که در جهان عرب آغاز شد و نهایتاً نیز منجر به عقد پیمان خفت‌بار اسلو میان سازمان آزادی بخش فلسطین و اسرائیل گردید، نوعی تسلیم و موج سازشکاری در کشورهای اسلامی و عربی به وجود آورد. تنها مانع اجرای این سیاست که بر پایه پایمال شدن حقوق مردم فلسطین و تثبیت اقتدار و سلطه اسرائیل، نه تنها بر فلسطین بلکه بر منطقه خاورمیانه بنا شده، جمهوری اسلامی بود که با اعلام مخالفت علنی خود، آثار زیانبار این صلح ننگین را برای مردم فلسطین و جهان اسلام برملا کرد و تنها نقطه امید مبارزات ملت فلسطین شد. نگرانی امریکا و اسرائیل این است که از همین زاویه اسناد صلح پوشالی اعراب و اسرائیل باطل گردد و آرزوها و آمال دولت امریکا بر باد رود.

هرچند به نظر نمی‌رسد مخالفت یک دولت، آن هم دولتی که هیچگونه مرز مشترکی با رژیم صهیونیستی اسرائیل ندارد، این چنین نگرانی و دغدغه خاطری برای امریکائی‌ها و اسرائیلی‌ها فراهم کند. معهذا با وحشتی که آنها از قیام مردم فلسطین که به مردم مسلمان و انقلابی ایران اقتدا کرده‌اند دارند، به‌ویژه اکنون که مقاومت اسلامی در لبنان به دنبال شکست و عقب‌نشینی مفتضحانه اسرائیل آثار عملی خود را نشان داده است، دولت امریکا از جمهوری اسلامی می‌خواهد که علاوه بر شرط قبلی یعنی عدم حمایت از تروریسم که همانا مراد از آن، حمایت مادی و معنوی رزمندگان فلسطینی و لبنانی می‌باشد، از روند صلح خاورمیانه حمایت کند و چنانچه لفظاً روند صلح را تأیید نمی‌کند با آن مخالفت ننموده و سکوت پیش گیرد. (۱)

چهارم) عدم تلاش برای دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی: با وجود آن‌که دولت ایران قراردادهای منع ایجاد و تکثیر سلاح‌های کشتار جمعی، اعم از شیمیایی، میکروبی و هسته‌ای را امضا نموده و نظارت سازمان انرژی اتمی جهانی را بر تاسیسات اتمی خود پذیرفته است، معهذا امریکایی‌ها با توجه به هوش و استعداد ایرانی‌ها می‌ترسند که روزی ایران به تکنولوژی سلاح‌های هسته‌ای دست پیدا کند و موازنه قوا را به گونه‌ای که امریکا تعریف کرده است در خاورمیانه بر هم زند و با امکانات و اقتدار بیشتری در صحنه روابط بین‌الملل حاضر شود و اهداف و خواسته‌های خود را تعقیب نماید. این در شرایطی است که رژیم صهیونیستی به قراردادهای فوق‌الذکر نپیوسته و تردیدی وجود ندارد که از تکنولوژی سلاح‌های هسته‌ای برخوردار است. به عبارت دیگر دولت امریکا از ایران می‌خواهد که در جهت تقویت موقعیت نظامی خود که موجبات نگرانی اسرائیل و امریکا را فراهم می‌نماید تلاش نکند. این چیزی است که طبیعتاً با فرامین و دستورات اسلامی به‌ویژه آیه شریفه: «و اعدوا لهم ما استطعتم من قوه...» منافات و مابینت دارد.

دولتمردان این کشور از آغاز پیروزی انقلاب، پیش شرطهایی را برای مذاکره مطرح کرده‌اند. امام(ره) فرمود: «ما تا آخر ایستاده‌ایم و با آمریکا روابط ایجاد نخواهیم کرد. مگر آنکه آدم شود و از ظلم کردن دست بردارد.» (آقای هاشمی اظهار کرد: «تا زمانی که آمریکا حسن نیت خود را ثابت نکند، امکان مذاکره و برقراری ارتباط نیست.»

آقای خاتمی معتقد است که: «باید دیوار بی‌اعتمادی فرو ریخته شود تا بتوان وارد گفتگو و مذاکره شد.» و همان طور که در ابتدای بحث اشاره شد، از آنجا که عقلانیت بازیگرها براساس سیستم ارزشی و اهداف آنها تعیین می‌شود، روشن است که ارزش‌های دو کشور کاملاً متفاوتند و نمی‌توان این دو سیستم ارزشی را با یکدیگر جمع کرد. چرا قبول پیش‌شرط‌های آمریکا برای ایران مستلزم دور شدن از اهداف انقلاب اسلامی است. در هر صورت ایران برای انجام مذاکره دو پیش‌شرط تعیین کرده است:

اول) ایالات متحده آمریکا باید در قلم و قدم، انقلاب اسلامی را به‌عنوان یک واقعیت انکارناپذیر قبول نماید و برای آرمان‌ها و ارزش‌هایی که ملت ایران برای آن ایثار و فداکاری نموده‌اند، احترام قائل شود و از هرگونه توطئه بر علیه این نظام و یا دخالت در امور داخلی کشور اجتناب نماید و بپذیرد که جمهوری اسلامی ایران نظامی مستقل است و تصمیم‌گیری‌های آن در قالب اهداف، مصالح و منافع کشور صورت می‌گیرد و اصل برابری دولت‌ها را به صورتی واقع‌بینانه در روابط خود با جمهوری اسلامی محترم شمارد.

دوم) ایالات متحده آمریکا باید برای نشان دادن حسن نیت خود، دارائی‌های ایران را که اینک در آمریکا است و بهای آن قبل از انقلاب پرداخت شده و بدون هیچ دلیلی توقیف و از ارسال آن‌ها به ایران خودداری شده است، آزاد نموده و به ایران مسترد دارد.

توانایی و اقتدار دو بازیگر ظاهراً در نظر اول، در یک محاسبه اقتصادی و نظامی به‌نظر می‌رسد که این دو دولت از نظر قدرت و توانایی و همچنین اهرم‌های موجود برای پیشبرد اهداف سیاست خارجی خود از توازن و تشابهی برخوردار نیستند. ایالات متحده آمریکا به‌عنوان یک ابرقدرت نظامی و اقتصادی، دارای چنان توانمندی است که با امکانات و توانایی‌های دهها کشور برابری می‌کند و تاریخ قرن بیستم بعد از جنگ جهانی دوم نشان داده که آمریکا عملاً با استفاده از این امکانات توانسته است اهداف سیاست خارجی خود را متحقق نماید. در عین حال مواردی که با ملت‌هایی مانند ملت ویتنام روبرو شده است که آماده ایثار و فداکاری و از خود گذشتگی بوده‌اند، با همه اقتدار خود، ناتوان و ذلیل گردیده و به صورتی خفت‌بار شکست و هزیمت را پذیرا گشته است.

جمهوری اسلامی به برکت انقلاب عظیم الهی و پشتوانه مردمی و به‌ویژه استقبالی که مردم از مقابله با مستکبران نموده و آماده ایثار و شهادت بوده و آن را برای خود فوزی عظیم می‌دانند از این نظر از اقتدار و توانایی بیشتری نسبت به ملت‌هایی هم چون مردم ویتنام برخوردار است و در طول این دو دهه نیز با تکیه بر همین قدرت، شکست‌های نظامی و دیپلماتیک جدی برای غرب و امریکا فراهم آورده است. در عین حال جمهوری اسلامی با توجه به موقعیت استراتژیک خود در منطقه حساس خاورمیانه، منابع و ذخائر عظیم زیرزمینی و برخورداری از ملتی با هوش و با استعداد توانسته و می‌تواند در مقابل برخوردهای امریکا مقاومت کند و توطئه‌ها را خنثی نماید. اینکه امریکا در اعمال فشار بر جمهوری اسلامی در دو دهه گذشته در اجرای انواع طرح‌های خود اعم از تحریم‌های گوناگون، کودتا، جنگ و... نه تنها نتیجه‌ای نگرفته بلکه موجبات آبدیدگی و استحکام بیشتر این نظام را فراهم کرده است، خود دلیلی بر این مدعا است.

توقعات و انتظارات دو بازیگر از آنجا که ایالات متحده امریکا به‌ویژه کارگزاران سیاست خارجی این کشور به‌مراتب بیش از دولتمردان ایران برای برقراری رابطه از طریق مذاکرات هیجان‌نشان می‌دهند و دولتمردان ایرانی و به‌ویژه تصمیم‌گیرندگان سطوح عالی نظام برخلاف امریکایی‌ها، با نوعی خونسردی و بی‌اعتنایی با این قضیه برخورد می‌کنند، محرز است که آن چه هر یک از دو بازیگر از شروع مذاکرات انتظار دارند متفاوت می‌باشد زیرا با شروع مذاکرات در شرایط موجود، اسطوره انقلاب اسلامی شکسته می‌شود و انقلابی که الهام بخش همه مردم محروم و زجر کشیده جهان مستضعفین به‌طور عموم و جهان اسلام به‌طور خاص می‌باشد، در کنار میز مذاکره با یک دولت مستکبر جهانی از گذشته خود توبه کرده، تسلیم امپریالیسم می‌گردد و این امر یقیناً برای این مردم محروم و دلبسته به انقلاب اسلامی در شرایط موجود خوشایند نخواهد بود. در عین حال این مذاکرات برای امریکا دست‌آورد روحی عظیمی در جهت تثبیت موقعیت آن کشور می‌باشد.

آن چه را جمهوری اسلامی در قبال از دست دادن چنین موقعیتی بدست خواهد آورد، احتمالاً عبارت خواهد بود از حذف تحریم‌های اقتصادی و برقراری روابط تجاری که دربرگیرنده منافع طرفین به‌ویژه امریکا خواهد بود. زیرا جمهوری اسلامی با استفاده از سایر منافع و جایگزینی امریکا با سایر مشتریان خارجی در طول بیست و یک سال گذشته، دچار مشکل اساسی و جدی نشده است و این امریکاست که یک بازار مهم را در منطقه خاورمیانه از دست داده و به رقیبان تجاریش واگذار کرده است.

استراتژی طرفین

مشکل امریکایی‌ها این است که با پدیده انقلاب اسلامی و فرهنگ شرقی آشنایی ندارند و عمدتاً در تجزیه و تحلیل مسائل و تحولات سیاسی - اجتماعی این کشورها دچار اشتباه محاسباتی می‌گردند. آنها نه شناخت

درستی از پیچیدگی‌های جامعه اسلامی ایران دارند و نه ارزیابی درستی از تحولات آن برایشان مقدور است. امریکایی‌ها معمولاً با استفاده از ابزارها و چارچوبه‌های تئوریک غربی به سراغ پدیده‌های شرقی و اسلامی می‌آیند و ناکام می‌شوند.

یک مطالعه اجمالی از تحلیل‌های آنها در گذشته و پیش‌بینی‌های غلط آنها گواه خوبی بر صدق ادعای ما است. زمانی دولت آقای رفسنجانی را دولتی پراگماتیست و میانه‌رو می‌دانند که آمادگی دارد ارزش‌های انقلاب را فدای مصالح و منافع ملی کشور بنماید و روزی دیگر دولت جناب آقای خاتمی را با دولت گورباچف مقایسه می‌نمایند و پیش‌بینی می‌کنند که این دولت پایان بخش انقلاب اسلامی خواهد بود.

به این ترتیب استراتژی امریکایی‌ها عبارت است از بهره‌برداری از هر موقعیتی برای نفوذ در ساختار تصمیم‌گیری جمهوری اسلامی می‌باشد. آنها تلاش می‌کنند عوامل و امکاناتی را که به زعم خود در راستای گرایش به امریکا می‌بینند تقویت و حمایت نمایند. البته گاهی موضع‌گیری‌ها و نظرات ارائه شده از ناحیه بعضی از جناح‌های سیاسی برای امریکایی‌ها گمراه کننده بوده و آنها را بیشتر دچار اشتباه محاسبه کرده و خواهد کرد. استراتژی جمهوری اسلامی در قبال امریکا تا کنون بر یک بی‌اعتنایی و استغنا استوار بوده است که فی‌نفسه موجبات شگفتی و در عین حال سرگشتگی را برای امریکایی‌ها و سایر دول غربی فراهم کرده است.

تصمیم‌گیرندگان واقعی در دو دولت اگرچه ظاهراً به‌نظر می‌رسد ساختار رسمی دولت امریکا یعنی ریاست جمهوری، وزارت خارجه و کنگره نهادهای اصلی تصمیم‌گیری در روابط خارجی هستند، اما نباید فراموش کرد که نفوذ صهیونیسم در ساختار تصمیم‌گیری دولت امریکا به‌ویژه در مسائل مربوط به خاورمیانه فوق‌العاده زیاد و انکارناپذیر است. این گروه فشار اجازه نخواهد داد که در دولت امریکا تصمیمی اتخاذ شود که مصالح و منافع دولت صهیونیستی اسرائیل را در بر نداشته باشد، به‌ویژه از ملاحظه شرایط چهارگانه امریکا می‌توان به راحتی به این جمع‌بندی رسید که بیشترین توجه کارگزاران سیاست خارجی دولت امریکا در منطقه خاورمیانه بر حفظ منافع دولت اسرائیل معطوف می‌باشد و در شرایطی که جمهوری اسلامی خود را منادی حقوق مردم فلسطین دانسته و از نابودی دولت اسرائیل دم می‌زند باید دید چگونه می‌توان با امریکا و یا به صورت غیرمستقیم با اسرائیل مذاکره کرد و از مذاکره چه چیزی حاصل می‌شود؟ اما در جمهوری اسلامی از آنجا که این موضوع از تصمیم‌گیری‌های کلان سیاسی است، در حوزه اختیارات رهبری و ولایت فقیه بوده و نقش ایشان در تأیید مصوبات شورای عالی امنیت ملی بسیار کلیدی و اساسی است. (۱) اگرچه صرف برقراری ارتباط با امریکا عملی ضد ارزشی بطور مطلق

نمی‌باشد و حتی ممکن است همانگونه که با کشورهای همانند انگلیس و فرانسه رابطه ایجاد شد زمانی با آمریکا نیز این رابطه برقرار شود، با این حال توجه به این نکات ضروری است:

(الف) استکبار ستیزی جزو اهداف و ارزش‌های جمهوری اسلامی ایران می‌باشد و آمریکا در شرایط حاضر مظهر استکبار جهانی است.

(ب) یکی از اهداف برقراری حکومت جمهوری اسلامی تحقق شعائر اسلام است و این امر عموماً با اهداف اقتصادی - سیاسی آمریکا منافات دارد.

(ج) براساس توصیه اکید اسلام مبنی بر قوت امت اسلامی، جمهوری اسلامی موظف است از هر شرایطی برای نیرومند شدن در صحنه جهانی استفاده کند که این مساله با اهداف سیاست آمریکا منافات دارد.

می‌توان پیش‌بینی نمود تا زمانی که دولت آمریکا بر مواضع فعلی خود ثابت قدم باشد و نخواهد مانند سایر دول غربی از سلطه‌جویی و کینه‌توزی دست بردارد و جمهوری اسلامی نیز بر حفظ ارزش‌ها و دست آورده‌های انقلاب اسلامی مصر باشد، نه تنها امکان برقراری رابطه وجود ندارد بلکه آغاز مذاکره‌ای که یقیناً منجر به شکست خواهد شد فوق‌العاده بعید به نظر می‌رسد. به این ترتیب جمهوری اسلامی باید هم چنان آمادگی خود را برای مقابله و رودرروئی با این نظام مستکبر حفظ نموده و سعی نماید همانطور که تا کنون با ایستادگی و مقاومت و با عزت و اقتدار موجبات تحقیر و تخفیف مکرر آمریکا را فراهم نموده است، بر این سیاست براساس عزت، حکمت و مصلحت، پافشاری نماید و تحت تأثیر جنگ روانی آمریکا و وابستگانش قرار نگیرد و پرچم مبارزات ضد آمریکائی و ضد صهیونیستی را بر زمین نگذارد.

7- ایران، آمریکا، پیشینه، حال، آینده²⁹

اشاره

پس از جنگ جهانی دوم، ایالات متحده آمریکا که به سلاحهای عمده اقتصادی و ملیتاریسم مسلح بود به عنوان یک قدرت جدید و برتر جهانی ظهور کرد. و درصدد سیطره سیاسی بر سایر کشورها برآمد. کودتای 28 مرداد 1332، و بازگرداندن شاه به تخت سلطنت، شکل‌گیری جدی این سیطره سیاسی آمریکا در ایران را رقم زد. در نقطه مقابل مقاومت‌های بسیاری در برابر فزون‌خواهی آمریکا صورت گرفت مبارزات امام خمینی در اوایل دهه 1340 و اعتراض وی به کاپیتولاسیون و تبعید ایشان به ترکیه و مقاومت‌های گوناگون سیاسی، که هر کدام منطبق

ویژه خود را داشت اوج این مقاومت 22 بهمن 1357 بود که در پی آن در 13 آبان 1358 سفارت آمریکا به اشغال دانشجویان پیرو خط امام درآمد. و پس از مدتی آمریکا روابط سیاسی خود را با ایران قطع کرد.

در گفتگوی این شماره ماهنامه زمانه حال و آینده مناسبات ایران و آمریکا با حضور دکتر منوچهر محمدی و دکتر هرمیداس باوند استادان دانشگاه به بحث گذاشته شده است.

زمانه: یکی از مباحث مطرح در فضای سیاسی امروز، بحث چگونگی رابطه ی ایران و آمریکاست باتوجه به وضعیت خصومت آمیزی که در حال حاضر بین این دو کشور وجود دارد، و وضعیت فعلی کشور ما و ضرورت حفظ منافع ملی، و توجه به آرمان های سیاسی و اعتقادی، ارزیابی شما از روابط ایران و آمریکا چگونه است؟

دکتر منوچهر محمدی: درباره ی رابطه ی ایران و آمریکا و اینکه چگونه به این مرحله رسیده است باید به دو موضوع توجه داشته باشیم. یکی اینکه، آیا سابقه ی تیره و تاری که در روابط ایران و آمریکا در دوران رژیم شاه و به خصوص کودتای 28 مرداد وجود داشته، منجر به تیرگی این روابط شده است؟ و یا این وضعیت به شرایط روز و سیاست های امروز آمریکا بستگی دارد؟ به اعتقاد من، شق دوم مسأله، اصل ماجرا و مشکل است. چرا که ما با کشوری مانند انگلیس (علیرغم سابقه سلطه و نفوذ استعماری که تا 22 بهمن 57 نیز ادامه داشته) توانسته ایم رابطه ی دیپلماتیک برقرار کنیم. هر چند دو کشور سیاست های متفاوتی دارند اما امروز هم این رابطه برقرار است. ولی چرا با آمریکا این شرایط ارتباطی به وجود نیامده است؟ به نظر من شرایط حاضر مستقیماً به سیاست های آمریکا بستگی دارد، و هیچ ارتباطی به سیاست های جمهوری اسلامی پیدا نمی کند. زیرا، ما نبودیم که رابطه ی دیپلماتیک را با آمریکا قطع کردیم. آمریکایی ها این رابطه را قطع کردند. و دیگر اینکه، آمریکا در این مدت (بعد از انقلاب ایران) برقراری رابطه دیپلماتیک را به تغییر سیاست های جمهوری اسلامی مترتب دانسته است. آمریکا روابط دیپلماتیک و روابط حسنه را که دو مقوله جدا از هم هستند، به هم مرتبط می داند. در دوران جنگ سرد آمریکا با اتحاد جماهیر شوروی رابطه ی دیپلماتیک داشت، و این رابطه هم قطع نشد. در بحرانی ترین شرایط هم این رابطه وجود داشت. یابین جمهوری اسلامی و عراق در تمام مدت که جنگ در جریان بود سفارت دو کشور فعال بودند با آنکه سطح روابط پایین آمده بود اما روابط اما روابط دیپلماتیک قطع نشده بود.

در زمینه اقتصادی هم، جمهوری اسلامی، هیچ گاه برای کالاهای آمریکایی تحریم قایل نشد. این تحریم از سوی آمریکا اعمال شد. زمانی هم که مسأله ی مذاکره مطرح می شد، آمریکا شرط می گذاشت و تمام شروط آنها هم سیاسی بود. شرایطی از قبیل اینکه، ایران در پیمان صلح خاورمیانه موضع مناسبی بگیرد، یا دخالت نکند یا اینکه به زعم آمریکایی ها از تروریسم حمایت نکند و یا مسأله حقوق بشر که در ایران رعایت شود و مسایلی از این قبیل که اینها شرایط آمریکا بود برای آغاز مذاکرات.

زمانه: آقای دکتر این شرایط، پیش شرطها و پیامدهای دیگری نیز دارد.

محمدی: بله عرض بنده این است که این شرایط هیچکدام با آنچه که جمهوری اسلامی مطرح می‌کرد سنجیدی نداشت. چیزی که جمهوری اسلامی در مقابل مطرح می‌کرد این بود که، آمریکا انقلاب اسلامی و سیاست‌های جمهوری اسلامی را به عنوان یک واقعیت بپذیرد و همچنین آمادگی مذاکره را در شرایط مساوی و بدون دیکته و یا تحمیل کردن سیاستی، داشته باشد. امروز این مشکل وجود دارد و به قوت خود باقی است. حتی پس از واقعه 11 سپتامبر تشدید هم شده است.

دولت بوش، با انتخاب سیاست نظامی‌گری خود، در رابطه با ایران و سیاست‌های آن موضع منفی و خصمانه گرفته است. آمریکا باید بین سه مقوله تفاوت و تمایز، قایل شود. اول «مذاکره»، بعد «برقراری رابطه‌ی دیپلماتیک» و سوم «حل و فصل اختلافات بین دو کشور»، در واقع ایجاد یک ارتباط دوستانه و صمیمانه. تا زمانی که آمریکا این سه مقوله را با هم خلط می‌کند و به هم مرتبط می‌داند، امکان مذاکره و برقراری رابطه‌ی دیپلماتیک وجود ندارد، و با توجه به سیاست‌های آمریکا، امکان حل و فصل این اختلافات به این سادگی‌ها و به این زودی بین دو کشور به وجود نخواهد آمد.

در واقع آمریکا به نوعی قصد ایجاد روابط حسنه و حل اختلافات را که از مراحل پیش از مذاکره و از مراحل اولیه رابطه است پیشاپیش طلب می‌کنند. اشتباهی که آمریکا مرتکب می‌شود این است که آنها همچنان معتقد به سیاست‌های (Give and Take) هستند. به این معنی که ما باید در یک مذاکره، چیزی از شما بگیریم و متقابلاً چیزی به شما بدهیم. دستاویزی که آمریکایی‌ها مطرح می‌کنند، اقتصادی است یعنی رفع بلوکه کردن اموال و دارایی‌های ایران، حذف تحریم‌های اقتصادی، انتقال تکنولوژی و... اما متقابلاً چیزی از ما می‌خواهند سیاسی است. اینکه مواضع سیاسی‌مان را تغییر دهیم و در قبال خاورمیانه و آمریکا و تحولات و سیاست‌های نظام بین الملل سیاستی موافق با آنها اتخاذ کنیم.

در حالیکه جمهوری اسلامی می‌گوید، اولاً آنچه که شما بلوکه کرده‌اید، خلاف همه موازین بین المللی است. به عنوان حسن نیت بیاید اموال ما را بدهید و بعد راجع به مسایل دیگر صحبت کنیم.

در مورد مسایل دیگری که آمریکا مطرح می‌کند نیز حرف‌های زیادی وجود دارد. تعریف از «تروریسم»، «حقوق بشر» و 'صلح خاورمیانه'. در این تعاریف اختلاف نظر بین آمریکا و ایران وجود دارد. اول باید در این موارد به توافق رسید. و این‌ها معضل بزرگی هستند که مسأله برقراری رابطه را به بن بست رسانده و تا زمانی که این بن بست برطرف نشود مذاکره با آمریکا حتی اگر از طرف ایران باشد، شکست خواهد خورد. با تمام مطالبی که عنوان شد، من فکر می‌کنم، روابط ایران و آمریکا، برای بسیاری از سیاست‌مداران و تصمیم‌گیرندگان و صاحب نظران، نمی‌تواند از یک پرسپکتیو تاریخی جدا باشد. وقتی که درباره‌ی رابطه‌ی با آمریکا بحث

می‌شود، در اذهان بسیاری از صاحب نظران این پرسپکتیو تاریخی حضور پیدا می‌کند. و این نمی‌تواند مقطعی باشد.

خیلی گذرا عرض کنم که، این حضور تاریخی، رسوباتش در اذهان باقی مانده است. تا 28 مرداد برداشت نسبتاً مثبتی به آمریکا وجود داشت. و آن هم به دلیل نقش آمریکا در ساخت بیمارستانها، کالج آمریکایی (البته صرف نظر از انگیزه و قصد و نیت آنها) موضع‌گیری‌های آمریکا نسبت به حوادث ایران و مخالفت آنها با قرارداد 1919 م بود. (که آنهم شرایط خاص خودش را داشته) حضور کارشناسان آمریکایی مثل مورگان شوستر و میلسپو و تلاش برخی از سیاستمداران ایران برای استفاده‌ی از آمریکا به عنوان یک قدرت سوم، مانند تلاشی که قوام السلطنه در سال‌های 24 و 1322 و برای داخل کردن آمریکا در سیاست ایران انجام داد. موضع آمریکا در قبال نهضت ملی شدن نفت، که در این زمینه آمریکا سه رویه اتخاذ کرد، اول، تأیید و حمایت از نفس و اصل ملی کردن، دوم نقش میانجیگری و سوم مشارکت با با رژیم شاه که نهایتاً به کودتای 28 مرداد که نقطه‌ی عطفی در روابط ایران و آمریکا بود، منجر شد.

از دید ایرانی‌ها 28 مرداد یک نقطه‌ی منفی و تاریک در روابط ایران و آمریکاست. در این بین برخی از گروه‌های سیاسی (هر کس از زاویه‌ی دید و ارزیابی‌های خاص خود) حتی بعد از کودتای 28 مرداد روابط با آمریکا را براساس یک تخصص عمیق تحلیل نمی‌کنند. بلکه بر این نظر هستند که آمریکا اشتباهی کرده و باید در آن تجدید نظر کند. زمانی که دکتر علی‌امینی آمد، تقریباً این برداشت وجود داشت که آمریکا در کودتای 28 مرداد نسبت به منافع ایران، (از دیدگاه آنها نسبت به منافع خودش) دچار اشتباه شده بود. ولی معتقد بودند که آمریکا قدرتی است دارای منافع و نفوذ جهانی، و باید این را به عنوان یک واقعیت پذیرفت، و بر آن بودند که روابط با آمریکا تا جایی که ممکن است، تبدیل به روابط حسنه و سازنده‌ی کشور شود که حتی در دولت موقت هم این نگرش وجود داشت. تا آنجا که با استقرار پایگاه‌های استراق سمع آمریکا (در شمال ایران) که برای کنترل روسها بود، مخالفتی نداشتند.

زمانه: با توجه به ناتمام بودن اظهارات آقای دکتر محمدی، جناب دکتر باوند، شماروند شکل‌گیری و تشدید خصومت آمریکا و ایران را چگونه می‌بینید؟

دکتر هرمیداس باوند: از یکسال و نیم قبل از انقلاب، یک برنامه‌ی انتقادی نسبت به نظام شاه و دیکتاتوری در جهان غرب به صورت ارکستروار شکل گرفت. منظور از ارکستروار این است که هم در اروپا و هم در آمریکا این روند به وجود آمد. وقایع، برخوردها و خط‌مشی‌هایی که قبلاً هم وجود داشت و همواره با سکوت برگزار می‌شد، در این مقطع مورد نقد قرار گرفت، مسایلی مانند نقض فاحش حقوق بشر و شکنجه مورد بحث بود. انتقاد از وضع موجود ایران با یک برنامه کمابیش سیستماتیک آغاز شد، نقش حقوق بشر، فساد مالی، گرفتن

حق کمیسیون‌هایی توسط طوفانیان که در روزنامه‌های اروپایی و آمریکا مطرح شد. یا مواردی مانند، جریان سفیر ایران در استرالیا، که برای استخدام یک منشی گفته بود که ماساژ هم بدهد، یک زمینه‌ی انتقادی علیه ایران شروع شد.

حتی پیش از انقلاب زنگ خطر را خود حامیان نظام به صدا درآوردند. مثلاً نیویورک تایمز نوشت، در یکسال قبل از انقلاب نه میلیارد دلار از ایران پول خارج شده است. وقتی که یادداشت‌های وزارت خارجه را مطالعه می‌فرمایید، تمام آنها اعتراضی است که به B.B.C (بی.بی.سی) دارد. آنها در برنامه‌هایی که پخش می‌کردند، تحریک کننده بودند. این مسایل و نگرشی که رو به سمت دگرگونی داشتند؛ در افکار عمومی منفی نبود، یعنی نگرشی بود که در جهت به ظاهر منعکس کردن وقایع بود. بنابراین در موضع‌گیری برابر نفس انقلاب، آنها به کلی مخالف آن بودند و یا انتظارشان از این دگرگونی، انتظاری متفاوت بود. علت حضور هائیزر در ایران، این بود که ارتش عکس العملی نشان ندهد.

حالا نکته‌ای که می‌خواهم بگویم این است که حتی دولت موقت هم بر این نظر بود که روابط ما با آمریکا، درست است که حسنه است، اما در یک چارچوب متفاوتی که مقتضای این تحول و انقلاب است باید باشد، این روابط هم باید روابطی سازنده باشد. که با توجه به ارزش‌های ناشی از تحول به وجود آمده، گونه‌ی روابط هم باید تغییر کند.

از نظر ما یک وابستگی نزدیک میان شاه و آمریکا وجود داشت. من شخصاً معتقدم که عمل گروگانگیری یک رویداد مثبت برای ایران نبوده است. اگر هم انجام شد، آن مقاصدی که در طلبش بودند و به آن رسیدند، می‌توانستند همان یکی دو ماه اول که مقاصد تحقق پیدا کرد، به گروگانگیری خاتمه دهند و نیازی به استمرار آن نبود.

فرض کنید گروگانگیری که به عنوان تسخیر لائۀ جاسوسی معروف شد، یکی از علل سقوط دولت موقت بود. دولت موقت دولتی نبود که بخواهد برای بقای خود ایستادگی کند، در هر حال اگر انگیزه‌ی زدودن ملیون یا ملی مذهبی‌ها بود، تقریباً این عمل انجام شد و اگر مسأله تحقیر آمریکا بود که در همان دو ماه اول صورت گرفت. و در هر صورت نیازی به استمرار آن نبود. و حتی اگر هدف دنباله‌رو کردن جناح‌های چپ بود که آنها با این عمل (گروگانگیری) در خط اول انقلاب قرار گرفتند. یعنی حادثه‌ترین عمل انقلابی که در گفتار بود، در عمل ظاهر شد. حتی توده‌ای‌ها می‌گفتند که ما در خط امام هستیم. منظور این است که این خواست‌ها که مقصود از گروگانگیری بود تا حدودی تحصیل شده بود و لزومی نداشت که هیجده ماه این را ادامه بدهیم، که بعد مجبور شویم در شرایط انتخابات ریاست جمهوری و شعاری‌هایی که علیه ریگان و دیگران داده بودیم. بتوانیم سریع مسأله بیانیه‌های الجزایر را سرو سامان دهیم و به آن صورت در بیاید. بنابراین ما بابت

گروگانگیری پیامدهای سنگینی را به جان خریدیم. من براین باورم اگر ما در همان پنج شش ماه اول که به آن مقاصد رسیده بودیم، مسأله گروگانگیری را حل می‌کردیم. تبعات سنگین را تحمل نمی‌کردیم.

به دنبال آن مسأله جنگ پیش آمد. و تقارن پیدا کرد با اشغال افغانستان، و برای آمریکایی‌ها اشغال افغانستان و موضع‌گیری در قبال آن اولویت پیدا کرد. مسأله‌ی نیروهای واکنش سریع، مسأله تشکیل شورای همکاری خلیج فارس، و نزدیک شدن شوروی به منطقه، استراتژیک مورد نظر آمریکایی‌هایی بود.

تا زمانی که مسأله گورباچف پیش نیامده بود، برخورد آمریکا با ایران در چهارچوب مقابله با شوروی بود. تحریم‌های آمریکا و استراتژی‌ها و ارزیابی آنها در قبال این بود که اگر شوروی به شمال ایران بیاید، آنها باید چه کار کنند. ولی بعد از تعدیلی که شد، نگرش آمریکایی‌ها تغییر کرد. وقتی که گورباچف آمد و مسأله خروج از افغانستان در نشست سازمان ملل مطرح شد موضع آمریکا نسبت به روند جنگ نیز تغییر کرد.

به خصوص بعد از افشای ماجرای مک فارلین، آمریکا از آن بی‌طرفی که اعلام کرده بود خارج شد و به نفع عراق موضع گرفت. تا اجازه ندهند پیروزی برای ایران پیامدهای مربوط به خود را داشته باشد. کلینتون و آلبرایت هم در اظهار تأسفی که کردند یکی راجع به کودتای 28 مرداد بود که معتقد بودند جلوی رشد دموکراسی را در ایران گرفتند و دیگری کمک به عراق بود.

حالا برمی‌گردم به مسأله روس‌ها. نظام بین‌المللی بر دو مبنا استوار است. یکی مبنای حقوقی که اصل برابری حاکمیت دولت‌هاست. و دیگری اصل ژئوپلیتیک. یعنی سلسله مراتب قدرت‌ها، جایگاه و نقش آنها در تعاملات بین‌المللی. این واقعیتی است که باید در نظر بگیریم. همانطور که عرض کردم، آمریکا قدرتی است دارای نفوذ و منافع جهانی، و در عین دارای توانایی برای بازدارندگی تحقق منافع دیگران. پدیده‌ای که در اطراف ما به دلایل متفاوت مورد استقبال نسبی است انتقال تکنولوژی به کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز است، که در طلب توسعه‌ی اقتصادی هستند که در واقع یک تضمین تلویحی برای جلوگیری از احیای سلطه‌ی مجدد روسیه است. بقیه هم خواهان آن هستند که غرب و به خصوص آمریکا ذینفع باشند. و طبیعی است که این همسایگان در صورت انتخاب بین منافع ما و آمریکا، آمریکا را انتخاب خواهند کرد. منظورم این است که این قدرت، توانایی نقش بازدارندگی در قبال تحقق منافع حیاتی و اساسی ما را دارد. وقتی که به رابطه‌ی این قدرت با همسایگان خود نگاه می‌کنیم می‌بینیم که از طریق ابزار همسایگان است که محاصره می‌شویم.

ماهیت آمریکا، چیز جدیدی نیست، امپریالیسم یا کاپیتالیسم بودن آمریکا را ما کشف نکردیم. این ماهیت و مقتضای آن نظام است. نظامی که براساس پراگماتیسم خاص خود حرکت می‌کند، در پرتو تحولاتی که در جهان به وقوع پیوسته است، با توجه به اهمیت ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک ما، امروز در تحولات جهانی، یک

همسویی در تنظیم استراتژیک کلان آمریکا با منافع ملی ما ظاهر شده است. که اگر ما آگاهی از این همسویی نسبی داشته باشیم می‌توانیم سیاست خارجی مان را بهتر تنظیم کنیم.

در بحران دوم خلیج فارس، موضع‌گیری آمریکا و پیامدهای آن، منافع ما را هم تأمین می‌کرد. در مسئله افغانستان آمریکا به دنبال استراتژی کلان خود است. اما در مسئله زدودن طالبان با آن خصوصیاتش، نهایتاً منافع ما هم تأمین شده است.

من بر آنم که با تمام این روابط غیر دوستانه یا خصمانه‌ای که وجود داشته، به دلیل برخی تعاملات، به صورت جانبی در برخی از رویدادهای منطقه منافع ما هم تأمین شده، در عین حال فرصت‌هایی ایجاد شده است که ما می‌توانیم از آنها استفاده کنیم. غرب و آمریکا دارای این خصوصیت هستند که، وقتی شما خواست‌های آنها را اجابت کردید به دنبال آن خواست‌های دیگری ظاهر می‌شود، و شما وقتی متوجه می‌شوید، در وضعیتی قرار گرفته‌اید که نه راه پس دارید و نه راه پیش. این یک واقعیت است. یک مثال حاشیه‌ای می‌زنم، در مسئله ترانزیت نفت و گاز، ایران، برای شرکت‌های آمریکایی هزینه کمتر، راه امن‌تر و کوتاه‌تر است. ما حق ترانزیت می‌گیریم و ایجاد کار می‌کنیم و کشورها را هم وابسته به خود می‌کنیم. بنابراین دو منافع در دو زاویه می‌تواند همسوی هم پدیدار شود. منتهی دیپلماسی ایران است که مشخص می‌کند چگونه باید حرکت کرد، تا این همسویی منافع را شکل داد. متأسفانه ما محصول دو جنبه شده‌ایم، یکی اولویت‌های ارزشی قایل شدن، دوم تلاش برای استمرار وضع موجود. از نظر سیاسی، تا اندازه‌ای بر می‌گردد به موضع گروهی و جناحی تا منافع ملی. اینکه اشاره فرمودند آمریکایی‌ها تغییرات سیاسی می‌خواهند، آن تغییرات به نظر بسیاری از ایرانی‌ها منهای آن چیزی است که خواست آمریکاست. ما معتقدیم موضعی که اتخاذ کرده‌ایم بر مبنای منافع حیاتی و اساسی ملی ما نیست. به عبارتی، ما در مقوله‌هایی موضع‌گیری‌هایی کرده‌ایم و خط مشی‌هایی جدی اتخاذ کرده‌ایم که هیچگونه منافع حیاتی نداریم و چه از لحاظ تاریخی و چه از لحاظ وضع موجود. در مسئله اعراب و اسرائیل (البته بگذریم از آنچه که افکار عمومی جهان را علیه چاقو کشی‌های اسرائیل بسیج کرده است) نه منافع ارزی داریم و نه مسایل مرزی و نه حتی به عنوان صاحب‌عله حضور مسلط. در این مسئله به علت موضع‌گیری‌هایی که بار سنگین تبعات آن را به جان خریدیم، تمام اتهامات دیگر بر می‌گردد به پیرامون این مسئله که ما اگر ارزیابی صحیح از مصر و سوریه کنیم، می‌بینیم که نسبت به این دو کشور نمی‌توانیم دایه‌ی مهربان‌تر از مادر باشیم. سوریه سعی می‌کند دست به عصا راه برود و خودش را درگیر نکند و مصر هم با تمام این حرفها که بزرگترین کشور عربی است در این هیاهوها خود را از مسایل کنار کشانده است.

زمانه: جناب دکتر محمدی نظر شما در این خصوص چیست؟

دکتر محمدی: من فکر می‌کنم بحث به جای خوبی رسیده است. مهم آن است که ما باید بینیم ریشه‌ی اختلاف ما با آمریکا در چیست؟ به اعتقاد من، ریشه‌ی اختلافات ما، نه در مسایل ژئوپلیتیک است نه در منافع اقتصادی و منافع ملی، با تعریفی که آمریکایی‌ها و غربی‌ها دارند که همان رفاه و امنیت است. آمریکا قصد حمله به مرز ما را ندارد. ریشه‌ی اختلافات ما در ایدئولوژی انقلاب است. یعنی ایدئولوژی انقلاب اسلامی با آن تعریفی که ما داریم. و این هسته‌ی اصلی قدرت ماست. و تا به حال هم به شدت آمریکا را اذیت کرده است. اگر آمریکا در ایران شکست خورد و انقلاب پیروز شد، به خاطر این نبود که مردم مسلح بودند و امکانات نظامی داشتند، به خاطر این بود که آماده شهادت بودند. با دست خالی الله اکبر گویان جلو رفتند و پیروز شدند اگر آمریکایی‌ها به صورت مفتضحانه‌ای مجبور شدند لبنان را ترک کنند، به خاطر نقش ایدئولوژی و مکتب ما بود. اگر امروز هم در فلسطین، اسرائیل اذیت می‌شود و ضربه می‌خورد، یقیناً از آثار ایدئولوژی اسلامی بر مردم فلسطین است. زیرا کنترل از دستشان خارج شده، دیگر نه عرفات در این مسأله قدرتی دارد که بخواهد و بتواند واکنش نشان بدهد و نه حتی نیروها و گروه‌های اسلامی تأثیر و نفوذ دارند. دیگر مردم خودشان هستند، که با این عملیات به میدان آمده‌اند و یک نوع خود آگاهی و اعتماد به نفس در آن‌ها به وجود آمده است.

بنابراین مهم این است که آیا ما می‌خواهیم ایدئولوژی و آن چیزی را که زیر بنا و خمیرمایه‌ی انقلاب و نظام است، کنار بگذاریم یا نه؟ اگر نخواهیم این ایدئولوژی را کنار بگذاریم، تحلیل آقای دکتر باوند را جمع به درست بودن یا غلط بودن و یا اینکه منافع ما به در کجا به خطر افتاده، درست از آب در نمی‌آید. اما اگر ایدئولوژی را کنار بگذاریم، براساس منافع ملی با همان تعریف غربی‌ها بخواهیم با آمریکا روابط داشته باشیم. مسأله فرق می‌کند. بله آمریکایی‌ها و غربی‌ها آن قدر زیاده‌خواه هستند که متوقف نمی‌شوند عرفات 25 سال پیش در سازمان ملل شاخه‌ی زیتون را نشان داد. ابو عمار که نامش پشت اسرائیلی‌ها را به لرزه در می‌آورد در اثر همین ماجرا به اینجا رسیده که الان، زندانی اسرائیل است و حتی حکم قتلش را شارون می‌خواهد صادر کند.

غربی‌ها، به خصوص آمریکایی‌ها به ما جهان سومی‌ها اعتقاد ندارند، به اینکه، دارای شخصیتی و قدرتی هستیم که بتوانیم برابر هم زندگی کنیم. آنها تا زمانی که ما را زیر پایشان له نکنند از زیاده خواهی‌های خودشان دست برنمی‌دارند. اما اینکه، ایشان فرمودند آمریکان نسبت به انقلاب نظر متفاوتی داشت و هایزر آمد تا نیروهای ارتش را آرام کند تا کودتا نکنند، این موضوع بر خلاف خاطرات هایزر است. هایزر می‌گوید، دو مسأله وجود داشت یکی اینکه، آیا بختیار موفق می‌شود یا نه؟ و در صورت موفق نشدن چه باید کرد؟ آنها طرح کودتایی را در سر داشتند که برژینسکی مطرح کرده بود. که در 21 بهمن 1357 ش با هایزر تماس گرفت که این طرح را اجرا کنید. که در واقع دستور حضرت امام خمینی بر شکستن حکومت نظامی آن را خشی کرد.

زمانه: نکته‌ای را هم آقای سولیوان مطرح می‌کند و می‌گوید، روز 22 بهمن 57 وقتی که گروه مستشاری آمریکا در زیرزمین ستاد مشترک ایران در محاصره بود، ما همه تلاش مان این بود که آنها را نجات دهیم تلفن اتاق وضعیت کاخ سفید زنگ زد و در این وضعیت بحرانی دیوید نیوسام از من پرسید، که ما می‌خواهیم نظر شما را در مورد امکان عملی وقوع کودتا در ایران بسنجیم و بدانیم و برژینسکی می‌خواهد که شما الان به ما پاسخ دهید.

سولیوان می‌گوید:

«من پرسیدم آیا صدایم در اتاق وضعیت پخش می‌شود که گفتند بله، من آن قدر عصبانی بودم که فحش رکیکی به زبان لهستانی به برژینسکی دادم و گفتم که شما چرا این توقع را دارید و درک نمی‌کنید در چه وضعی هستیم؟»

دکتر محمدی: این واقعیتی است. الان می‌دانیم که در کاخ سفید دو نظر وجود داشت. یکی نظر میانه روها بود که سولیوان و ونس بودند و استاسفیلد ترنر رییس سازمان C.I.A، و یکی هم گروه عقاب‌ها که برژینسکی و هارولد براون وزیر دفاع و ژنرال رابرت هایزر بودند. مع ذلک گروه میانه رو هم با انقلاب موافق نبودند و اعتقاد داشتند که خشونت و برخورد امکان ندارد. و شاه تاریخ مصرفش تمام شده است. آنها اعتقاد داشتند اگر بتوانیم یک دولت میانه‌رو سرکار بیاوریم خوب است. وقتی هم که بختیار آمد امیدوار بودند که بختیار بتواند این کار را انجام دهد. و وقتی هم که بحث دولت موقت مطرح شد، این امیدواری همچنان پابرجا بود.

فراموش نمی‌کنم زمانی که دکتر سنجابی به عنوان وزیر خارجه تعیین شد، سخنگوی وزارت خارجه آمریکا گفت: ما با انتصاب دکتر سنجابی آسوده خاطر شدیم. آنها امید داشتند که سیاست میانه روانه ادامه پیدا کند و مانند سیستم مشروطه و زمان ملی شدن نفت بشود.

اما اینکه آقای دکتر اشاره کردند که اشغال سفارت کار درستی نبود، من آن را یک تصمیم نمی‌دانم، اشغال سفارت یک حادثه بود. حادثه‌ای که به جا اتفاق افتاد و توانست آثار و تبعات سیاسی فوق العاده‌ای برای ما ایجاد کند. موضوعی که آقای دکتر اشاره کردند (حادثه‌ای که معلول آن، مجموعه آن سیاست‌ها بود) در حقیقت درست است که ممکن بود، لیبرال‌ها و میانه روها و دولت موقت کنار بروند. ولی ضرورتاً میانه روها و لیبرال‌ها کنار نرفتند. بعد از این ماجرا بنی صدر با 11 میلیون و اندی رأی انتخاب شد. ولی نهایتاً نتیجه آن رادیکالیزه شدن انقلاب بود.

دکتر باوند: همانطور که عرض کردم، مسأله‌ی تصویر و تصور از آمریکا چیزی نیست که جدیداً کشف شده باشد. آمریکا، موضع‌گزینی دربارهِ حقوق بشر دارد. وقتی به تاریخ برخورد آمریکا با کشورهای آمریکای لاتین نگاه کنید، ماهیت و خصوصیت آمریکا را جمهوری اسلامی کشف نکرده. این ماهیت امپریالیستی از

دیدگاه مارکسیست‌ها معرفی شده است. اگر بخواهیم براساس واقعیت‌ها، سیاست‌های خارجی را تنظیم کنیم، باید بدانیم که این آمریکاست با این خصوصیات، انگلیس با خصوصیات تاریخی خاص خودش.

در تعاملات بین المللی شاهد هستیم که ویتنام که در مقابل و مبارزه‌ی با آمریکا حماسه ساخته بود، امروز به این نتیجه رسیده که مصالحش در تحولات جهانی ایجاب می‌کند که با آمریکا نزدیکی متعارفی داشته باشد. یا به عنوان مثال برای چین که وارد جنگ کره شد و چهارصد هزار تلفات داد، منافع در این بود که در تحولات جهانی موضع خود را تغییر دهد، و اکنون بیش از یکصد میلیارد دلار تعاملات بازرگانی دارد. با تمام این حرف‌ها ما فکر می‌کنیم با روسیه وحدت داریم. در حالی که روسیه ملاحظات را شدیداً رعایت می‌کند و حتی در آستانه‌ی ورود به ناتو است.

ولی اینکه آمریکا نسبت به حقوق بشر برخورد گزینشی دارد، آنجایی که اقتضا می‌کند، در مقابل نقض فاحش حقوق بشر سکوت می‌کند در جای دیگر برخورد ملایمی نشان می‌دهد. و در جای آمریکایی‌ها به صورت افراط‌آمیز موضع می‌گیرند. این واقعیتی که در سیاست خارجی آمریکا وجود دارد.

آقای دکتر بحث ارزش‌ها را مطرح کردند. در ارزش‌ها هیچ شکی نیست. انقلاب اسلامی، آثار و تبعات خودش را ارزشهای خود را، به دیگر نقاط جهان در قالب حرکت‌های مبارزانه، و ارزشی منتشر کرده است. ولی در جامعه ما هر چیزی یک زمانی دارد. نمی‌توان مسأله خاصی را استمرار داد. دین زدایی پدیدار شده در جامعه ما، مسأله فساد در کادر بالای جامعه‌ی ما مسایلی است که نمی‌توان آنها را نادیده گرفت. اینها واقعیت‌های ملموس جامعه هستند. در جامعه‌ی ما مسایلی است که اگر بخواهیم از توشه‌ی اولیه انقلاب بهره بگیریم و بگوییم ما که در انقلاب بودیم بنابراین تا ابد تمام خانواده در این نظام، حاکم باشیم، مقتضای جهان امروز نیست.

این ارزشها که آقای دکتر اشاره کردند، آثار مثبت خود را در فلسطین و حزب الله لبنان گذاشته است. اما حزب الله، امروز بر مبنای مقتضیات جامعه لبنان و منطقه تصمیم‌گیری می‌کند. ممکن است به جهاد اسلامی و حماس کمک کنیم ولی روی آنها کنترل نداریم. آنها خط مشی مستقل خودشان را اتخاذ می‌کنند، در جهان عرب که می‌آیند در یک اجلاس عرب پی در پی به اتفاق آرا و بدون توجه به ماهیت و واقعیت قضیه قطع نامه صادر می‌کنند و یا شورای همکاری خلیج فارس بدون توجه، بعد از قبول قطع نامه 598 به اتفاق آرا می‌گویند اروند رود یک رودخانه عراقی است، اصلاً رودخانه ملی عراق است. و این صرفاً یک همبستگی قبیله‌ای است. خوب ما با این کشورهای همسایه‌مان با این ایدئولوژی برخورد می‌کنیم این دنیایی است که ما در آن زندگی می‌کنیم. حال در این هیاهو من بر این نکته هستم که مصالح و منافع ما اقتضا می‌کند که از فرصت‌های مساعد که پیش می‌آید در جهت حل و فصل مسایل با آمریکا استفاده کنیم، استمرار تخاصم با آمریکا برای ما زیان بار بوده و

مانع تحقق منافع حیاتی شده است. از دست رفتن فرصت‌های پی در پی باعث شده که ما با تمام امکانات بالقوه‌ای که داریم همچنان جز جهان سوم باقی بمانیم.

دکتر محمدی: ما با آمریکا در چارچوب دادگاه لاهه مذاکره می‌کنیم، در مورد هواپیمایی که آمریکایی‌ها زدند، به دیوان لاهه رفتیم، مذاکره کردیم و غرامتی گرفتیم، به نظر من نفس مذاکره جرم نیست، وقتی اینجا صحبت مذاکره می‌شود هیاهو بلند می‌شود. مذاکره به هیچ وجه دال بر تسلیم یا اینکه شما حتماً به توافقی برسید نیست. مذاکره رهگشای آغاز کاری است که ما خواهان آن هستیم. که بر مبنای صحیح دیپلماتیک موثر به یک تفاهم بین طرفین برسیم. این در نظام جهانی امروز نیز پذیرفته شده است.

زمانه: ظاهراً بر سر این مسأله که آمریکا هم خوی و خصلت استکباری دارد و هم به دنبال بسط منافع خودش است همه توافق دارند. منتهی سوالی اینجا مطرح می‌شود. حضرت عالی فرمودید در مواردی ما با آمریکا منافع همسویی داشتیم، با فرض پذیرش این همسویی، دو مسأله مطرح می‌شود. اول اینکه آقای دکتر محمدی، شما این همسویی منافع را می‌پذیرید؟ دوم که اگر این همسویی را بپذیریم به نظر شما آیا آمریکایی‌ها این اجازه را میدهند که این همسویی شکل بگیرد یا اینکه منافع ما هم در این همسویی تأمین شود یا اینکه می‌خواهند ما به نوعی تابع و دنباله رو آنها باشیم؟

دکتر محمدی: باید دو مسأله را از هم جدا کنیم، یکی سیاست‌های کلان دو کشور و اتخاذ این سیاست‌ها، دوم حل و فصل موارد و مسایل موردی که پیش می‌آید. در مورد مسأله دوم ما تا به حال مشکلی نداشته‌ایم، و در خیلی از موارد هم قضیه حل و فصل شده است. من به عنوان یکی از مسئولین اجرایی بیانیه الجزایر بارها با آمریکایی‌ها نشست و مذاکره کردم و حل و فصل شد. همین طور که آقای دکتر اشاره کردند، بسیاری از قراردادها و اختلافات هنوز در دادگاه لاهه در جریان است. حتی خارج از دادگاه لاهه در بعضی از موارد سیاست‌های همسو هم وجود دارد. مانند موارد حمله عراق به کویت، حمله آمریکا به عراق یا مانند آنچه که در افغانستان اتفاق افتاد. حال بگذریم از اینکه عراق با تشویق آمریکا به ایران حمله کرد و طالبان هم ساخته و پرداخته آنها بوده است. و الان زمانی رسیده است که منافع و سیاست‌های آمریکا ایجاب می‌کند که با ساخته و پرداخته‌های خود برخورد کند، و ما هم همراهی می‌کنیم. در واقع این طور نبوده است که در مقابل آمریکا خصومت به خرج دهیم. ما حمله عراق به کویت را محکوم کردیم. کما اینکه آمریکا نیز محکوم کرد. ما برخورد طالبان و سیاست‌های آنها در افغانستان محکوم کردیم. اما آنجایی که به سیاست‌های کلان آمریکا برخورد می‌کرد همراهی نکردیم.

قصد آمریکا از حمله به عراق صرفاً تنبیه صدام نبود، بلکه هدف گسترش و توسعه‌ی سیاست امپریالیستی خود در منطقه بود. بلافاصله پایگاه‌هایی را در عربستان، قطر، بحرین ایجاد کرد. ما با این قسمت مخالف بودیم. در

مورد افغانستان هم قصد آمریکا از بین بردن طالبان یا بن لادن نبود، بلکه اتخاذ یک سیاست هجومی میلیتاریستی در سراسر دنیا به خصوص در خاورمیانه بود. در این سیاست ما یا باید مانند ژنرال مشرف در پاکستان تسلیم می‌شدیم و به آمریکا پایگاه می‌دادیم، یا اینکه با حفظ مواضع مستقل و ضد استکباری مانع بر سر راه آمریکا در برخورد با طالبان ایجاد نکنیم.

ما در اتخاذ دیپلماسی در مورد جنگ خلیج فارس و افغانستان به سهم خود برنده بودیم. این مسأله که ما توانستیم قرارداد 1975 الجزایر را به صدام بقبولانیم، اسرایمان را آزاد کنیم و دشمن خشن و بی‌رحم و سرسخت خود را تضعیف کنیم. مسأله در این است که آیا باید تسلیم سیاستهای زیاده خواهانه آمریکا بشویم یا نه؟ آیا ما به همان سرنوشت عرفات دچار می‌شویم. آیا سرنوشت ما مانند آرژانتین و مالزی و اندونزی می‌شود؟ ما از مذاکره هیچ ترسی نداریم، اما باید مراقب سیاستهای کلان آمریکا هم باشیم. آنچه که مهم است این است که هر مذاکره‌ای که صورت گیرد، قبل از آن یک ارزیابی و تجزیه تحلیلی از فواید آن باید انجام گیرد.

آمریکایی‌ها به دنبال این نیستند که در مذاکره‌ها شکست می‌خورند یا پیروز می‌شوند چیزی که برای آنها اهمیت دارد این است که ابهتی که جمهوری اسلامی در این مدت نشان داده، در رابطه با آمریکا و مذاکرات سیاسی این دو کشور به هر نحوی بشکند. این موضوع برای مسئولین نگرانی ایجاد کرده است. و به همین علت است که آمریکایی‌ها اصرار دارند که این مذاکرات در سطح مقامات رسمی انجام گیرد. در حالی که مذاکرات و روابط دیپلماتیک اینطور نیست که از همان اول در سطح مقامات رسمی باشد، مقدماتی دارد. واسطه‌ها و رابطه‌هایی هستند که پیغام‌ها را رد و بدل می‌کنند، و نهایتاً اگر نتیجه‌ای از مذاکرات حاصل شد، مقامات رسمی بر سر میز مذاکره می‌نشینند.

دکتر باوند: در ماجرای مک فارلین واقعیت این بود که آمریکایی‌ها در آن مقطع می‌خواستند، ایران برنده نسبی باشد. پیامدهای آن رو شد و آنها در مظان انتقاد افکار داخلی و قانونی و اخلاقی خودشان قرار گرفتند.

اگر بخواهیم روی واژه‌های استکبار آمریکا و خود بزرگ بینی و عزت خودمان مسایل را ارزیابی کنیم و به جایی نمی‌رسیم. قبل از بحران خلیج فارس حضور، سلطه‌ی آمریکا بر کشورهای عربی کمتر بود. و صرفاً در جهت صدور نفت و بازار آن بود. اما امروز به نوع دیگری تبدیل شده است. وقتی می‌گوییم آمریکا آمد، همان شرایط قبلی هم هست موضوع انرژی در منافع آمریکا مسأله است. آمریکا می‌خواهد اهرم فشار داشته باشد و نفوذش را مسلط کند. بعد از آمدن آمریکا بحث کاهش قیمت نفت هم هست. چرا کشورهایی مثل عربستان و کویت تغییر قیمت فاحشی دادند. برای اینکه در آن مقطع (دهه 80) به روسیه ضربه بزند که 60 درصد درآمد ارزی آن از نفت بود. و هم برای ما که در حال جنگ بودیم. اینها ابزاری بود که قبلاً هم در اختیار آمریکا بود و امروز هم به اشکال مختلف هستند و در یک زاویه تشدید می‌شوند. آمریکا خواهان یروآتلانتیسم است و مادام

که به این هدف نرسند می‌خواهند اهرم‌های فشار متعدد داشته باشند. بنابراین سعی دارند به جای مشارکت منصفانه بر خلیج فارس بر آن نفوذ داشته باشند. و این نفوذ در یک چهارچوب استراتژی کلی است. در تحولات اخیر می‌بینید که مسأله فلسطین به جایی رسیده است که حکومت کشورهای عربی سکوت اختیار کرده‌اند.

حال وقتی که می‌گوییم استکبار آمریکا در منطقه ما را محاصره می‌کند، از نظر امپریالیست بودن این ماهیت جدیدی نیست که ما کشف کرده باشیم. این ماهیت از قبل روشن بود، منتهی برخی هنوز برخوردهای ملموس به آن شکل نداشتند. حالا ما خودمان را در چیزهایی خیالی غرق می‌کنیم و رضایت خاطر هم حاصل می‌شود. ما می‌خواهیم مردم ما رفاه داشته باشند. ما از نظر علوم، تکنولوژی، فرهنگ بتوانیم در سطح بالایی باشیم و در نظام بین الملل جایگاه مطلوبی داشته و در تصمیم‌گیری‌های جهانی شرکت کنیم. زمانه: بحث به جای خوبی رسیده است. اگر ما این همسویی را با آمریکا داشته باشیم و این تعارض‌ها را کنار بگذاریم به نظر شما آمریکایی‌ها، بدون تغییر ماهیت ما و بدون تغییر سیاست‌های کلان خودشان، این فرصت را به ما می‌دهند؟

دکتر باوند: به نظر من آمریکا این فرصت را می‌دهد. استراتژی کلان آمریکا متوجه چین خواهد بود. در این رهگذر آمریکا مایل است با کشورهایمانند روسیه، ایران، هند روابط سازنده داشته باشد. آمریکا شدیداً مایل به روابط سالم در استراتژی کلان خود است.

زمانه: برخی از کشورها با آمریکا همراهی کردند. نیکاراگوئه با آمریکا همراهی کرد و از جریان انقلابی خود خارج شد. روسیه به نوعی از جریان مخالفت با آمریکا خارج شد. اما تحولی که ما در اینجا انتظار داریم، شکوفایی اقتصادی پیشرفت تکنولوژیک و حل مسایل و مشکلات بین المللی است. فکر نمی‌کنم در آن کشورها همراهی با آمریکا کمکی به این وضعیت کرده باشد؟

دکتر باوند: سرنوشت روسیه در صورتی که وارد طیف اتحادیه اروپا شود، به کلی متفاوت خواهد بود. الان سه نگرش در روسیه وجود دارد. یکی اینکه پوتین آمده و راه یلتسین را به شکل دیگری در پی گرفته. بنابراین روسیه باید سرنوشت خود را روشن کند که در کدام طیف می‌خواهد حرکت کند دیگری یک خط یوروژیرایی مستقل نسبی است که طیف دیگری است ولی منظور این نیست که آمریکا نمی‌خواهد چین یک دولت جهانی شود. چون می‌داند باید هزینه سنگینی را در مقابل قدرت جهانی پرداخت کند، به همین دلیل چین را به عنوان یک قدرت بزرگ منطقه‌ای نگه می‌دارد. در این رهگذر آمریکا در طلب یکسری فعل و انفعالات است. که منافع آمریکا اقتضا می‌کند که با ایران یک رابطه‌ی سازنده و مساعدی داشته باشد.

دکتر محمدی: این رابطه‌ی سازنده به چه قیمتی باید باشد؟

دکتر باوند: حضرتعالی تمام نگران تغییر وضع موجود هستید که می‌گویند ولایت فقیه باید تغییر پیدا کند.

دکتر محمدی: سکولاریزم حاکم شود.

دکتر باوند: به نظر من در منافع ملی ایران، کسب اعتلای ایران در نظام بین‌المللی اولویت دارد.

زمانه: حتی به قیمت تغییر نظام؟

دکتر باوند: دقیقاً همین‌طور است!

زمانه: در نیکاراگوئه هم که انقلاب آن هم زمان با انقلاب ایران بود و مواضع آن مانند مواضع سابق ایران، این اتفاق افتاد، سیاستی که آمریکا در آن کشور پیاده کرد نهایتاً به سقوط ساندنیستها انجامید ولی تحولی اتفاق نیفتاد و کشور در فقر مفرط و بی‌اعتباری بین‌المللی فرو رفت.

دکتر باوند: جایگاه نیکاراگوئه به هیچ وجه قابل مقایسه با جایگاه ایران نیست.

زمانه: این را قبول داریم که جایگاه نیکاراگوئه مانند جایگاه ما نیست. ولی واقعیت این است که نیکاراگوئه بعد از اینکه از رفتار انقلابیست دست برداشت و حکومت ساندنیستها از جرگه قدرت خارج شد، دچار مشکل شد. با توجه به این که آمریکا وعده‌های مختلفی داده بود و در جهت بهبود وضعیت اقتصادی و اجتماعی و امنیت آن کشور. ببینید کنفراسی که سه سال پیش در انگلستان برگزار شد. هفت کشور ثروتمند دنیا حضور داشتند و هفت کشور فقیر دنیا هم در بیرمگام کنفرانسی داشتند که در واقع به نوعی طلب کمک می‌کردند که در رأس آنها نیکاراگوئه بود. وضعیت نیکاراگوئه در این تحولات نه تنها بهبود پیدا نکرد که بدتر هم شد. با توجه به این وضعیت شما فکر نمی‌کنید ما هم دچار این وضعیت شویم فرض کنیم که همه بحث‌ها را کنار گذاشتیم.

دکتر باوند: نظام جدید بین‌المللی تا اندازه‌ای ناگزیر است. وقتی که می‌گویید جهانی شدن این یک پروسه اجباری است. یک وقت است که با یک واقعیات گریزناپذیر روبه‌رو می‌شوید، در پروژه جهانی شدن شما سعی می‌کنید سیاست‌های خود را آگاهانه تنظیم کنید. این‌ها با تحولات زمان و با تغییرات روابط بین قدرت‌ها هماهنگ است.

در جهانی شدن با واقعیاتی روبه‌رو هستید که نمی‌توانید با همان ارزش‌های بیست سال پیش با آنها روبرو شوید تا بتوانید مسایل و مشکلات را حل کنید. بنابراین من بر این باورم که منافع و مصالح آمریکا در این است که با ایران رابطه‌ی سازنده داشته باشد. جایگاه ایران، جایگاه مثبتی در سیاست‌های کلان می‌تواند باشد. که بستگی به دیپلماسی ما دارد بسته به این است که با چه ظرفیتی بتوانیم روابط خود را با قدرت‌ها تنظیم کنیم که تبدیل به یک پدیده وابسته‌ی صرف نشود و تمام اینها بسته به شاخص دیپلماسی ایران است.

دکتر محمدی: یک نکته خوبی را اشاره فرمودید و اینکه، آمریکایی‌ها با وضع موجود یا به اصطلاح ساختار

حکومت ایران، این فرصت‌ها را نخواهند داد و در این مسئله نمی‌توانند تجدیدنظری کنند. این ساختار حکومتی

هم مجموعه‌ای بوده که به نوعی از طریق انقلاب به قدرت رسیده. آقای دکتر معتقد به تغییرات در درون هستند. آمریکایی‌ها معتقدند که در تحولات درونی ایران همان روند اصلاح‌طلبی شکل گرفته است، به هر حال آمریکایی‌ها تغییرات کلی را می‌طلبند و تا این تغییرات کلی اتفاق نیفتد آمریکایی‌ها اقدامی نخواهند کرد. دکتر باوند: تغییر نسبی هم خواست درونی جامعه ما است.

دکتر محمدی: من فکر می‌کنم بحث ما به جای روشن و خوبی رسیده است. از آقای دکتر ممنونم که در بیان مطالبشان صداقت و صراحت دارند. ما در اینکه آمریکا یک کشور امپریالیستی زیاده‌خواه است به توافق رسیده‌ایم. و این چیز تازه‌ای نیست و برای همه روشن است. آمریکا برای اینکه با ایران رابطه برقرار کند حاضر است یکسری امتیازات بدهد و در عین حال امتیازاتی هم بگیرد. و اینها به تغییر سیاست‌های کلان ما یا در واقع تغییر نظام ما (که نظام ارزشی یا نظام ولایت فقیه است) ارتباط دارد. این تغییرات مانند کاری است که عرفات با منشور سازمان آزادی ملی فلسطین کرد، یعنی مجبورش کردند که بند نابودی اسرائیل را از منشور خارج و نفی کند.

حال سوالاتی وجود دارد. اینکه آیا این اقدام یا به این سمت حرکت کردن منافع ملی ما را تضمین و تأمین می‌کند؟ پاسخ به این سوال به تعریفی که هر کدام دارد بستگی پیدا می‌کند. من ایدئولوژی و ارزش‌ها را جزیی از منافع ملی می‌دانم. یعنی اینها تسهیل‌کننده و انعطاف‌دهنده تحقق منافع ملی هستند. حال برخی اینها را ابزاری می‌دانند در حالی که من هدف می‌دانم اعتقاد بر این است که هدف ما، خواست ایدئولوژیک ماست، طبیعتاً خواست ارزش‌های ماست. وقتی که امام می‌گوید «همه ما بمیریم اسلام زنده بماند» یعنی ما ایران را برای اسلام می‌خواهیم. در این شرایط مسلماً تعریف منافع ملی متفاوت می‌شود حالا برخی می‌گویند، اسلام را برای ایران می‌خواهیم. این خیلی خوب است. نظری است که بازرگان هم داشت. می‌گفت ما اسلام را برای ایران می‌خواهیم. و می‌گفت از طریق اسلام می‌خواهیم به ایران خدمت کنیم. اما از طریق ایران می‌خواست به اسلام خدمت کند. من می‌خواهم بگویم اگر ما ارزش‌های ایدئولوژیک اسلام را از منافع ملی جدا کنیم، کما اینکه کشورهای دیگر جهان سومی با این نگاه رفتند و با آمریکا ارتباط برقرار کردند و هیچکدام به خواست خودشان که همانا رفاه و امنیت و استقلال بود نرسیدند. شما به عنوان ملی‌گرا، استقلال را قبول دارید و اینکه وابسته نباشید خود دکتر مصدق هم معتقد بود که باید با موازنه‌ی منفی استقلال را حفظ کرد، نه وابسته به این باشیم نه وابسته به آن.

آنچه که مهم است، تجربه تاریخی نشان داده، همه دولت‌های جهان سومی که با این دیدگاه، جلو رفتند، اگر هم به زیر سلطه نرفتند، به آنچه هم که می‌خواستند نرسیدند و آمریکا همواره آن ابزار لازم را برای کنترل داشته تا

وابستگی این کشورها استمرار پیدا کند. و طبیعتاً هم به آنها اجازه نداده که به ابزاری دست بیابند که مستقل شوند. در مورد ژاپن واقعیت این است که ژاپن هیچ وقت کشور جهان سوم نبوده.

دکتر باوند: جهان سوم بودن، دال بر توقف و عقب افتادگی تاریخی است. اگر جهان سوم باقی بمانیم از اینکه در حال توسعه باقی بمانیم همه دال بر توقف و عقب افتادگی ما است. وضعیت مردم در شرایط مناسبی نیست. اینها واقعیت‌هایی دال بر عقب افتادگی است. ما خودمان اینجا گرفتاریم، بعد به عنوان ارزش می‌رویم در چاه‌ویل تانزانیا پول می‌ریزیم برای اینکه ده نفر بگویند ما مسلمان شدیم، یا اینکه با عربستان رقابت کنیم. ما در سودان چهارصد میلیون دلار پول می‌ریزیم، خودمان اینجا بیکاری و عقب افتادگی داریم. ارزشهای ما باید تبدیل به منافع شود. در تاریخ آنهایی که شهید دادند جایگاه‌شان محفوظ است نسل‌های آینده همیشه سپاسگزار شهادت این انسان‌ها است. اینها بحران جامعه ما هستند.

دکتر محمدی: آنچه که مشکل بود، ناشی از پذیرش غرب بود.

دکتر باوند: هر دو بزرگوار معتقد هستید که ما در داخل مشکل داریم. ببینید ما الان درباره‌ی دریای خزر با روسیه صحبت می‌کنیم، طرف اصلی ما ممکن است پشت پرده آمریکا باشد. اگر ما دیپلماسی صحیح در قبال روسیه نداریم که منافع خود را تأمین کنیم به این ارتباط ندارد که ما مثلاً در جاهایی با نافرجامی روبرو می‌شویم این ناکامی‌ها از ضعف مدیریت و ناشی از عدم کار آگاهی است.

زمانه: سوال دیگر مطرح است. واقعیت این است که آمریکایی‌ها به دنبال استقرار کامل خود در منطقه هستند و یکی از موانع اصلی استقرار آمریکا، ایران است. حضرت عالی فرمودید آمریکا به دنبال تغییر نظام و تغییر رفتار انقلابی است. با توجه به این فرض اگر ما با آمریکا همراهی نکنیم، به نظر شما آمریکا این مانع را چگونه از سر راه خود برمی‌دارد؟

دکتر باوند: ما باید ایجاد مشکل دائم هزینه‌های سنگینی بابت مشکلات اطراف خود پرداخته‌ایم. به جای تعارض با امکانات بالقوه‌ای که داریم می‌توانیم روی سازندگی خودمان کار کنیم. وقتی که طالبان بود چه مقدار هزینه باید صرف کنترل قاچاق می‌کردیم. تمام این دغدغه‌ها و نگرانی‌ها، هزینه خاص خودش را دارد. موانعی هستند که باعث عدم تحقق منافع، می‌شوند. در تمام ناکامی‌ها و نافرجامی‌ها باید هزینه‌های سنگینی را پرداخت کنیم. آقای دکتر گفتند ما مواضعی را براساس ارزش‌ها اتخاذ کرده‌ایم، که به نظر من به هیچ وجه در جهت منافع ملی ما نیست. بهای سنگین آن را می‌پردازیم و خواهیم پرداخت. بنابراین تجدید نظرهایی در چارچوب درونی سیاست خارجی نظام باید انجام گیرد. آنجایی که اقتضا کرده، ارزیابی‌های ژئوپلیتیک انجام داده‌ایم. من معتقدم برای منافع مردم، ملی هم نمی‌گویم، مسئولین حکومت باید در کلوپ تصمیم گیرندگان جهانی حضور داشته باشند.

کشور در حال توسعه بودن، جهان سومی بودن برای پنجاه سال آینده، صد سال آینده تنها افتخارش این است که ما ارزش‌هایمان را حفظ کرده‌ایم. در مقابل این رقابتی که چهار اسبه می‌تازد به کجا می‌خواهیم برویم. در پروسه‌ی جهانی شدن ما چه منطقی داریم که بتوانیم پاسخگوی نیازها و سازگاری با آن باشیم. تمام اینها برمی‌گردد به واقعیت‌های دنیای امروز.

زمانه: من پاسخ سوالم را نگرفتم، سوالم این بود که با توجه به وضعیت حاضر، به نظر شما، اگر ما به این کلوپ تصمیم‌گیری وارد نشویم، آمریکا این مانع استقرار نظم مورد نظر خود در منطقه را چگونه از سر راه بر می‌دارد. و آیا این تهدیدهای خودش را از حالت نرم‌افزاری به سخت‌افزاری تبدیل می‌کند؟ دکتر باوند: در وضع موجود، حوادث اخیر را به نفع ایران می‌دانم. حمله آمریکا به عراق جو جدیدی را به وجود می‌آورد که منطق متفاوتی را می‌طلبد. و تا اندازه‌ای از گزافه‌گویی‌های آمریکا کاسته می‌شود. آمریکا تجدید نظری تا حدودی منطقی خواهد کرد. در رابطه با ایران هم آن تحول تأثیرگذار خواهد بود، البته خیلی محدود.

این تحول در نگرش تصمیم‌گیرندگان ما تأثیرگذار خواهد بود. همه این مجموعه حوادث و تعاملات، اثر گذار و اثرپذیر خواهد بود. من فکر می‌کنم اگر آمریکا به عراق حمله کند، احتمال اینکه اقدامی علیه ایران انجام بدهد کمتر می‌شود. در شرایط موجود فکر نمی‌کنم آمریکا برنامه‌ی سخت‌افزاری علیه ایران داشته باشد.

آمریکایی‌ها اعتقاد به تعدیل درونی داشتند، گو اینکه الان مقداری سرد شده‌اند. معتقدم که تعدیل درونی یک روند مسلط است. حالا ممکن است متوقف هم شود که گریزناپذیر خواهد بود. هم تحولات درونی و هم تحولات خارج از ایران روند دیالکتیک تأثیرگذاری را ایجاد می‌کند. اینها واقعیاتی است که باید ارزیابی شود. زمانه: آمریکایی‌ها سال‌هاست منتظر تعدیل درونی هستند و در یکی دو سال اخیر تا اندازه‌ای این توقع تقویت شده است.

دکتر محمدی: بر خلاف نظر آقای دکتر، حمله آمریکا هم قطعی بود. و تا حدی هم توسعه طلبانه و تقویت شونده. معتقدم که آمریکا رو به افول است. خود آنها هم بسیاری شان این اعتقاد را دارند. کتابهایی هم راجع به این که آمریکا بعد از فروپاشی شوروی رو به افول است نوشته‌اند. بنیانهای داخلی آمریکا هم این را نشان می‌دهد، ما به عنوان بخشی از جهان اسلام هستیم. اسلام با توجه به گذشته تاریخی اش، امروز هم به یک خود آگاهی و خود باوری می‌رسد که می‌تواند با تکیه بر اعتقادات خود، قدرت و تمدنش را به دست آورد. ایران هم نمی‌تواند خودش را فارغ از جهان اسلام ببیند. ایران در مجموعه جهان اسلام به عنوان یک قدرت بالقوه مطرح است. با توجه به شرایط ژئوپلیتیک و منابع و ذخائر ارزی و نیروی انسانی که در اختیار دارد، در آینده هم می‌تواند به عنوان یک قدرت مطرح جهان باشد.

ما در این 24 سال توانسته‌ایم بدون آمریکا زندگی کنیم. آمریکا امروز از ما می‌خواهد تغییر سیاست بدهیم چون این تغییر سیاست برای او مفید است. هر جا مقابله می‌کنیم اسرائیلی‌ها و آمریکایی‌ها می‌گویند سرچشمه‌اش از ایران است. پس این خودش یک قدرت و حربه است. ما نباید این قدرت و حربه را از دست بدهیم. در صورت از دست دادن آنها، به همان سرنوشتی دچار می‌شویم که با تکیه بر ناسیونالیسم ضربه دیدیم. نه مشروطه توانست دوام بیاورد و نه ملی شدن صنعت نفت که هر دو به دیکتاتوری منجر شد. یقیناً امروز هم اگر اختیارات را به دست لیبرالیسم و ناسیونالیسم بدهیم و بخواهیم با آمریکا کنار بیاییم به همان سرنوشت گذشته دچار خواهیم شد. سرنوشتی مانند سرنوشت امروز ترکیه، که ارتش حاکم است و صدای مردم را خفه می‌کند. یا مثل الجزایر، همه جا به این سرنوشت دچار شدند.

بنابراین آنچه مهم است، اینکه در شرایط فعلی ما باید روی سیاست‌های کلان خودمان ایستادگی کنیم و این خواست مردم است. برخلاف نظر آقای دکتر باوند، متأسفانه روشنفکران، هیچ رابطه‌ای با توده‌ی مردم ندارند، یعنی اگر واقعاً توده‌های مردم آنهایی هستند که جبهه را پر از نیروهای داوطلب کردند و شهید دادند و توانستند در مقابل ماشین عظیم جنگی عراق بایستند، ناسیونالیسم نبود که آنها را وادار کرد، روحیه شهادت‌طلبی بود. و طبقه روشنفکر ما توده‌های مردم را درک نکردند.

در ایران مسأله ناسیونالیسم و قومیت‌ها نمی‌تواند معنا و مفهوم داشته باشد. آنچه که مردم را منسجم کرده است، اعتقادات مکتبی آنهاست 88 درصد شیعه هستند، 98 درصد مسلمان هستند. لذا اگر اینها را از دست بدهیم دیگر هیچ نداریم.

زمانه: از آقایان دکتر منوچهر محمدی و دکتر هرمیداس باوند سپاسگزاریم که در این گفتگو شرکت کردند. سوتیترها:

دکتر محمدی - دولت بوش با انتخاب سیاست نظامی گری، در رابطه با ایران و سیاست‌های آن موضع منفی و خصمانه گرفته است.

دکتر محمدی - در تعریف از تروریسم و حقوق بشر و صلح خاورمیانه بین ایران و آمریکا اختلاف نظر وجود دارد. اینها معضل بزرگی هستند که مسأله برقراری ارتباط را به بن بست رسانده است.

دکتر محمدی - برای بسیاری از سیاستمداران و تصمیم‌گیرندگان و صاحب نظران، روابط ایران و آمریکا نمی‌تواند از یک پرسپکتیو تاریخی جدا باشد.

دکتر محمدی - آمریکا در قبال نهضت ملی شدن نفت، سه رویه اتخاذ کرد، اول تأیید و حمایت از نفس و اصل ملی کردن، دوم نقش میانجیگری و سوم مشارکت با رژیم شاه که نهایتاً به کودتای 28 مرداد منجر شد.

دکتر باوند- از یکسال و نیم قبل از انقلاب یک برنامه انتقاد نسبت به نظام شاه و دیکتاتوری در جهان غرب به صورت ارکستروار شکل گرفت، وقایع، برخوردها و خطمشی‌هایی که قبلاً وجود داشت و همواره با سکوت برگزار می‌شد در این مقطع مورد نقد قرار گرفت.

دکتر باوند- من معتقدم که عمل گروگانگیری یک رویداد مثبت برای ایران نبود، اگر هم انجام شد آن مقاصدی که در طلبش بودند و به آن رسیدند می‌توانستند همان یکی دو ماه اول که مقاصد تحقق پیدا کرد به آن خاتمه دهند.

دکتر باوند- بعد از افشای ماجرای مک فارلین، آمریکا از آن بی طرفی که اعلام کرده بود خارج شد به نفع عراق موضع گرفت تا اجازه ندهند پیروزی ایران پیامدهای مربوط به خود داشته باشد.

دکتر باوند- پدیده‌ای که در اطراف ما، به دلایل متفاوت مورد استقبال نسبی است، انتقال تکنولوژی به کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز است که در طلب توسعه‌ی اقتصادی هستند که در واقع یک تضمین تلویحی برای جلوگیری از احیای سلطه‌ی مجدد روسیه است.

دکتر محمدی - ریشه‌ی اختلافات ایران و آمریکا، نه در مسایل ژئوپلیتیک است نه در منافع اقتصادی و ملی، این اختلافات در ایدئولوژی انقلاب است، که هسته‌ی اصلی قدرت ما است.

8- نعل و ارونه³⁰

این روزها، برخی از دولتمردان محترم کشورمان اصرار دارند که ابراز ناخشنودی توأم با عصبانیت نتانیاها و سایر مقامات رژیم صهیونیستی از روند مذاکرات و اقدامات هیئت بلندپایه جمهوری اسلامی ایران در سفر اخیر به نیویورک را نشانه موفقیت‌آمیز بودن این سفر ارزیابی کنند و در مصاحبه‌ها و اظهارنظرهای خود با اشاره به دشمنی و کینه‌توزی رژیم اشغالگر قدس نسبت به ایران اسلامی، اعلام می‌دارند که اگر سفر نیویورک با موفقیت و دستاوردهای برجسته و درخور توجهی برای کشورمان همراه نبود، عصبانیت بارها اعلام شده نتانیاها و هشدارهای پی در پی او به اوباما و سایر دولتمردان آمریکایی کمترین توضیح و توجیهی نداشت! مخصوصاً آن که نخست‌وزیر رژیم کودک‌کش بلافاصله بعد از بازگشت رئیس‌جمهور محترم کشورمان به ایران، با عجله راهی آمریکا شد و در آستانه سفر خویش اعلام کرد برای مقابله با روند جدید روابط ایران و آمریکا و هشدار نسبت به نزدیکی این دو کشور به یکدیگر عازم واشنگتن است !

پیش از این طی یادداشتی در کیهان 7 مهرماه 92 با عنوان «چه دادیم و چه گرفتیم؟!» به ارزیابی مستند سفر رئیس‌جمهور محترم به نیویورک پرداخته و ضمن اشاره به برخی از نکات مثبت این سفر، نمونه‌های -متأسفانه

- خسارت‌باری از نتایج آن را برشمرده بودیم. از این روی، درباره سفر نیویورک و ابعاد و آثار آن، اگرچه هنوز هم گفتنی‌هایی هست ولی موضوع یادداشت پیش روی، اشاره به ترفندی است که رژیم صهیونیستی و دولتمردان آمریکایی در یک پروژه دو سویه علیه جمهوری اسلامی ایران به صحنه آورده و در کمال تعجب دیده می‌شود برخی از دولتمردان کشورمان نیز در چرخه این «عملیات فریب» افتاده‌اند. بخوانید؛

1- در گرماگرم جنگ تحمیلی و بعد از آن که رزمندگان اسلام با چند خیز بلند و عملیات موفق، ارتش تا بن دندان مسلح و مورد حمایت همه‌جانبه شرق و غرب را وادار به عقب‌نشینی کردند و در حالی که آمریکا و متحدانش از احتمال شکست‌های پی‌درپی دیگر صدام که اسطوره شدن ایران اسلامی را در پی داشت به هراس افتاده بودند، رژیم صهیونیستی در خبری که بلافاصله در صدر اخبار رسانه‌های غربی و عربی جای گرفت از فروش اسلحه به ایران خبر داد! در آن هنگام حضرت امام خمینی رضوان‌الله تعالی علیه طی سخنانی ماندگار، فرمودند؛ اسرائیل می‌داند به اندازه‌ای پلید و نجس است که اگر انگشتش را به بحر محیط (اقیانوس) هم بزند، نجس می‌شود، چون این را احساس کرده است می‌خواهد با اینکه من کمک کرده‌ام! ایران را بدنام بکند این سخن حضرت امام (ره) که علاوه بر جایگاه ملکوتی ایشان، سخنی منطقی و همه فهم نیز بود، به وضوح نشان می‌داد که رژیم صهیونیستی با ادعای دروغ «ارسال اسلحه به ایران»! به شگرد معروف «نعل وارونه» متوسل شده و در پی بدنام کردن ایران اسلامی است .

همین جا باید توضیح داد که ممکن است گفته شود چرا حمایت آشکار مثلث آمریکا، اسرائیل و انگلیس از مدعیان اصلاحات در جریان فتنه 88 را «نعل وارونه» تلقی نمی‌کنید و این حمایت را نشانه وابستگی فتنه‌گران به دشمنان بیرونی می‌دانید؟! در پاسخ این پرسش باید گفت؛ اگر اقدامات و حرکت یک جریان سیاسی با اهداف رسماً اعلام شده دشمن همخوانی داشت، بایستی تعریف و تمجید دشمن را «واقعی» و نشانه همراهی جریان مزبور با خواسته‌های دشمن دانست ولی چنانچه مسیر حرکت یک جریان با اهداف رسماً اعلام شده دشمن در تناقض بود، بدیهی است که تعریف و تمجید صورت گرفته را، باید از نوع «نعل وارونه» تلقی کرد. در جریان فتنه آمریکایی -اسرائیلی 88، اصحاب فتنه دقیقاً و بی کم و کاست خواسته‌های نه فقط اعلام شده - بلکه به گواهی اسناد غیرقابل انکار موجود- اهداف دیکته شده دشمنان بیرونی را دنبال می‌کردند. تا آنجا که هیچ واژه‌ای مانند «وطن‌فروشی» نمی‌تواند گویای عمق جنایت آنان باشد. اما، در جریان جنگ تحمیلی، برای هیچ کس کمترین تردیدی نبود که جنگ با حمایت مستقیم و بی‌پرده آمریکا، اسرائیل و شوروی سابق به ایران اسلامی تحمیل شده است و هدف اعلام شده آن نابودی انقلاب اسلامی بوده است، بنابراین بسیار بدیهی بود که ادعای فروش اسلحه اسرائیل به ایران، نه فقط با اهداف رژیم صهیونیستی همخوانی نداشت بلکه در نقطه مقابل آن نیز بود .

2- اکنون و بعد از توضیح ضروری فوق که فقط برای یادآوری بود به سراغ ماجرا می‌رویم و این ادعای برخی از دولتمردان را پی می‌گیریم که عصبانیت نتانیاهو از روند مذاکرات را نشانه موفقیت سفر نیویورک تلقی می‌کنند. گفتنی است در این نوشته فقط به شواهد و مستندات بدیهی و غیرقابل انکار اشاره شده و به وضوح نشان داده می‌شود که ابراز عصبانیت نتانیاهو از مذاکرات هیئت ایرانی در نیویورک از نوع «نعل وارونه» و صرفاً برای تحریک جمهوری اسلامی ایران به ادامه این روند است و رژیم صهیونیستی نه فقط از این روند عصبانی نیست، بلکه از آن بسیار خرسند نیز هست.

3- سؤال این است که چرا باید رژیم صهیونیستی از روند مذاکرات و اقدامات صورت گرفته در نیویورک عصبانی باشد؟! و کدامیک از اقدامات هیئت محترم جمهوری اسلامی ایران می‌تواند خشم این رژیم کودک‌کش را برانگیخته باشد؟! البته باید به این نکته ظریف توجه داشت منظور آن نیست که هیئت ایرانی علیه رژیم صهیونیستی موضعی نداشته است، بلکه با مروری بر آنچه در نیویورک و قبل از آن در جریان مقدمات سفر اتفاق افتاد، هیئت محترم کشورمان، اولاً؛ علیه رژیم صهیونیستی موضع جدیدی که پیش از آن بی‌سابقه بوده است اتخاذ نکرده بنابراین، خشم نتانیاهو نمی‌تواند و نباید آنگونه که تظاهر می‌کند، به خاطر مواضع ضدصهیونیستی جدیدی باشد که در گذشته سابقه نداشته است! و ثانیاً؛ هیئت دیپلماتیک جمهوری اسلامی ایران در سفر نیویورک و مقدمات اولیه آن، امتیازاتی به رژیم اشغالگر قدس داده است که تاکنون بی‌سابقه بوده است، از این روی، نتانیاهو برخلاف تظاهر به عصبانیت، باید از روند مذاکرات و اقدامات هیئت ایرانی در نیویورک بسیار خشنود نیز باشد.

4- در این گزاره‌ها دقت کنید؛

الف: چند هفته قبل از سفر نیویورک و بعد از قطعی شدن این سفر، آیت‌الله هاشمی رفسنجانی - به عنوان یکی از استوانه‌های دولت جدید- در اقدامی عجیب و غیر منتظره اعلام کرد «ما، با اسرائیل سر جنگ نداریم. حالا اگر عرب‌ها جنگ کردند، ما کمک می‌کنیم!» آقای هاشمی با این اظهارنظر که بلافاصله بازتاب داخلی و خارجی گسترده‌ای یافت به رژیم اشغالگر قدس پیام داد دولت جدید از نظر حضرت امام(ره) که خواستار محو اسرائیل بود دست کشیده است! آیا غیر از این است؟!

ب: رئیس جمهور محترم کشورمان در نیویورک و به عنوان یک پیشنهاد اعلام کرد اسرائیل باید به معاهده NPT پیوندد. این اظهارنظر که به نوشته روزنامه صهیونیستی «هاآرتص» همه دیپلمات‌ها را مبهوت کرده بود، امتیاز بزرگی به رژیم صهیونیستی یعنی به رسمیت شناختن موجودیت اسرائیل بود! البته این اظهارات را می‌توان از نوع خطای بیان و سهواللسان تلقی کرد ولی متأسفانه این خطا تاکنون از سوی دولتمردان محترم تصحیح نشده است.

آیا رژیم صهیونیستی باید از این امتیاز آن هم از زبان بلندپایه‌ترین مسئول اجرایی ایران اسلامی، عصبانی باشد؟!

ج: آقای ظریف وزیر محترم امور خارجه کشورمان در آستانه سفر به نیویورک و در پاسخ به خانم «کریستی پلوسی» نوشته بود «ایران هرگز هولوکاست را انکار نکرده است» و با این حرکت خود از جایگاه وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی ایران، «هدیه» ای بزرگ و باورنکردنی به رژیم اشغالگر قدس داده بود. آقای ظریف در سفر نیویورک نیز در مصاحبه با شبکه ABC علاوه بر محکوم کردن هولوکاست، پای را فراتر نهاده و درباره نظر رهبر معظم انقلاب که هولوکاست را «افسانه» نامیده بودند، به خبرنگار ABC گفته بود «این واژه در نسخه انگلیسی سایت رهبر معظم انقلاب، اشتباهی ترجمه شده است!» آیا نتانیاهو و سایر مقامات رژیم کودک‌کش بایستی از این که وزیر خارجه کشورمان با اهدای این امتیاز، یکی از بزرگترین دغدغه‌های رژیم صهیونیستی را برطرف کرده است، عصبانی باشند؟!

د: دولتمردان محترم مورد اشاره در تحلیلی که با عرض پوزش فقط خنده‌دار است و در خوشبینانه‌ترین احتمال، از کم‌اطلاعی آنان حکایت می‌کند، نزدیکی ایران و آمریکا و رابطه آنها با یکدیگر را یکی از دلایل عصبانیت رژیم اشغالگر قدس معرفی کرده‌اند! که باید پرسید؛ آیا تصور می‌کنید آمریکا رابطه خود با اسرائیل را فدای رابطه و نزدیکی با ایران می‌کند؟! مگر نشنیدید که اوباما در سخنان خود در مجمع عمومی سازمان ملل یکی از موانع نزدیکی ایران و آمریکا را دشمنی ایران با اسرائیل دانست؟! و آیا اظهارات دو روز قبل اوباما که «اسرائیل همپیمان استراتژیک آمریکاست» را فراموش کرده‌اید؟ و مگر ندیدید که بعد از آن همه تبلیغ شما درباره تعامل جدید با آمریکا، مقامات آمریکایی چه پاسخی دادند؟! آنها مانند سی و چند سال گذشته با صراحت و این دفعه با صراحت بیشتر اعلام کرده‌اند که ایران «خشی»! «دست کشیده از آرمان‌ها» و تسلیم شده در برابر باج‌خواهی آمریکا را می‌پسندند، حالا خودتان قضاوت کنید، آیا ایرانی - نستجیر بالله - با این ویژگی‌ها که آنان می‌پسندند می‌تواند برای رژیم اشغالگر قدس نگران‌کننده باشد؟!

5- با توجه به شواهد غیرقابل تردید فوق چگونه می‌توان ادعا کرد که نتانیاهو از روند مذاکرات نیویورک عصبانی است و این ادعای بی‌اساس را نشانه موفقیت بزرگ مذاکرات نیویورک تلقی کرد؟! در حالی که به وضوح می‌توان دید تظاهر مقامات رژیم صهیونیستی به عصبانیت «نعل وارونه» است و هدف از آن، اولاً؛ فریب اذهان عمومی در داخل و ثانیاً؛ ترغیب و تشویق دولتمردان محترم به ادامه روال کنونی است! وگرنه با شرحی که گذشت نتانیاهو باید از خوشحالی در پوست خود نگنجد و با دم خود گردو بشکند! خوشبختانه اظهارات اخیر ریاست محترم جمهوری و برخی از همان دولتمردان را می‌توان و باید نشانه پی بردن آنان به محاسبه غلط پیشین تلقی کرد.